

تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران

تالیف

سپهبد محمد نخجوان

(امیر موقت)

آذر ماه ۱۳۵۳







کتابخانه شخصی

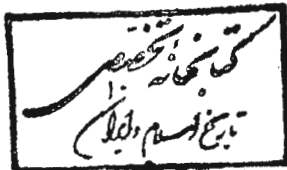
اسکن شد

تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران

تالیف

سپهبد محمد نخجوان

(امیر موثق)



فهرست مندرجات

<u>مطلب :</u>	<u>صفحه :</u>
کلیات: نمونه‌های تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران	۵
ارتش ایران در زمان کوروش کبیر و نبوغ جنگی او	۱۳
وقایع جنگی کوروش کبیر و تصرف بابل	۲۱
وقایع جنگی ارتش ایران در زمان هخامنشیان	۲۵
احداث پل و کانال بوسیله خشایارشا در خارج از ایران	۲۹
دوره شاهنشاهی اشکانیان	۳۱
جنگ دوم بین ایران و روم	۳۳
جنگهای دوره ساسانیان	۳۷
خسرو اول انوشیروان	۴۹
جنگهای ایران در دوران صفاریان و سامانیان	۵۵
رتش ایران پس از شکست محمد خوارزمشاه از چنگیز خان مغول	۶۱
سلسله صفویه	۶۵
شاه طهماسب جانشین شاه اسمعیل	۶۶
شاه عباس کبیر	۶۹
پایان دوره صفویه	۷۵

۷۷	جنبش ایلات افغان
۸۱	پیدایش نادر
۸۳	جنگهای نادر با افغانها
۸۶	آخرین جنگ نادر با اشرف افغان
۹۰	جنگهای نادر با عثمانی
۹۱	راندن دشمن تابیرون مرز کشور
۹۲	شکست عثمانی در آذربایجان
۹۲	در جبهه شرق- سرکوبی ابدالیها بوسیله نادر
	جنگ شاه طهماسب دوم با عثمانیها و
۹۳	شکست یافتن او و پیمان ننگینش با عثمانی
۹۴	عزل شاه طهماسب دوم از سلطنت
۹۶	دوره دوم نبردهای نادر با عثمانی
۹۹	سومین نبرد نادر با عثمانی نبرد «سورتاش»
۱۰۲	نبرد نادر با عثمانی در قفقاز و سرکوبی داغستانیها
۱۰۵	نبردهای ارتش ایران در زمان کریم خان زند
۱۰۸	وقایع زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار
۱۱۳	جنگ ایران با روسیه تزاری
۱۱۴	نبرد «پنیک»
۱۲۲	نبرد جلگه «اوچ کلیسیا»
۱۳۰	روحیه سربازان ایرانی در جنگ با روسها
۱۳۳	سجایای فرماندهی
۱۳۴	روحیه فرماندهان ایرانی در جنگ با روسیه
۱۴۲	معاهده گلستان و معاهده ترکمنچای

- ۱۴۶ علت وقوع جنگ دوره دوم ایران با روسیه
- ۱۵۳ اوضاع نظامی ایران بعد از معاهده ترکمنچای
- ۱۶۳ مربیان اروپائی برای ایجاد ارتش جدید ایران
- ۱۶۴ ورود اولین سفیر ناپلئون اول به ایران
- ۱۶۵ ورود مربیان نظامی فرانسه بریاست ژنرال «گاردان»
- ۱۶۹ آموزگاران نظامی انگلیس در ارتش ایران
- ۱۷۰ آموزگاران اطریشی برای ارتش ایران
- ۱۷۱ تأسیس تیپ قزاقخانه بوسیله روسها
- ۱۷۲ مربیان سوئدی برای ژاندارمری ایران
- ۱۷۳ دیویزیون قزاق و پلیس جنوب
- ۱۷۵ فرمان شاهنشاه آریامهر بمناسبت روز ارتش
- فرمایشات شاهنشاه آریامهر در دانشگاه پدافند ملی:
- ۱۷۷ در روز ۲۰ شهریور ۱۳۵۰
- ۱۸۶ تشکیل ارتش نوین ایران بدست اعلیحضرت رضاشاه کبیر
- ۱۸۹ موضوع کودتای ۱۲۹۹
- ۱۹۹ نبرد خشایارشا در خاك يونان بالئونیداس
- ۲۰۱ قدرت دریائی ایران در خلیج فارس
- ۲۰۸ نیروی دریائی شاهنشاهی ایران
- ۲۱۵ نیروی هوائی ارتش شاهنشاهی ایران
- ۲۲۴ تشکیلات ژاندارمری ایران

تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران

کلیات

نمونه‌های تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران از زمان کورش کبیر تا قرن حاضر در رژه تخت جمشید به مناسبت جشن دوهزار و پانصد سالگی بنیادگذاری شاهنشاهی ایران به نمایش گذاشته شد.

رژه تاریخی تخت جمشید با ورود دوپیک سوار با لباس‌های دوره‌هخامنشی (۳۳۰-۶۶۸ قبل از میلاد) آغاز گردید. (هرودوت)^۱ مورخ یونانی پس از سفر به ایران در قرن پنجم قبل از میلاد درباره این پیکها می‌نویسد:

« نه باران نه برف و نه تساریکی شب نمی‌توانست این پیکها را از حرکت باز دارد ». این دو پیک در این جشن پیام وفاداری ملت ایران را از جانب دو مجلس به پیشگاه شاهنشاه آریامهر تقدیم نمودند.

۱- Hérodote

پیام مزبور بنحوی که در زمان هخامنشیان معمول بود روی پوست آهو نوشته شده بود.

رژه ارتشها :

در پیشاپیش رژه ، سربازی حامل درفش کاویانی که نمایشگر سنت ایران کهن و نشان شاهنشاهی ایران در زمان هخامنشیان و ساسانیان بود حرکت میکرد.

بدنبال او سرباز دیگری حامل درفش هما پیکر شاهنشاهی هخامنشی در حرکت بود. این درفش که نشان دهنده «هما» پرندۀ افسانۀ ای ایران بود، از مس با دسته‌ای از طلا ساخته شده و با طلاوسنگهای قیمتی تزیین یافته بود.

بعد نوبت به دو ارابه فرماندهی رسید که هر یک بوسیله چهار اسب خاکستری کشیده میشد.

پس از آن رژه سپاهیان جاویدان که تعداد همیشگی آنها ده هزار نفر بود آغاز شد. افراد این سپاه مسلح به تیرو کمان و نیزه بودند. سایر سربازان با لباسهای متحدالشکل نظامی نماینده استانهای مختلف ایران بودند که بالاخره تشکیلات نظامی نخستین امپراطوری دنیا را ارائه دادند. افسران پیاده‌دوره هخامنشی شمشیرهای کوتاهی با خود داشتند که نیام آن روی کمر بسته شده بود. کمانداران نیز روی شانه‌های خود کمان حمل میکردند.

سه کشتی دوران هخامنشی که بادبانهای خود را باز کرده بودند و نام یکی از آنها «تری رم»^۱ بود و سربازان روی عرشه آنها ایستاده

بودند بدنبال يك برج متحرك فرماندهی پیش می آمدند. این برجهای سه طبقه ای که بوسیله ۱۶ گاو کشیده میشد مخصوص فرماندهی بود و فرماندهان می توانستند از طبقه بالای آن میدان نبرد را تحت نظر بگیرند.

این قسمت از رژه با شکوه نظامی مربوط به سازمان نظامی نخستین سلسله شاهنشاهی ایران و پادشاهان بزرگ آن مانند کورش بزرگ، کمبوجیه، داریوش بزرگ، خشایارشا، اردشیر اول و داریوش سوم بود. در این دوره شاهنشاهی ایران به منتهای عظمت و وسعت رسیده و علاوه بر خود کشور ایران به مناطق وسیعی چون یونان، قبرس، اتیوپی، مصر، سوریه، بابل، هندوستان و قسمتی از شوروی فعلی، ارمنستان، دریای سیاه و مقدونیه را فرمان میراندند. و گستردگی این امپراطوری از شرق به غرب ۴۸۰۰ کیلومتر و تقریباً به همین اندازه از شمال به جنوب بود و جمعاً ۲۸ ملت را شامل میگردید.

کورش کبیر که تجهیزات جنگی عظیمی تدارك دیده و در جنگهایی علیه بابل و مصر ولیدیه و اسپارت پیروزی های درخشانی بدست آورده بود... که عوامل مهم بوجود آورنده این پیروزیها، برتری نظامی ایرانیان و تنوع سلاحها و مهارت در آرایش جنگی و بکاربردن روشهای تازه در کارزار بود. در عرصه جنگ آن زمان از کمانها و نیزه های کوتاه و خنجر استفاده میشد. در میدان نبرد کار کمانداران ریختن رگباری از تیر بسوی دشمن و غلبه بر آن بود. از جمله برای این بود که کمانداران بتوانند آزادانه تیر اندازی کنند و تحرك بیشتری داشته باشند. یکی از

شیوه‌های اساسی جنگی در زمان هخامنشیان پرهیز از درگیری نزدیک با دشمن بود تا کمانداران میدان وسیعتر و تحرك بیشتر داشته باشند و بتوانند آزادانه تیراندازی کنند.

افراد ارتش ایران در آن زمان زره سبکتری بتن داشتند تا بتوانند از قدرت تحرك بیشتر برخوردار گردند جز در برابر تعداد بیشتر افراد دشمن آسیب‌پذیر نبودند.

از این تاکتیک علیه مادها و نیزه داران لیدیّه و نیروهای سنگین اسلحه بابلی مصری و یونانی استفاده میشد. کمانداران ایرانی تنها در نبرد «ماراتون»^۱ و «پلاته»^۲ در مقابل سربازان سنگین اسلحه یونانی دچار شکست شدند.

اشکانیان پس از هخامنشیان وارث شاهنشاهی ایران گردیدند و از سال ۲۵۰ قبل از میلاد تا سال ۲۲۴ بعد از میلاد یعنی مدت ۴۷۴ سال آنرا در برابر حوادث سهمناک تاریخ حفظ کردند. مهمترین پادشاهان این سلسله تیر داد اول، اردوان اول، فرهاد اول، مهرداد اول، فرهاد دوم (مهرداد بزرگ)، اردوان دوم، فرهاد چهارم، و اردوان پنجم بودند. شاهنشاهان نامبرده امپراطوری ایران را در برابر جهانگشائیها و مطامع کشورهای آن زمان در شرق و غرب و بویژه رومیها حفظ کردند. در زمان اشکانیان بازرگانی ایران با شرق و غرب توسعه پیدا کرد و شبکه‌های جدید هنری بوجود آمد و یک مجمع ملی

تأسیس شد. نشان این دوره درفش «میترا» می باشد.

اسب سواران اشکانی بحمدی چابک بودند که دشمنان ایران یعنی رومیها آنان را صاعقه مینامیدند. و در حملات برق آسا علیه دشمن نظیر نداشتند. سوار نظام اشکانیان با سرعت شگفت آور خود بهترین واحد رزمنده آنها محسوب میشد که افراد آنها مانند دوره ساسانیان غالباً نجبا تشکیل میدادند. لباسهای نظامی آنها حکایت از سلیقه سادشان مینمود. سپری با خود داشتند که از پوست حیوانات ساخته میشد و بوسیله فلز آنها مستحکمتر مینمودند. سواران با خود خنجر داشتند. نشان درفش سربازان میترا (خدای مهر) بود که با خود خوشه گندمی به علامت حاصلخیزی داشت. اشکانیان تصویر «ماه» را نیز که مورد پرستش آنان بود روی پرچمها نصب مینمودند.

قسمت سوم رژه مربوط به دوره ساسانیان بود که از ۲۲۴ تا ۶۵۲ بعد از میلاد یعنی تا زمان حمله اعراب بایران سلطنت میکردند. در این دوره از شاهنشاهی ایران تلاشهای خارق العاده برای تجدید عظمت دوران هخامنشی بعمل آمد. حتی بتقلید از دوره اردشیر اول (۴۶۵-۴۸۵ قبل از میلاد) بسیاری از سنن هخامنشی تجدید و زنده شد. شاهنشاهان معروف ساسانیان علاوه بر اردشیر بابکان، شاهپور اول، شاهپور دوم، بهرام پنجم، قباد اول، خسرو انوشیروان عادل خسرو پرویز، پوراندخت آذر میدخت و یزدگرد سوم بودند.

در زمان شاهنشاهان نامبرده پیشرفتهای زیادی در امور سیاسی و فرهنگی و تجدید سازمان نظامی و اصلاحات اداری و مالی و بازرگانی

صورت گرفت. در این دوره مذهب «مانی» در ایران ظهور کرد. ساسانیان درفش «کاویانی» را بسیار عزیز داشته و مورد استفاده قرار می دادند، هر يك از سلاطین ساسانی هنگام به تخت نشستن این درفش را با سنگهای قیمتی مزین مینمودند. در دوره ساسانیان نیز تصویر ماه و خورشید و حیوانات بر روی پرچمها نصب میگردد.

سواران نظامی دوره ساسانیان از نجبا تشکیل میگردد که کلاه نمدی سفید و بلند شبیه به کلاه بختیاری امروز به سرمیگذاشتند.

رژه دوره صفاریان (۲۵۳-۳۹۹ هجری قمری) آغاز دوره اسلامی است. این سلسله خالص ایرانی برای نخستین بار پس از حمله اعراب موفق به آزاد کردن ایران از اشغال ۲۱۰ ساله خارجیان گردیدند. پادشاهان بزرگ این سلسله یعقوب لیث صفار- عمرو لیث و خلف بن- احمد بودند که زبان و ادبیات فارسی را زنده کردند.

رژه دوره صفاریان با رنگهای آبی و قرمز و طلائی درخشانگی و جلوه خاصی داشت. سلاحهای این دوره زوبین- نیزه و شمشیر بود. سپس رژه دوره دیلمیان (۳۲۳-۴۴۷ هجری قمری) شروع شد که لباسها و پرچمهای سبز شرابه ای را معمول کرده بودند. سلسله نامبرده کوشید تا عظمت دوره ساسانیان و آداب و رسوم و ادبیات اصیل ایرانی را تجدید نماید.

پس از آن نوبت به دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸ هجری قمری) رسید که یکی از سلسله های بزرگ تاریخ ایران محسوب میشود. درخشانترین چهره این سلسله شاه اسمعیل اول و شاه عباس کبیر بودند. در دوره شاه اسمعیل اول مذهب شیعه، مذهب اصلی ایران گردید. در زمان

شاه عباس کبیر نهضت پیشرفت در زمینه‌های نظامی و اقتصادی در شرق و غرب آغاز گردید و هنر به اوج ترقی خود رسید. بناهای باشکوه ایجاد شد و خارجیان را از خلیج فارس راندند.

رژه نیروی قزلباش شاه عباس با لباس قرمز روشن و عمامه سفید که بدور کلاه قرمز خود پیچیده بودند بسیار جالب و هیجان انگیز بود افراد قزلباش با خود خنجر و تفنگ که برای نخستین بار در ارتش ایران معمول شده بود حمل میکردند.

در زمان شاه عباس کبیر با اینکه مذهب اصلی ایران مذهب شیعه بود به هیئت‌های مذهبی مسیحی نیز اجازه ورود باین کشور داده شد.

در دوران صفویه بود که قوای نیرومند امپراطوری عثمانی که سنی مذهب بودند به ایران حمله میکردند و مرتکب قتل و غارت فراوان می‌شدند ولی شاه عباس کبیر با کمک «سر آنتونی شرلی» انگلیسی موفق به ایجاد توپخانه و قوای مسلح به تفنگ گردید و بوسیله آن از تجاوزات ترک‌های عثمانی جلوگیری کرد. دوره صفویه با سلطنت شاه سلطان حسین نالایق پایان پذیرفت و ایران دچار تجاوز کشورهای همسایه : افغان - روسیه و ترک‌های عثمانی قرار گرفت.

دوره افشاریه : با طلوع نادر شاه افشار سردار بزرگ ایران تمام متجاوزان به ایران سرکوب و از ایران رانده شدند. نادر شاه افشار از سلسله افشاریه (۱۱۴۸-۱۲۱۰ هجری قمری) آخرین فاتح بزرگ آسیا بود که روسها را از شمال ایران بیرون راند و افغانها را که بر اثر بی‌لیاقتی شاه سلطان حسین موفق بتصرف اصفهان شده بودند سرکوب و بدنبال آنها تا هند پیشرفت و در هندوستان در نبرد «کرنال» ارتش

هند را درهم شکست و « دهلی » را تصرف نمود . نادر در جنگهای بخارا و خیوه نیز نبوغ نظامی خود را به ثبوت رسانید .

سربازان افشاریان عمامه بر سر می گذاشتند و سواره نظام آنها پره های سنگین بر سر می گذاشتند و زره سنگین می پوشیدند . در این دوره برای نخستین بار در تاریخ ایران از شتر استفاده شد و دستجات جمازه سوار مسلح به زنبورک تشکیل گردید .

دوره زندیه (۱۱۷۲ - ۱۲۰۹ هجری قمری) . در زمان کریم خان زند و کیل الرعایا، ایران امنیت بیشتری می یابد و کارهای عمرانی بسیار در کشور شروع می شود و روابط بازرگانی با خارج توسعه پیدا می کند، در عملیات نظامی علیه متجاوزان موفقیت هایی بدست می آید . دوره قاجاریه (۱۲۰۹ - ۱۳۴۴ هجری قمری) نفوذ مستشاران خارجی در ارتش ایران بخصوص فرانسوی - اطریشی و قزاق روسی دیده می شود .

بموجب قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس ایران را بدو منطقه نفوذ بین خود تقسیم کردند . ارتش ایران بدو اسطه سوء اداره زمامدارانش در این دوره قادر به برقراری نظم در کشور نگردید . این وضع ادامه داشت . تا دوران پهلوی .

دوران پهلوی:

در این دوره ایران وارد دوره جدیدی از پیشرفت و ترقی و تمدن شد و در زمینه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و نظامی موفقیت های درخشان و بی سابقه ای نصیب خود ساخت .

ارتش ایران در زمان کورش کبیر (که از ۵۵۸ تا ۵۲۸ قبل از میلاد مسیح میزیسته)

خدمت سربازی در زمان کورش کبیر بطوریکه از تواریخ یونانیان استنباط می شود با نحوه خدمت سربازی در دوره سلاطین ماد فرق داشته است بطوریکه « گزنفون » سردار مورخ و فیلسوف یونانی می نویسد : در پارس مرد دارای دو دوره تربیت بود یکی از زمان تولد تا سن پانزده سالگی و دیگری از سن شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی - طرز پرورش مردان از زمان تولد تا سن پانزده یا شانزده چندان با طرز تربیت اطفال در کشور قدیم اسپارت در یونان فرقی نداشته و همانطور می کوشیدند که طفل باسختی خو بگیرد و بتواند زحمت و خستگی را تحمل نماید.

بعد از سن پانزده یا شانزده سالگی نوجوان وارد دوره جوانی می شد. در این دوره جوانان ایرانی بتدریج فنون جنگ را فرا گرفته و تمرین می کردند و تمرین جنگی طوری بود که هر مردی ضمن اشتغال بکار خود بفراتر رفتن فنون جنگی نیز ادامه میداده است.

چون در آن عصر سربازان با تیر و کمان و زوبین و شمشیر و نیزه و گرز می جنگیدند و بکار بردن آن اسلحه بتمرین بدنی احتیاج داشت و تا کسی بر اثر تمرین طولانی دارای قوت و نرمی عضلات

نمیشد و بدنش برای تحمل خستگی آماده نمی‌گردید لذا نمیتوانست در میدان کارزار ساعت‌ها شمشیر بزند و تیر اندازی کند و کشیدن کمان و نشانه‌گیری کاری بود که احتیاج بزور بازو و مهارت داشت. بعد از سن بیست و پنج سالگی جوانان وارد مرحله‌ای به اسم مرحله مردانگی می‌شدند و از آن بعد تا سن پنجاه سالگی در هر زمان که جنگی پیش می‌آمد بفرمان کوروش بزرگ به جنگ می‌رفتند و گاهی پیش می‌آمد کوروش بنا بر مصلحت کشور بعضی از طبقات سربازان تعلیم یافته را از رفتن به جنگ معاف میکرد.

« کلمات هوارد »^۱ می‌گوید : مردان ایرانی از سن بیست و پنج سالگی تا سن سی و پنج سالگی وقتی بمیدان جنگ میرفتند بایستی با شمشیر و یا تبر بجنگند و مجاز نبودند که باتیر و کمان و زوبین پیکار کنند. و کوروش گفته بسود مردان بین سنین بیست و پنج تا سی و پنج سالگی بمرحله‌ای از عمر و تمرین جنگی میرسند که مرحله تکامل است و در آن مرحله وقتی به جنگ می‌روند بایستی به جنگ تن به تن پردازند نه اینکه از دور با تیر و کمان و زوبین پیکار کنند.

دردوره کوروش وقتی مسرد ایرانی بسن پنجاه سالگی میرسید از رفتن بمیدان جنگ معاف میشد « کلمات هوارد » از قول مورخین قدیم یونانی و از جمله « گزنفون » که در ارتش ایران خدمت کرده بود ، می‌گوید:

« کارمندان عالی‌رتبه اداری ایران از بین مردان مسزبور که به مناسبت سنشان از رفتن به جنگ معاف می‌شدند انتخاب میگرددند » .

پرورش نظامی و جنگی مسرد ایرانی در سه مرحله و ورود او از يك مرحله بمرحله دیگر و معاف شدنش از رفتن بجنگ بعد از پنجاه سالگی مستلزم این بود که سن هر کس مشخص و معلوم باشد و بهمین جهت هر طفل که متولد می گردید دارای يك زایچه می شد که در آن تاریخ تولدش را ثبت میکردند.

در اروپا تنظیم زایچه متداول نشد مگر بعد از اینکه ضمن غسل تعمید نام گذاری در کلیسا متداول گردید و بعد از آنکه طفل را برای غسل تعمید به کلیسا می بردند و تاریخ آنرا در ورقه ای ثبت میکردند و آن ورقه با اسم زایچه، بنای شناسنامه هائی شد که در قرن نوزدهم در اروپا متداول گردید. ولی در ایران زایچه در دوره کورش متداول بوده و در آن تاریخ تولد اطفال ثبت می گردید تا اینکه تکلیف مردم از لحاظ خدمت سربازی معین باشد.

وسائل ارتباط در زمان کورش :

اداره کردن شاهنشاهی بزرگ کورش که يك سر آن رودخانه سند در مشرق و سر دیگر آن در مرز مصر بود احتیاج بوسائل ارتباط داشت. قبل از زمان کورش وسائل ارتباط در ایران عبارت بود از کاروانهائی که بعضی از آنها شتردار بودند و بعضی دیگر اسب و قاطر داشتند و بطور متوسط در روز سی کیلومتر راه می پیمودند. با این حساب اگر يك کاروان میخواست از « بازارگاد » پایتخت کورش به شهر « گریزوپولیس » یعنی « اسکوتاری » امروز که در منتهی الیه مرز شمال غربی شاهنشاهی کورش واقع بود برود بایستی چهار ماه و نیم

در راه باشد. کورش می‌دانست که یکی از وسائل اداره يك شاهنشاهی بزرگ وجود وسائل ارتباط سریع است و روی این اصل سازمانی بوجود آورد که تا آن تاریخ در دنیا سابقه نداشت و آن سازمان را چاپارخانه می‌گفتند. در هر چاپارخانه‌ای پیوسته تعدادی اسب تازه نفس برای سوار شدن پیک‌ها آماده بود. هر پیک و مسافری که به چاپارخانه‌ای می‌رسید اسب خود را عوض میکرد و بر اسب تازه نفسی سوار می‌شد و براه ادامه می‌داد و اسب خسته را يك مهتر به چاپارخانه‌ای که از آنجا آمده بود برمیگرداند، اسبهای چاپار دائم با حرکت چهار نعل سبک طی طریق می‌نمودند بدون آنکه در اثر خستگی از پادشاه آیند بدین ترتیب مسافرت از «پازارگاد» تا «گریزو پولیس» بجای چهار ماه و نیم بمدت بیست روز تقلیل یافت ولی کورش اینمدت را هم طولانی می‌دانست و می‌خواست در مدت کمتر از آن از وقایع قسمتهای مختلف شاهنشاهی خود اطلاع حاصل نماید و عجباً که این طرز ارتباط تا پایان قرن هجدهم میلادی هنوز در اروپا متداول نشده بود.

اختراع دیگر کوروش عیسارت بود از برجهایی مرتفع که با فواصل نزدیک ساخته میشدند و کسی که بر بالای آن برج می‌رفت می‌توانست برج دیگر را ببیند. هنگام روز بالای برجها بوسیله علائم رنگین و هنگام شب بوسیله چراغ اخبار را مخابره می‌کردند. این اختراع کورش در دوره‌های بعد بتکامل رسید بطوریکه در دوره سلطنت اردشیر پسر خشایارشا معروف به اردشیر دراز دست خبر يك شورش در مصر در ظرف مدت سه روز به اردشیر در رسپولیس واصل شد و میتوان گفت که سرعت رسیدن اخبار از نقطه‌ای به نقطه دیگر با

آن طریق با تلگراف برق نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تفاوت نداشت .

نهایت استفاده از چاپارخانه در زمان سلطنت ساسانیان و هخامنشیان متفاوت بود یعنی چاپارخانه دوره هخامنشی از مردم نامه قبول می کرد و نیز مسافران بوسیله اسبهای چاپاری می رفتند ولی بنا بنوشته «هرودوت» در دوره ساسانیان استفاده از چاپارخانه مخصوص حکومت بود.

سازمان ارتش ایران در زمان کورش :

در دوده مادها ارتش ایران با وجود داشتن اصول نظام وظیفه سازمان ثابتی نداشت یعنی سازمان ارتش مطیع تحولات خلق الساعه سلاطین ماد می گردید.

اما کورش برای ارتش و درجات افسری سازمان ثابت بوجود آورد ، مستمری افسران و سربازان تثبیت شد و طرز ترفیع افسران در دوره صلح و جنگ معین گردید. کورش نه فقط برای ارتش ایران يك سازمان ثابت بوجود آورد بلکه برای برپا کردن اردوگاه و قراردادن سربازان در میدان جنگ و یا باصطلاح امروز تاکتیک و قواعد ثابتی وضع کرد .

بدینگونه که قبل از کورش برپا کردن اردوگاه از طرف ارتش در صحرا هر فرماندهی سپاه هر طور مایل بود اردوگاه را برپا می کرد و از این جهت هر گاه نیمه هر شب فرمانده سپاه می خواست یکی از افسران خود را احضار کند پیدا کردن خیمه آن افسر برای گماشتگان او مقدور نبود. در صورتیکه کورش برای برپا کردن اردوگاه آئین نامه ای

تدوین و مقرر داشت که اردوگاه حتی الامکان بشکل مدور باشد و اگر بمناسبت وضع زمین نشود اردوگاه مدور برپا کرد باید اردوگاه مربع شکل بوجود آورد. کوروش مکان هر قسمت از سپاه را از سواره و پیاده و ارا به های جنگی ، نانوائی و طبایخی تعیین می کرد و مقرر می داشت که اردوگاه باید مانند يك شهر خیابان داشته باشد تا اینکه بتوان بسهولة از يك قسمت اردوگاه به قسمت دیگر رفت و نیز طبق آئین نامه مقرر شد که هر قسمت در روز دارای علائم خاص و در شب دارای چراغ مخصوص باشد که بتوان بسهولة و بزودی آن قسمت را شناخت و روی این اصل تمام چراغهای اردوگاه را هنگام شب روشن نگاه می داشتند مگر در شبها و جاهائی که ممکن بود دشمن شبیخون بزند چراغها را خاموش می کردند . کورش به نظافت و رعایت بهداشت ارتش توجه خاصی مبذول می داشت و عجبا که می گویند کوروش شخصاً اسامی کلیه افسران و بلکه عده ای از سربازان را می دانست و با اسم شان صدا می زد.

یکی از دستورات او هنگام برپا کردن اردوگاه حفر خندق بهداشتی بود که قبل از کورش سپاه هائی که بجنگ می رفتند خندق بهداشتی نداشتند که کورش دستور ایجاد آنرا داده و در ضمن مقرر داشت که موقع حرکت سپاه آن خندقها را روز قبل پر کنند.

آرایش جنگی ارتش کورش :

کوروش آرایش صفوف سربازان و تاکتیک آنرا در میدان جنگ تعیین و تثبیت کرده و مقرر داشته بود که يك سپاه در میدان جنگ

بچهار قسمت تقسیم شود یکی در جناح راست، دیگری در جناح چپ و سومی در قلب سپاه و چهارمی ذخیره.

«آلبرت شاندوز» فرانسوی مینویسد: از دو هزار و پانصد سال قبل تا پیش از جنگ جهانی دوم در هر نقطه‌ای از دنیا که جنگی درمی‌گرفت آرایش سپاه به ترتیبی بود که کورش تعیین کرده بود. آزمایش بیست و پنج قرن ثابت کرد که این صف آرائی در میدان جنگ چه برای حمله و چه برای دفاع مفید است؛ زیرا در موقع حمله می‌توان قوای دشمن را محاصره کرد و در موقع دفاع میتوان از محاصره شدن ممانعت نمود. فقط ورود قوای و موتوریزه زره‌پوش به میدان نبرد در جنگ جهانی دوم ارزش تاکتیکی کورش را که مدت دو هزار و پانصد سال مورد تقلید تمام سرداران جنگی در تمام اعصار بود پائین آورد.

معها! اکنون هم در نبردهای موضعی که تحرک زیاد وجود ندارد و واحدهای جنگی پیوسته در حال حرکت نیستند این تاکتیک قابل استفاده است.

سازمان مخابراتی :

کورش بعد از اینکه در رأس يك شاهنشاهی وسیع که يك سر آن در ساحل رودسند و سر دیگرش در مصر و سر دیگر آن در ساحل بغاز بوسفور بود قرار گرفت دریافت که باید از وضع و احوال و طرز کار عمال شاهنشاهی گسترده خود پیوسته آگاه باشد. بنابراین علاوه بر تأسیس وسایل ارتباط چاپارخانه‌ها و تأسیس برجهای علائم که فقط

گزارشهای جنگی را که بآنها می‌دادند بمقصد رسانیده و یا مخابره می‌کردند از حیث خبرگیری از اوضاع داخلی مملکت نیازمند سازمان ویژه بودند که همواره از کارهای حکام، عمال خود و امرای محل مطلع باشند، و برای رسیدن باین منظور کورش اولین سازمان اطلاعاتی را در دنیا بوجود آورده و اسم آنرا «چشم و گوش» گذاشت که مأمورین آن سازمان مرتباً اعمال حکام و امرای محل را به کورش گزارش می‌دادند.

کورش در تمام مدتی که در يك جنگی طولانی ماندگار میشد هر شب غذای خود را با واحدی صرف می‌کرد که در نبرد دلیری بخرج داده بود.

«گزنفون» مورخ یونانی که خود بسمت افسر مزدور در ارتش ایران خدمت می‌کرد می‌نویسد، ارتش ایران در زمان کورش دارای خیمه‌های وسیعی بود که هر يك گنجایش يك صد سرباز را داشت و آن خیمه‌ها را در قلیل مدتی برپا کرده و برمی‌چیدند، تصور میشود که خیمه‌های مزبور بقطعات منفصل تقسیم می‌گردید.

وضع خانواده‌های افسران و سربازان شهید:

در زمان کورش خانواده هر افسر و سربازی که در میدان جنگ بقتل میرسید حقوق مستمری دریافت می‌نمود، مشروط بر اینکه افسر یا سرباز شهید نان آور خانواده بوده باشد، در آن زمان بواسطه وجود زلایچه، تشخیص این امر دشوار نبود.

نبوغ جنگی کورش :

کورش علاوه بر اینکه همیشه طرز بوجود آوردن اردوگاه و طرز آرایش صفوف را در میدان جنگ تعیین می کرد خود در جنگها به مانور هائی مبادرت میورزید که دشمن انتظارش را هم نداشت و چون انتظار نداشت لذا غافلگیر شده و دچار شکست می گردید . یکی از مانورهای کورش که راجع بآن بحث خواهد شد طرز تسخیر شهر بابل واقع در کنار فرات بوده است. کورش برای تسخیر شهر بابل بیک مانور جالبی مبادرت ورزید که « هرودوت » نتوانسته آن مانور را درك و توصیف کند. بدین معنی که او در تاریخ خود می نویسد: کورش با برگردانیدن آب فرات و عبور از مجرای خشك آن وارد شهر شد صحیح نمی باشد. زیرا که « هرودوت » دروازه فرات را با رودخانه فرات اشتباه کرده است و حال آنکه پرفسور « بارت » انگلیسی که در حال حیات است چنین می گوید : بموجب کتیبه هائی که از زیر خاك بدست آمده کورشی پس از عبور از دروازه فرات بابل را تصرف کرد چه کورش با وضع جغرافیائی بابل نمی توانست در مدت کمی آب رودخانه فرات را برگرداند و وارد بستری جدید کند تا آنکه بستر اصلی خشك شود . دروازه فرات عبارت بود از دو قلعه جنگی مستحکم که یکی در ساحل رود دجله و دیگری در ساحل رود فرات واقع بود. این قلاع را پادشاه بابل « نبوکدنصر »^۱ ساخته بود. بر خلاف گفته « هرودوت » می توان اشعار داشت که شاهکار

کوروش در جنگ بابل دو چیز بود: نخست اینکه دروازه فرات را دور زد و از دیواریکه بین دو قلعه جنگی وجود داشت عبور کرد و دو نفر از امراء محل هم برای دورزدن دروازه فرات به کوروش کمک کردند و او توانست قلعه واقع در ساحل فرات را تصرف نموده و از آن بیعد بدون هیچ مانعی بسوی بابل حرکت درآید.

«گزنئون» در کتاب معروف خود بنام «سیروپدی»^۱ می نویسد: نقطه ضعف بابل این بود که رود فرات از وسط شهر میگذشت و شاهکار دوم کوروش این می باشد که از این نقطه ضعف استفاده کرد لیکن چون آب فرات زیاد بود کوروش تصمیم گرفت که از میزان آب بکاهد و امر به حفریک نهر عریض و عمیقی در ساحل آن رودخانه نمود که قسمتی از آب فرات را وارد آن نهر کند.

هنگامی که اهالی شهر سرگرم برگذاری جشن خرمن ازظهر تا نیمه شب بودند سواران ارتش ایران که هر یک یک سرباز پیاده را به ترک خود نشانده بود وارد شهر بابل گردید.

درست است که کوروش پس از ورود به بابل با سربازانی که نیمه مست بودند به زد و خورد پرداخت ولی مدافعین کاخ سلطنتی بابل نبرد شدیدی با ارتش ایران نمودند و در این نبرد پس از اینکه ارتش کوروش فقط تمام مدافعین را کشت توانست وارد کاخ شود. در آنجا بود که پسر پادشاه بابل نیز کشته گردید ولی «نبوئید» خود پادشاه بابل اسیر شد.

در شبی که کوروش وارد بابل گردید، جارچیان را مأمور کرد

که در محلات آن شهر جار بزنند که ارتش ایران بابل را اشغال کرده و کسی نباید هنگام شب از خانه خود خارج شود و اگر کسی رعایت این دستور را نکند کشته خواهد شد و همچنین جارچیان در آن شب جار زدند که مال و جان و ناموس تمام سکنه شهر بابل از تعرض مصون است مشروط بر آنکه از مقررات ارتش ایران اطاعت کنند . و بهمین جهت در شبی که ارتش ایران به بابل وارد شد غیر از مدافعین هیچ کس از اهالی شهر کشته نشد و هیچ سربازی وارد خانه کسی نگردید حتی يك حبه گندم هم از اموال مردم به تاراج نرفت.

روز بعد هم جارچیان مردم را مطمئن کردند که جان و مال و ناموس آنها مصون است فقط هر کس که سلاح دارد باید تسلیم ارتش کورش کند و هر کس سلاح خود را تسلیم نکند کشته خواهد شد.

وضع اسیران جنگی:

قبل از کورش وضع اسیران جنگی از جانوران اهلی پست تر بود. بعضی اقوام مانند آشوریه‌ها و غیره اسیران جنگی را کور می‌کردند یا به گاو آهن و ارابه و یاسنگ عصار می‌بستند و یا بکار معدن می‌گماشتند .

اسیران جنگی اقوام نامبرده در صورت داشتن ثروت در وطن خود می‌توانستند خود را خریداری کنند و آزاد شوند ولی اسرائیلی که دارای ثروت نبودند در اسارت باقی می‌ماندند و با شکنجه و خواری زندگی را بدرود می‌گفتند . هر کسی يك سرباز دشمن را اسیر میکرد می‌توانست او را بفروشد یا برده خود کند یا بقتل برساند .

هنگامی که ارتش آن ملل، عده‌ای را اسیر میکردند و حرکت میدادند اگر در عرض راه به مانعی برخورد کرده و نمی توانستند اسیران را به مقصد برسانند تمام آنها را بقتل میرساندند .

کوروش آن رسم را برانداخت و قانونی وضع کرد که هیچکس حق ندارد اسیر را ناقص کند و یا او را وادار بسکارهای شاق نماید و کاری که به اسیران رجوع می شود باید از حیث کمیت مطابق با کاری باشد که يك کارگر مزدور رجوع میکنند و مزد يك اسیر هر روز نصف مزد يك کارگر مزدور باشد. وضع این قانون برای اسیران یکی از برجسته ترین قدمهائی است که دو هزار و پانصد سال قبل برای تقلیل قسمتی از رنج بشر توسط کوروش بر داشته شد . میتوان گفت که کوروش در آن تاریخ با قوانینی که وضع میکرد عصر کنونی را می دید، چه ما امروز بفواید آنها پی می بریم .

نیروی دریائی کوروش :

کوروش بعد از اینکه يك چنان شاهنشاهی که دو قاره را در بر میگرفت بوجود آورده بود دریافت که باید برای حفظ و اداره امور شاهنشاهی خود يك نیروی دریائی داشته باشد و بدین منظور در ساحل خلیج فارس و دریای عمان کارگاه کشتی سازی بوجود آورد و جزایر واقع در خلیج فارس را پایگاه های دریائی خود قرارداد . پروفیسور «گیرشمن» فرانسوی که بیش از مدت سی سال پیش رئیس هیئت حفاری تاریخی در ایران بود در تحقیقی که راجع به جزیره خارک کرده میگوید که آن جزیره پایگاه نیروی دریائی هخامنشیان بوده .

نیروی دریائی کورش در درجه اول برای کوتاه کردن دست راهزنان دریائی بوده و در دوره پادشاهی داریوش اول توسعه‌ای بیشتری یافت. در آن موقع شاهنشاهی ایران دو نیروی دریائی بزرگ داشت یکی در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند و دیگری در دریای مدیترانه . ایران در دریای خزر هم نیروی دریائی داشت ولی از حیث وسعت و اهمیت پایه نیروی دریائی در جنوب و در مدیترانه نمی‌رسید.

خلاصه از وقایع جنگی ارتش ایران در زمان هخامنشیان

چون بنیادگذار این سلسله «کورش» است لذا نخست سخنی چند دربارهٔ خصال او ذکر می‌کنیم و بعد بر مطلب خود می‌رویم . (او در میان اشخاص تاریخی عهد قدیم یکی از رجال قلیل العده‌ایست که نامشان باذهان ملل و مردمان عصر ما خیلی مأنوس است، او یکی از سه مردی است که بترتیب در تاریخ آمده‌اند : کورش - اسکندر - قیصر (ژول سزار) . پیمبران بنی اسرائیل کورش را بسیار ستوده‌اند و نسبت بنام این شاه احترام می‌ورزند، او بانی دولتی بود که از حیث وسعت سابقه نداشت یعنی از سیحون تا دریای مغرب و احمر ممتد بود، و طرز رفتارش نسبت بملل مغلوب انسانی‌تر از آن بود که بتوان

تصورش را کرد. و بیشترین فتوحات خود را با اخلاق و انسانیت و سیاست تسوأم با مشورت انجام داده است.

در تاریخ آمده که: اسلحه تمام سپاهیان کورش مانند اسلحه کورش بود یعنی قبائی ارغوانی رنگ باز رهی برتن و خودی با پر بسرداشتند اسلحه تعرضی آنها عبارت بود از شمشیر و نیزه و زوبین از چوب، اعضاء و جوارح اسبان با سلاح دفاعی پوشیده بود، کورش بسپاه پیاده توصیه می کرد که چشم به پرچم داشته با قدمهای مساوی حرکت کنند، پرچم کورش عبارت بود از همیکل عقابی زرین با بالهای گشاده که به نیزه بلندی نصب کرده بودند.

اینک صحنه ای از جنگ کورش با «کرزوس» را^۱ مینویسیم: در این موقع همراهان (آبراداتای) که یکی از فرماندهان قوای کورش بود، حمله کنان بجائی رسیدند که لیدی ها تنگ بهم چسبیده بودند و شکافتن صف آنها ممکن نبود. بر اثر این وضع اکثر سپاهیان لیدی در همه جا که ایستاده بودند در زیر سم ستوران و نیز زیر چرخهای ارابه ها سرنگون گشتند یا خرد شدند بهر جا که داس ارابه های ارتش کورش میرسید آدم و سلاح را قطع میکرد..

در این جنگ لیدی ها^۲ از حیث عده و اسلحه مزیت داشتند و روی این اصل آنها سپرهایشان را بهم فشرده سخت حمله کردند، در این موقع پارسیها که سپرهایشان طاقت دفاع را نداشت عقب می نشستند ولی پشت به دشمن نمیگردند و بدینموال جنگ کنان میزدند و میخوردند تا اینکه خود را

۱- Cresus

۲- تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا

به پناه ارا به‌ها می‌رساندند، در اینجا سربازانی که در برجها بودند به لیدیه‌ها تیر پرتاب می‌کردند، در همین حال سپاه ذخیره بکمک آنها می‌رسید و در نتیجه کشتاری مهیب در می‌گرفت، چیزی در فضا شنیده نمی‌شد، جز چکاچك سلاح، نیزه و زوبین و نیز غوغا و همه‌همه سربازانی که يك دیگر را صدا می‌کردند و به یکدیگر جرئت میدادند و پیروزی را از خدا می‌خواستند، در این هنگام کورش رسید در حالی که دشمن را از پیش می‌راند.

کورش هنگام مرگش وصیت مهمی به «کمبوجه»^۲ که جانشینش بود نمود، جملات آخر آن این است: ای «کمبوجیه» فراموش مکن که حفظ سلطنت پداشتن دوستان وفادار است و این را هم بدان که وفا ملازم انسان نیست زیرا اگر آن جبلی انسان بود، مانند سایر صفات جبلی در تمام مردم مشاهده میشد پس بر هر کس است که خودش دوستان با وفا برای خودش تدارك کند و آن بدست نمی‌آید مگر با نیکی ... در لشگر کشی کمبوجه بمصر و نیز بعد از آن در زمان داریوش بزرگ از روی کتیه او میخوانیم که ارتش ایران دائم در حرکت و جنگ و خواباندن شورشها و پیروزی یافتن بوده است.

ما اگر بخواهیم حتی از کلیات جنگهای ارتش ایران در زمان داریوش اول گفتگو کنیم سخن به درازا خواهد کشید و کتاب قطوری خواهد شد، همینقدر بعنوان نمایانند عظمت ارتش ایران در زمان خشایارشا قسمتی از نوشته «هرودوت» را می‌آوریم که میگوید: ارتشی که خشایارشا برای رفتن بطرف «داردانل» و یونان

بعد از تسخیر ثانوی مصر (در سال ۱۳۱۵ قبل از میلاد مسیح) حرکت داد بزرگترین ارتشی بود که تا آن زمان بحرکت در آمده بود و لشکرکشی داریوش اول به مملکت سکاها در ردیف این لشکرکشی حقیر بنظر می آمد : « نبود ملتی که در این جنگ شرکت نکرد ، کجا است رودی باستثنای رودهای عظیم که آب آن برای دفع عطش این سپاه کافی بود؟ مردمانی پیاده نظام دادند ، مللی سواره نظام ، بعضی نیروی دریائی تجهیز کردند ، برخی کشتی های دراز برای ساختن پل ها و حمل و نقل ، گروهی مأمور تهیه آذوقه شدند ، جمعی مشغول تسطیح و تعمیر راهها در این اردو کشتی لا اقل ۴۷ ملت و قوم شرکت داشتند ... با تجهیزات بری و بحری که با فسانه شباهت دارد»^۱ .

احداث پل و کانال بوسیله خشایارشا در خارج کشور:

در حین لشکر کشیهای خشایارشا به یونان دو ساختمان آبی قابل ملاحظه از طرف ایرانیان در خارج کشور بنا گردید که شایان توجه می باشد. یکی از آن دو ساختمان پل عظیم بر روی تنگه « داردانل » و دیگری کانال خشایارشا در شبه جزیره « آتوس » می باشد. لشکر کشی های ایرانیان بر علیه یونانیان در زمان سلطنت خشایارشا پس از مطالعات چندین ساله صورت گرفت .

خشایارشا چند سال قبل از آغاز لشکر کشی خود به یونان دو نفر از ایرانیان را مأمور مطالعه و نقشه برداری از سواحل آسیای صغیر و یونان کرد تا تدارکات جنگی را با توجه به اوضاع و احوال محل و تجربیات حاصله از جنگ های قبلی آماده سازند.

« هرودوت » مورخ معروف می نویسد که خشایارشا دستور ساختن پل عظیمی بر روی بنغاز « داردانل » برای عبور جنگجویان خود داد. از این بیان چنین استنباط میشود که ساختمان این پل بطور کلی از خدمات فنی و برجسته مستقل ایرانیان در ادوار قدیم بوده است. جمعاً ۷۵۰ کشتی برای ساختمان این پل دو طرفه بکار رفته بود یعنی هر ردیف و جهت ۳۷۵ کشتی .

کشتی ها بوسیله طناب هایی که از بیلوس درست شده بود یکدیگر

محکم وصل شده و در مقابل امواج دریا بوسیله لنگر های قوی استقرار یافته بودند. روی این کشتی ها که از طرف پهنا پهلوی یکدیگر قرار گرفته بودند از تنه درخت و تیرهای چوبی پوشیده میشد و روی آنها با شاخ و برگ درختان و سپس سنگ و ماسه تکمیل میگردد .

از گزارشهای «هرودوت» برمی آید که روی بعضی از رودخانه های یونان نیز ایرانیان پل ساخته و جاده سازی های وسیعی نیز بعمل آورده بودند .

اهمیت کانال کشتی رانی خشایارشا در شمال شرقی شبه جزیره آتوس در یونان کمتر از پل مزبور نیست و نظر باینکه کشتی های جنگی داریوش کبیر پدر خشایارشا هنگام عبور از اطراف شبه جزیره «آتوس»^۱ که دارای طولی در حدود ۵۰ کیلومتر است دچار طوفان شده بود لذا خشایارشا بمنظور احتراز از این خطرات دستور به حفر کانالی داد که در منتهی الیه شبه جزیره «آتوس» قرار گرفته بود .

کانال خشایارشا که دارای مقطعی ذوزنقه شکل بود و بطول تقریبی ۲۵۰۰ متر بود در سطح ۴۵ متر و در کف ۲۲ متر پهنا داشت و بعرض ۲۴۰ متر بوده است برای ساختن این کانال سه سال تمام وقت لازم بود و در حدود ۱۵۰ هزار متر مکعب خاکبرداری انجام گرفت .

کلیه عملیات حفاری تحت نظارت و مراقبت دو ایرانی بنام «بویارس»^۱ و «آرتاخس»^۲ صورت گرفته است. پس از اتمام عملیات ساختمانی و آب اندازی خشایارشا با ۱۲۷ کشتی جنگی از این کانال عبور کرده و به حمله خود به یونان پرداخت . آثار این کانال که بدستور خشایارشا حفر شده و ۲۵۰۰ سال از عمر آن سپری میشود هنوز در یونان قابل رویت است .

دوره شاهنشاهی اشکانیان (۲)

از اواسط قرن سوم قبل از میلاد طوایف رشید و تازه نفسی که در کشور پارت (خراسان) ساکن و از آرینه‌های ایرانی بودند قدم به صحنه تاریخ میگذارند. اشك نام یکی از بزرگان آنها علیه پادشاهان سلوکیه قیام نمود و سلسله آنها «اشکانیان» نام گرفت.

نخستین جنگ بین دولتین ایران و روم در زمان ارد «اشك سیزدهم» فرماندهی مارکوس و کراسوس یکی از رجال سه‌گانه و سردار معروف رومی بوقوع پیوسته است زیرا «کراسوس» که مرد خودخواهی بود مدعی بود که پس از ورود به سوریه از آنجا به ایران تاخته باختر و هند را تا دریای خارجی متصرف خواهد شد. شاهنشاه ایران میخواست بوسیله سفرای خود کار را فیصله دهد ولی چون این کار ممکن نگردید و کراسوس زورگوئی نمود لذا پس از مراجعت سفرا، شاهنشاه ایران مصمم به جنگ شد و قوای زیادی به بین النهرین فرستاد و شهرهای متصرفی رومیان را با وارد کردن تلفات زیاد پس گرفت.

این زد و خورد ادامه یافت تا رسید به (نبرد کاره - حران) در این جنگ ارد پادشاه اشکانی قسوی خود را به دو ستون تقسیم کرد. ستون اصلی را که شامل سوار نظام سبك اسلحه بود فرماندهی «سورنا» سپهسالار ایران مستقیماً به جلوی «کراسوس» فرستاد. فرماندهی ستون فرعی را شخصاً بمعده گرفت و بطرف ارمنستان حرکت کرد.

نقشه جنگی «سورنا» در این جبهه این بود که ستونهای خود را با سوار نظام سبک اسلحه پوشانیده و سوار نظام سنگین اسلحه را طوری در پشت این پرده حفاظ مستور سازد که قوای او در اولین برخورد بر خلاف انتظار رومیها بنظرشان زیاده و مهیب جلوه نکند. در آغاز نبرد بدو سوار نظام سبک اسلحه ایران با نواختن طبلهائی که بجلوی زین آویخته بودند و فریادهای سهمگین داشتند شروع بمانور و تیر اندازی نمودند... سپس بفرمان «سورنا» این پرده پوشش از جلو برکنار گردید و سوار نظام سنگین اسلحه از جا کنده شد بانیزه های بلند و محکم خود بانهایت شدت به صفوف اول رومیان حمله نمودند و بدنباله این کشتش و کوشش «سورنا» اقدام به مانور احاطه ای نموده از هر طرف عده های پیاده رومی را زیر باران تیر گرفت. سپس با عملیات عقب نشینی و مبادرت به حمله و مانورهای دیگر موجب شکست رومیها و کشته شدن «کراسوس» گردید... این جنگ معروف به کاره است. «سورنا» در این جنگ فرمانفرمای بزرگ روم «کراسوس»^۱ را کشت و سراورا نزد پادشاه ایران که در ارمستان بود فرستاد.

فتح کاره در واقع به جهانگیری روم در آن طرف فرات خاتمه داد و رومیان را طوری مرعوب ساخت که در جنگهای دیگر هم موفقیتی حاصل نکردند.

ضمناً نتایج تاکتیکی و استراتژیکی این فتح نمایان برای شاهنشاهی ایران بطور خلاصه بدین قرار بود:

۱- بین النهرین تا رود فرات بکلی ازدست رومیها خارج و به

در سال ۵۳ قبل از میلاد در جنگ با ایرانیان کشته شد Grassws ۱-

دولت ایران تعلق گرفت .

۲- ارمنستان تامت زیادی از تابعیت روم خارج و کاملاً تابع ایران شد.

۳- ضایعات اردوی روم بنا بنوشته «پلوتارک»^۱ و سایر مورخین به ۲۰۰۰۰ نفر کشته و ۱۰۰۰۰ نفر اسیر بالغ شد و تمام ادوات جنگی و پرچمها و غیر آنها بتصرف دولت اشکانی درآمد .

۴- تمام مشرق از این فتح تاریخی ایرانیان بهیجان آمده و دولت شاهنشاهی ایران بزرگترین حریف روم شناخته شد .

جنگ دوم بین ایران و روم

وقتی که فرماندهی کل قوای روم بعهد «آنتوان» بود و او از راه خسروین بطرف ارمنستان متوجه شد و چون به سرحدات آرمن رسید قوای خود را سان دید که عبارت بود از ۶۰ هزار پیاده نظام رومی، ۱۰ هزار سوار گلو، ۳۰ هزار سوار و پیاده متحدین و ۱۳ هزار سوار و پیاده پادشاه آرمن که با او متحد و یا مطیع شده بودند ضمناً ۳۰۰ ارابه حامل آلات و ادوات محاصره و قلعه گیری داشت .

از این طرف فرهاد چهارم شاهنشاه اشکانی با ستونهای سوار با نهایت سرعت به جلو گیری «آنتوان» شتافت و اول بار قسمتی از سوار نظام خود را مأمور گرفتن و از بین بردن ارابه ها کرد که باعث وحشت «آنتوان» و سایر افراد سپاه او گردید و سپس به درگیری و

حملات ایذائی پرداخت. «آنتوان» ناچار پیشنهاد صلح کرد و درضمن درخواست استرداد پرچمها و اسرای رومی را کرد که در جنگ «کراسوس» گرفته شده بود ولی به او جواب داده شد:

نه تنها استرداد آنها ممکن نیست فقط اگر «آنتوان» هرچه زودتر خاک ایران را تخلیه بکند در مراجعت از مزاحمت قوای او خودداری خواهد شد والسلام... در ادامه این جنگ بود که فرماندهی قوای ایران با رجعت تعرضی خود تمام قوای «کالوس» افسر رشید رومی را محاصره و نابود ساخت. بنابنوشته مورخین رومی عده کشتگان به سه هزار و زخمی به ۵ هزار بالغ گردید. خود کالوس نیز کشته شد، در نتیجه «آنتوان» به عقب نشینی هراسناکی مبادرت نمود.

و ۲۷ روز طول کشید تا از محل فعلی مراغه تا رود ارس برسند و وقتی که رومیها از این رودخانه گذشتند و قدم به خاک ارمن گذاشتند بواسطه مشقات و صدماتی که در این عقب نشینی و تعقیبات ایذائی ارتش ایران دیده بودند بنا بنوشته «پلوتارک» «بی اختیار زمین را بوسه دادند و از فرط شادی یکدیگر را در آغوش کشیدند».

«مارک آنتوان» مجدداً به سان نیرو پرداخت معلوم شد تلفات اردوی او به ۲۰ هزار نفر پیاده و ۴ هزار سواره رسیده است. قوایی که دارای کاملترین وسایل بود و سپاهی باین عظمت آسیا را بلرزه درمی آورد بدینگونه دچار شکست مفتضحانه شد...

جنگ سوم باروم بر سر ارمنستان بود و جنگ چهارم در زمان بلاش سوم صورت گرفت و چنین بود جنگ پنجم...

جنگ نصیبین، یا آخرین جنگ مهم دیگر نبرد «نصیبین»

است که سپاه ایران خود را تا «نصیبین» رسانیده و Macrin «ماکرین»^۱ خود را از جنگ ناگزیر می‌بیند و جنگ بسیار سختی در می‌گیرد که هیچیک از جنگهای سابق بین دو ملت ایران و روم باین حد مخوف و خونین نبوده . . قوای «اردوان» مرکب از سوار نظام سبك اسلحه تیرانداز و قسمتهای جماز است که دارای همان تجهیزات سوار نظام سنگین اسلحه معروف پارت میباشد. سپاه «ماکرین» شامل لژیونهای رومی، قسمتهای سبك اسلحه و قوای متحدین و سوارهای موریتانی (مراکش) است.

نبرد نصیبین سه روز بانهایت شدت دوام یافت و تلفات طرفین بعدی رسید که از اجساد کشتگان پشته‌های بزرگی برپا گردید. . . روز سوم اردوان با تمام سوار نظام خود در صدد محاصره قوای روم برآمد «ماکرین» برای اینکه محاصره نشود جبهه خود را با اندازه‌ای گسترش داد که ستونهای مأمور محاصره قادر بر تجاوز از جناحین نشوند.

امادر اثر گسترش زیاد جبهه صفهای پیاده نظام رومی تنگ و ضعیف می‌شوند و سوار نظام ایران از این پیش‌آمد استفاده نموده از چند جا موفق بشکافتن جبهه دشمن می‌گردد و قوای او را بکلی درهم می‌شکند . ماکرین ، که زودتر از همه از میدان نبرد فرار کرده بود درخواست صلح می‌کند و اردوان با تحمیل شرایط سنگین حاضر بقبول این درخواست می‌شود.

۱- تمام اسرایی که «کاراکالا»^۲ بخیانیت از ایران گرفته مسترد

امپراطور روم در سال ۲۲۷ مسیحی سلطنت می‌کرد Macrin ۱-

2 - Caracalla

گردد.

۲ - کلیه غنائمی که ... از شهرهای ایران بفرات برده بود به

درخت شاهنشاهی تسلیم شود.

۳ - بابت خسارت جنگ و خرابیهای «کاراکالا» از طرف دولت

روم مبلغ پنجاه میلیون دینار رومی پرداخته شود.

(سرپرسی کاکس انگلیسی در کتاب تاریخ خود این مبلغ را

معادل ۱۵۰۰۰۰۰ لیره انگلیسی حساب کرده است).

نتیجه

عجبا! که پس از سیصد سال رقابت و جنگهای متوالی بین

دولت اشکانی و امپراطوری روم با آنکه دولت اشکانی در شرف

انقراض بود معینا سوار نظام ایران دوباره چنان ضربتی به رومیان وارد

می آورد که مجبور می شوند قرارداد صلح را با پرداخت میلیونها پول

بدست آورند، پس آخرین جنگ بین دولت مزبور باز هم با افتخار

و نیک نامی ایران تمام می شود.

جنگهای ایران و روم در دوره شاهنشاهی اشکانیان مهمترین

جنگهایی است که در تاریخ ایران میتوان سراغ نمود... اگر چه دنباله

این جنگها در دوره ساسانیان نیز چهار قرن دیگر ادامه یافت.

جنگهای دوره ساسانیان

پس از سیصدسال جنگ و خونریزی مناسبات شاهنشاهی ایران با امپراطوری روم دیگر التیام‌پذیر نبود و با کینه تاریخی که بین این دو ملت بزرگ آسیا و اروپا پیدا شده بود ادامه کشمکشهای آنها در زمان ساسانیان موجبات تازه‌ای لازم نداشت که شایان بحث باشد. میدانیم که «اردشیر بابکان» از پارس قیام کرد و در جنگی که فی‌مابین او و اردوان واقع شد پارتیها شکست خوردند و اردوان آخرین پادشاه اشکانی کشته شد. و با کشته شدن اودولت ۴۷۰ ساله اشکانی زوال یافت و زمام امور کشور ایران دوباره بدست شاهان پارس افتاد (در سال ۲۲۴ میلادی).

«اردشیر بابکان» پس از این فتح که در کنار رود جراحی میان شوشتر و بهبهان رخ داد باستحکام مبانی دولت جوان خود پرداخت نخست وحدت ملی را براساس مذهب استوار ساخت و ارتش ایران را از صورت چریکی خارج و بصورت منظم و دائمی در آورد که بخرج دولت نگاهداری و جیره و مواجب سربازان از خزانه شاه پرداخته می‌شد ..

بعد از انجام چند کار مهم در داخل کشور که نوشتن آنها سخن را به درازا می‌برد، در اندیشه جنگ با رومیها افتاد .

اردشیر که سرسلسله ساسانیان بود در ۲۲۸ میلادی مصمم بجنگ با «آلکساندر سور» گردید یعنی در بهار آن سال قوای تجهیز کرد و ازدجله عبور و در بین‌النهرین بنای تاخت و تاز را گذاشت و از تمام

شهرهای آن ولایت تنها شهر الحضر و ادس در مقابل او ایستادگی بخرج دادند ... « آلكساندر سور »^۱ همینکه از قضیه مطلع شد چون مایل بجنگ نبود سفیری نزد اردشیر فرستاد و او را تهدید نمود ... اردشیر در جواب او گفت : آنچه رومیها در آسیا متصرفند از ممالك موروئی شاه ایران است ، بنا براین اگر رومیان میخواهند جنگی رخ ندهد باید آسیارا تخلیه وبه اروپا قناعت کنند .

آلكساندر چون حریف را پرزور دید در پائیز سال ۳۳۱ میلادی با بهترین لژیونهای دانونب با نطاكیه آمد... و طرحی به ارتش خود داد که ستون اول از سمت شمال به ارمنستان عازم شد ، ستون دوم از کنار فرات بطرف جنوب حرکت نمود. ستون مرکزی هم بفرماندهی خود امپراطور محور حرکت خود را میان آن دو ستون قرار داده با حفظ ارتباط با آنها به قلب ایران حمله نمود.

اما اردشیر چون از حرکات ستونهای دشمن آگاه شد بر علیه ستون اول اقدام ننمود زیرا مطمئن بود که آنها در کوهستانهای آذربایجان گیر خواهند افتاد . روی این اصل تمام قوای خود را در پشت دجله جمع آوری و جلوی ستون مرکزی و ستون دوم تمرکز داد. چون دانست که ستون مرکزی هنوز از محل خود نجنبیده است، با قسمت عمده قوای خود بسرعت هرچه تمامتر باستقبال ستون دوم حرکت کرد و آن ستون را در همان اراضی باتلاقی بابل محاصره و نابود ساخت...

« آلكساندر سور » همینکه از شکست آن ستون مطلع شد فوراً

عقب‌نشینی کرد و به ستون اول حکم کرد که هر چه زودتر مدی را تخلیه و بطرف انطاکیه مراجعت نماید و ستون اخیر بواسطه سختی زمستان و مزاحمت سواران محلی مدیا، با تحمل ضایعات بزرگی موفق به عقب‌نشینی گردید.

اردشیر با وجود این موقعیت بزرگ ادامه جنگ را صلاح ندید و خود را در حال متارکه نگهداشت تا زمانیکه شاپور اول با دولت روم وارد جنگ شد...

این پادشاه برای اینکه موقعیت و مقتضیات را از دست ندهد با قوای کافی ازدجله عبور و شهر مستحکم نصیبین را پس از محاصره تسخیر کرد و بعد کاره و ادس را بتوالی هم متصرف شد و از آنجا به انطاکیه راند و مهمترین شهرهای روم شرقی را تصرف نمود ... اما همینکه خبر این تجاوزات به روم رسید «گردین» با قوای بزرگی به شرق آمد و بمقابله پرداخت و قوای شاپور را عقب‌نشاند و چون در مراجعت گرفتاریهایی یافت به ایران پیشنهاد صلح کرد و در نتیجه ارمنستان در تصرف ایران ماند.

چند سال بعد که مصادف با ۲۶۰ میلادی بود دولت روم دچار تهاجمات اقوام و گرفتاریهای دیگر شد، شاپور مجدداً بفکر جنگ افتاد، باز با قوای بزرگی وارد بین‌النهرین شد و شهرهای سرراش را متصرف گردیده از آنجا به انطاکیه راند و این شهر را غافل‌گیرانه به تصرف درآورده بباد غارت داد.

«والرین» معروف که آن موقع امپراتور روم بود به مقابله شاپور پرداخت شهرهای متصرفی را پس گرفت از فرات گذشت و ارد

بین‌النهرین گردید . اما چون آذوقه تمام آن حدود را اردوی شاهپور تصرف نموده بود ، قوای روم از حیث آذوقه به مضیقه و تنگنا افتاد و «والرین» پیشنهاد صلح کرد ، شاهپور که بغلبه و چیرگی خود اطمینان داشت جواب داد:

« امپراطور با پرداخت مبلغ معتنا بهی بعنوان خسارت جنگ می‌تواند بخاک روم برگردد و در این صورت لشکریان ایران متعرض او نخواهند شد .»

بنابر این والرین ناچار به جنگ گردید و قوای او در حوالی «ادس» دچار شکست شد و خود امپراطور هم در حین فرار گرفتار آمد. در این موقع شاهپور برای اینکه اوضاع روم را بیشتر دچار اختلال و عقب ماندگی نماید (سریادیس) نامی از بزرگان انطاکیه را که به اردوی او پناهنده شده بود به امپراطوری روم تعیین و دست نشانده خود کرد. واقعه گرفتاری و اسارت «والرین» تأثیرات مهمی در دنیای آن روز بخشید و بر عظمت و اهمیت دودمان ساسانی در انظار عالم فوق العاده بیفزود... مجسمه شاهپور در شیراز نزدیک ممسنی و کازرون حکایت از این اسارت دارد و زانو بر زمین زدگی امپراطور روم را در مقابل شاپور نشان می‌دهد.

بنابه نوشته مورخین، امپراطور روم تا آخر عمر در ایران بحال اسارت ماند و بحکم شاهپور مهندسینی از روم احضار کرد و سدیصر شوشتر را ساخت، چنانکه فردوسی گوید :

یکی رود بدپهن در شوشتر که ماهی نکردی بر او بر گذر
«بزانش» را گفت کز هندسی پلی سازی این را چنان چون سزی

تو از دانش فیلسوفان روم بکار آرچندی در این مرز و بوم
چو این پل بر آید سوی خان خویش برو تازئی باش مهمان خویش
بعد از این شاهپور به پیشرویهائی پرداخت و تقریباً تمام آسیای
صغیر را تحت استیلای خود در آورد.

جنگ بزرگی که از زمان شاهپور اول تا پنجاه و پنج سال دیگر
با روم اتفاق افتاد همان جنگ «نرسی» با «دیوکلسین»^۱ بود، نرسی
پادشاه هفتم ساسانی است. برای اینکه بخلاصه بپردازیم، این جنگ
را اینطور بیان می‌کنیم: چون نرسی ارمنستان را تصرف کرد امپراطور
روم بکمک ارمنستان آمد... و در نزدیک «کاره» قوای طرفین با هم
روبرو شدند، دو روز گذشت و روز سوم سوار نظام ایران قوای روم
را طوری درهم شکست که فرصت عقب‌نشینی نماند و کالریوس با
تیرداد (پادشاه ارمن) فراراً خود را به فرات انداخته بسختی جان بدر
بردند این در ۲۹۶ میلادی بود.

بطور کلی تا ۳۰۱ میلادی جنگ‌هایی بین روم و ایران واقع می‌شد که
بیشتر بضرر ایران تمام می‌گردید و گاه شکست‌های مخوفی وارد می
گشت. تا اینکه سرزمین ایران فرزندی بسرومندی به وجود آورد که نه
تنها معاهده‌های خفت‌بار را لغو کرد بلکه آن‌چنان شکستی به ارتش روم
وارد ساخت که تا چندین سال هوای ایران زمین را از سر امپراطوران
روم بدر کرد.

این پادشاه شاهپور دوم است که ۷۰ سال عمر و سلطنت کرده

و حتی بروایتی شش ماه بیشتر از عمرش پادشاهی نموده است زیرا که سه ماهه در شکم مادرش بود که تاج گذاری برای او بعمل آوردند .. این پادشاه با نه تن از امپراطوران روم معاصر است و همان است که لقب «ذوالاکتاف» دارد.

«عربی ذوالاکتاف کردش لقب چو از مهره بگشاد گفت عرب»
موقعی بود که شاهپوردوم، مدی «آتروپاتن» و ارمنستان را به تصرف در آورده و جمعی از سران ارمنه را بسوی خود جلب کرده بود. بعد از این بعضی از رؤسای قبایل بین النهرین را مورد نوازش قرار داده و آنها را وادار نمود که در حدود سوریه به تاخت و تاز پردازند. نزدیک سال ۳۴۶ میلادی «کنستانس»^۱ با ارتش معظمی به بین النهرین آمد، شاهپور نیز سپاه بزرگی از داخله کشور و از متحدین خود فراهم کرد و وارد بین النهرین شد. دنباله این جنگ در «سنگارا» رخ داده که فردوسی هم این فتح را بنظم در آورده است... بعد از آن داستان مهم محاصره شهر نصیبین است که بدستور شاهپور سدهای بزرگی بستند و آب رودخانه را بدور نصیبین برگردانیدند و تمام اطراف شهر را به دریاچه مبدل کردند، قسمتی از دیوار شهر خراب شد سپاهیان سنگین اسلحه و نیروهای دیگر حملاتی برای تصرف شهر کردند و لیکن بعلت باتلاق بودن اطراف شهر توفیق نیافتند و چون این امر مصادف با حمله «هونها» به حدود شمال شرقی ایران شده بود شاهپور ناگزیر بطرف آنها عطف عنان کرد و سالها، هم در برابر آنها ایستادگی نمود و هم به بین النهرین تجاوزات خود را ادامه داد. تا زمانی رسید که

«آنتوان» یکی از سرداران بزرگ روم به دربار شاهپور پناهنده شد و تمام استعداد خود را در اختیار شاه ایران گذاشت و در لشکر کشی های شاهپور به طرف روم سودمند واقع شد بطوریکه در محاصره (آمد) نزدیکی های فرات علیا نقشه و راهنمایی او مورد اجرا قرار گرفت .

«آمین مارسلن» که در این موقع شخصاً در (آمد) بوده جریان محاصره این شهر را بوسیله ارتش ایران اینطور شرح می دهد : (آمد با دیاربکر امروز مطابقت میکند)

«صبح روز بعد که چشم از خواب گشودیم تمام افق از تابش اسلحه سپاه ایران میدرخشید، سوار نظام بی شماری که همه غرق در آهن و پولاد بودند تمام جلگه و دشت را گرفته بودند، در پیشاپیش آنها شخص شاه بواسطه بلندی قامت و تلالو کلاه خود طلائی و جواهر نشان خویش از دیگران ممتاز مینمود. بالاخره ازدهام شاهزادگان ملل مختلف در اطراف موکب او منتهای قدرت و عظمت این پادشاه را نشان می داد.»

البته این محاصره هفتاد روز طول کشیده و خسارت هنگفتی به دولت ایران وارد شده است. خلاصه جنگ سال ۳۵۹ میلادی باین فتح پرخرج منتهی شد و شاهپور بزرگ بواسطه رسیدن زمستان به ایران مراجعت کرد، درحالی که قبل از حرکت امر کرده بود فرمانده قوای مدافع شهر را با بعضی از افسران رومی اعدام و جمعی از سربازان و اهالی را اسیر نموده بداخله ایران حرکت داده بودند .

در حدود ۳۶۰ میلادی تعرض «ژولین»^۱ به ایران صورت

گرفته «ژولین» در این تاریخ امپراطور مطلق‌روم بود ، بادل پر کینه و تجهیزات و ارتش بی‌شمار به ایران حمله‌ور شده بود ، ارتش او را ۸۵۰۰۰ نفر و نیروی دریائی‌اش را از حیث عظمت با نیروی دریائی خشایارشا مقایسه کرده‌اند .

ژولین مثل اسکندر با تبلیغ و نطق و خطابه و تهییج سربازان پیش می‌آمد، مارسلن مینویسد: از شهر هیت به بعد سوار نظام ایران تدریجاً ظاهر می‌شدند ، بطوریکه در نقطه‌ای با اولین اشعه آفتاب ایرانیان از جلوی ما ظاهر شدند، سوار نظام مخوفی که اسم او را شنیده بودیم، اینک از دور با خودهای درخشان و غرق آهن و پولاد بسرعت پیش می‌آمدند»

«ژولین» در رسیدن به « شهر پیروز شاه » قصد محاصره آن را می‌کند ولی با استقامت عجیب و تخلیه مخفی نیروی شهر روبرو می‌گردد که آن خود حماسه است اگر جزئیات آن نوشته شود ... در یکی از جنگها ژولین از محاصره تیسفون منصرف شده حکم کرد که تمام کشتی‌های خود را که در روی دجله بودند بسوزانند برای این عمل فلسفه‌ای داشته اما بعد پشیمان می‌شود ... « آمین مارسلن » ، مینویسد :

همینکه ستاد اردوی ایران از این کار آگاه شد و دانست که وضع ارتش روم از حیث آذوقه غیر قابل تحمل خواهد بود، شاهپور دستور داد برای تشدید مضيقه آذوقه و ایجاد قحط و غلا تمام دهات سر راه را به تخلیه و محصول آن‌ها را آتش بزنند و نیز دستور داده که سوار نظام مخوف ایران بر شدت عملیات ایذائی خود افزوده و دقیقه‌ای

مارا راحت نگذارند

با اینحال «ژولین» از تدبیر و پیش روی و حرکت منصرف نشده و ارتش را براه انداخته و بهر فلاکتی بود خود را به قریه «مرنکا» رسانید در اینجا بود که ستون معظمی از قوای ایران از دور نمودار شد که تحت امر «مهران» فرمانده کل سوار نظام ایران بود. باز «آمین مارسلن» در کتاب خود این ستون را بشرح ذیل توصیف می کند :

« این ستون سوار نظام ایران که بطرف ما می آمد یکپارچه از آهن و فولاد بود، قطعات آهن که سرپای سربازان ایران را می پوشانید بطوری بهم جفت شده بود که نفرات بر راحتی میتوانستند اعضاء بدن را حرکت بدهند . کلاه خود آنها تمام سر و صورت و حتی پشت گردن را محفوظ می نمود ، فقط در مقابل چشمها و دهان شکافهای کوچکی داشت که برای دیدن و نفس کشیدن بود، بجز از این شکافها از جای دیگر ، سلاح دشمن به این روئین تنان کارگر نمی شد ، سواران نیزه دار طوری در خانه زین محکم جا گرفته بودند ، مثل اینکه آنها را بازنجیر به پشت اسب بسته اند. در عقب آنها صفوف تیراندازان کمان ملی را بدست داشتند، همینکه تیرهای آنها از چله کمان رها میشد مرگ را تا مسافت دوری در اطرافشان منتشر میساخت و برای دشمن مقابل نابودی ارمغان می آورد .

پشت سر پیاده ها صف فیلهای جنگی دیده میشد که رویت هیمنه آنها با خرطومهای دراز و دندانه های بلندشان حقیقتاً وحشت آور بود». بایک چنین سپاه مخوف ایران در خارج از «مرنکا» جنگ سختی

بین طرفین درگیر میشود که تا شب ادامه می‌یابد ، تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها هر دو طرف به اندازه‌ای میرسد که تا سه روز بایک‌دیگر کاری نداشته‌اند.

ژولین بر اثر فبردهای فنی و غافل‌گیری ارتش ایران که تفصیل آن زیاد است زخم مهلك برمی‌دارد و آفتابی شدن خبر زخم مرگ‌آور ژولین ، به جنگ صورت خونینی می‌بخشد و طرفین بطوری با هم درآویز میشوند که فقط تاریکی شب آنها را از یک‌دیگر جدا می‌سازد اما آتش ژولین بر اثر آن زخم فوت می‌کند (۲۷ ژوئن ۳۶۳ میلادی) سران سپاه روم «ژوویان»^۱ فرمانده گارد را به امپراطوری انتخاب می‌کنند.

باز هم ژوویان قوای روم را بطرف شمال حرکت می‌دهد در صورتیکه سوار نظام ایران از تعاقب آنها دست بردار نبود . بعدی که سربازان روم مستاصل شده و میخواهند خود را دسته‌جمعی به‌دجله انداخته و از این مهلكه نجات یابند . بالاخره چون امپراطور جدید روم از عهده رزم آوردان ایران بر نمی‌آید، در نزدیکی شهر سومرا از شاهنشاه ایران درخواست صلح می‌کند و طرفین وارد مذاکره صلح می‌شوند .

«آمین مارسلن»^۲ در بند ۷ کتاب ۲۵ اظهارات نمایندگان ایران را برای مذاکره صلح اینطور بیان می‌کند: « شاهنشاه با فوت ایران، از راه مروت و انسانیت به باقی‌مانده ارتش روم اجازه بازگشت خواهد داد به شرط آنکه قیصر باتفاق تمام افسران خود پیشنهادات او را قبول نمایند».

۱- Jovien

۲- Ammien Marcellin مورخ قرن چهارم میلادی لاتن

مواد و تفصیل این قرارداد صلح طولانی است ولی یکی از مواد مهم آن این است که ارتباط ارمنستان با دولت روم بکلی قطع شود و اگر نزاعی بین ایران و ارمنستان رخ دهد دولت روم ابداً حق پشتیبانی از ارمنستان را نداشته باشد.

فردوسی در شاهنامه درباره این صلح چنین میگوید :

چنین داد پاسخ گرانمایه شاه چو خواهی که یکسر ببخشم گناه
ز دینار رومی بسالی سه بار همی بباژ باید دو ره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا چو خواهی که کوتاه شود گین مرا
«بزانوش» گفتش: که ایران تراست نصیبین و شهر دلیران تراست
پذیرفتم این مایه و باژ و ساو که با خشم و کینت نداریم تاو ..
نیشند عهدی ز شاپور شاه کز آن پس نراند ز ایران سپاه
باید گفت : شاپور بزرگ ساسانی در مدت ۲۵ سال جنگهای متعدد و معتبر که با امپراطوری روم کرد ، بواسطه مهارت و کفایت خود در امر فرماندهی لشکر تقریباً در تمام این جنگها فایق و مظفر شد تا ۳۸۰ میلادی که جهان را بدرود گفت .

در زمان یزدگرد اول ، امپراطور روم شرقی تحت سرپرستی شاهنشاهی ایران قرار گرفت زیوا «آرکادیوس» امپراطور وقت روم چون از عظمت ایران هراسناک بود، قبل از مرگ در وصیت نامه خویش یزدگرد را قیم پسر خود معین کرد و خواست که شاه ایران پس از فوت وی سلطنت فرزند او را تحت حمایت خود قرار دهد ، که بوضع بسیار صمیمانه و آبرومندی وصیت نامه مزبور اجرا شد .
بعد از ۳۶ سال صلح و دوستی باز بجبهاتی بین بهرام گور و

امپراطور روم کار به جنگ کشید. ولی هیچیک از طرفین توفیقی نیافتند تا اینکه در سال ۴۳۱ میلادی معاهده صد ساله بین دولتین بسته شد.

بهرام گور موقعی که در آذربایجان بود با ۱۲ هزار سوار زبده از راه مازندران برای جلوگیری خان «هیتالیا» رفت و ارتش او را که چند برابر ارتش ایران بود درهم شکست، هیتال ها همانها هستند که بفرماندهی (آتیل) به اروپا حمله کردند.

جنگ دیگر در ۵۰۳ میلادی بین قباد با «آناستاس اول» واقع شد و قباد فاتح آن جنگ شد و شهر (آمد) را متصرف گردید...

عجیب است که سالیان متمادی هر وقت نیروی ایران می خواست بجانب روم برود یا حملات امپراطوران روم را دفع کند از طرف شرق یا شمال شرق ایران دچار حملات نژاد دیگری بنام «هیتالیا» میشد و کارها ناتمام می ماند... ولی يك توجه نیمه قوائی ایران کارسپاه رومیان را می ساخت. چنانکه «آرتوبیندوس» سردار رومی در حمله شدید خود بایران، چون از بازگشت ناگهانی قباد مطلع شد تمام اثاثیه و وسایل جنگی خود را جا گذاشته به «کنستانینا» گریخت و اردوگاه او بتصرف ارتش ایران درآمد.

همچنین بود عاقبت کار دو ستون دیگر بفرماندهی دو سردار نامی روم، از طرف سپاه ایران طوری غافل گیر شدند که بقول «پروکپ»^۲ جز دو نفر فرمانده آنها احدی از این نیرو جان بسلامت نبرد و تمام آنها در دست سپاهیان ایران اسیر یا کشته شدند

در يك چنین موقعیت ممتاز خبر حمله از طرف شمال شرق رسید و قباد ناچار به مراجعت شد و يك ستون عقب‌دار روم سالم ماند و بعد از يك سلسله جنگها و ایستادگی‌های لازم قرارداد صلح در ۵۰۵ میلادی بین طرفین بسته شد اما تا سال ۵۳۰ محاربات ادامه داشت و سپاه ایران با رهنمائی « منذر » معروف تا داخل روم سپاه راند و بیشتر فتح از آن ایران بود .

خسرو اول یا انوشیروان

در زمان این پادشاه اصلاحات مورد لزوم داخلی از طرفی و گرفتاریهای داخلی و خارجی امپراطوری روم از طرف دیگر چنان بود که هر دو طرف قرارداد صلح نیمه پایداری را بستند که بیشترین مواد آن قرارداد بنفع دولت ایران جهت مخارج پادگان در بندهای قفقاز بود. پس از این قرارداد انوشیروان توجه خود را به استحکام اوضاع داخله که عمده‌ترین آنها مبارزه شدیدی با مزدکیان بود معطوف داشت و مرکزیت دولت را تقویت نمود.

باید گفت این صلح یا بقول فردوسی این «پیمان» پایدار نماند زیرا با اینکه انوشیروان در قبال فتوحات و پیشرفتهای دولت روم در مغرب

از او سهم غنایم می خواست و میگرفت. چون طبق گزارشهای رسیده خود را از بزرگ شدن دولت روم بیمناک میدید لذا راه جنگ را برگزید و اولین جنگ بین انوشیروان و «ژوستینی»^۱ بدینسان آغاز گردید:

در این هنگام که انوشیروان در اندیشه جنگ بود، مستمسک و دست آویزی پیش آمد و آن عبارت از منازعات دو ملک (پادشاه) دست نشانده ایران روم بود که یکی منذرین نعمان سلطان حیره تابع ایران و دیگری حارث ابن عمرو سلطان غسان تحت الحمايه روم باشد، که دولت روم بی مراجعه به دولت ایران و محترم شمردن پیمان، از حارث حمایت کرد، «منذر» نیز به شاه ایران شکایت نمود.

فردوسی طوسی چنین می گوید :

چو منذر بیامد به نزدیک شاه	همه مهتران بر گشادند راه
جهان دیده منذر زبان بر گشاد	ز روم و ز قیصر همی کرد یاد
بدو گفت: اگر شاه ایران توئی	نگهبان و پشت دلیران توئی
چرا رومیان شهر یاری کنند	بدشت سواران سواری کنند؟

در نتیجه بدستور شاهنشاه ایران به امپراطور روم اختاریه شدیدالحنی فرستاده شد!

اگر سوی منذر فرستی سپاه نمانم بنو لشگر و تاج و گاه
توز آن مرزیک رش منه پیش پای چو خواهی که «پیمان» بماند بجای
اگر بگذری زین سخن بگذرم سر و گاه تو زیر پی بسپرم
چون دولت روم نقض عهد کرده بود، دولت ایران آن را مداخله غیرقانونی شمرده و برای اعلان جنگ مورد استفاده قرارداد، خصوصاً

که بعد علل و جهات دی-گری پیش آمد کرد ، مثلاً دولت ارمنستان پناهنده ایران شد و دیگران نیز از دست دولت روم شکایت پیش انوشیروان آوردند، و از طرفی مدارک تحریکات دولت روم از طرف شمال شرقی ایران بدست آمد تا اینکه منجر به اعلان جنگ شد. یعنی انوشیروان در اول بهار ۵۴۰ میلادی با لشکر ایران از دجله عبور نمود و چون قصدش اجرای يك تعرض سریع و تهدید ناگهانی به دشمن بود لذا براهنمائی «منذر» در ساحل راست فرات به پیشروی پرداخت تا اینکه به شهو (سورا) یا بقول فردوسی «شورآب» رسید و آنجا را متصرف شد. و از آنجا مستقیماً به انطاکیه راند. و بعد از واقعه (شورآب) است که پسر قباد آن پیغام سخت تاریخی را به امپراطور روم فرستاد ... پس از تصرف انطاکیه غنایم بی حد و حسابی بدست سپاه ایران افتاد که بیشتر آنها را به تیسفون آوردند فردوسی گزارش تسخیر انطاکیه را اینطور میدهد:

سه روز اندر آن شاه را شد درنگ بدان تا نباشد به بیداد جنگ
چهارم سپاه اندر آمد چو کوه دلیران ایران گروهها ، گروه
سه جنگ گران کرده شد درسه روز چهارم چو بفروخت گیتی فروز
گشاده شد آن مرز آباد بوم سواری ندیدند ، جنگی زروم
«پروکپ» ،^۱ درباره محاصره شهر انطاکیه بوسیله سپاه ایران
تفصیل زیادی میدهد، از جمله این است که: ایرانیها با نهایت شدت و
حرارت از هر طرف شروع به حمله کردند و تیرهای ایشان مانند تگرگ
بهرجا می بارید ، بخصوص در بالای تپه که در آنجا واقعاً هوارا تاریک

کرده بود ... فشار نیروی ایران و بی‌تدبیری و دست‌پاچگی ارتش روم موجب شد که آن شهر به آسانی بدست سپاه ایران افتاد و سپاه روم با وضع بسیار بدی رو به گریز نهاد امپراطور روم از این ضربت نظامی ایران متوحش شده و سفرائی به دربار ایران فرستاد و درخواست صلح کرد و بابت خسارت اردو کشی مبلغ ۵۰۰۰ پوند طلا به انوشیروان پرداخت نمود و بهرسالی نیز تعهد پرداخت شد. و گروگانهای معتبری دادند تا قزارداد صلح مستحکمی در تیسفون بسته شود. فردوسی جریان اعزام نمایندگان روم را به دربار ایران و پیش کشی‌هایی که آورده بوده‌اند چنین بیان می‌کند:

زهرچیز گنجی به پیش اندرون شمارش گذر کرده از چند و چون
بسی لابه و پند و نیکو سخن پشیمان ز گسفتار های کهن
فرستاده با باژ و ساو گران گروگان ز خویشان و گند آوران
نهادند بر بوم و بر باژ و ساو پراکنده دینار صد چرم گاو
که هر سال قیصر بر شهریار فرستد ابا هدیه و با نثار
جنگ دوم انوشیروان با دولت روم باز به پیروزی ایران تمام شد و
باج های گزافی دریافت گردید و طبیب درباری امپراطور به نزد
انوشیروان اعزام شد و آخرین قرار مدار مدت پنج سال دوام یافت
(۵۲۵ میلادی) .

باز بر اثر پیمان شکنی دولت روم جنگهای دیگری رخ می‌دهد
که مهمترین آن دفاع پادگان ۵۰۰ نفری ایران از شهر « پترا »
بفرماندهی مهران است که مدتی طول می‌کشد، وقتی سپهسالار ایران با سی
هزار سپاه بکمک و نجات آنها میرسد که از آن عده ۱۵۰ نفر مانده بود

بدون آنکه بگذارند رومیها از تعداد ارتش و یا از تعداد مقتولین باخبر گردند. «پروکپ» مینویسد:

وقتی «مرمروز» سپهسالار ایران این وضع را دید، بر سبیل تمسخر و استهزا گفت: بحال امپراطوری روم باید زار گریست که بایک لشکر تمام خود نتوانست ۱۵۰ نفر ایرانی را بدون داشتن حصار محکمی از پادر آورد.

این از وقایع مهم تاریخ نظامی است که آنروز رشادت پادگان ایران بوجود آورده بود تادرسال ۵۵۷ میلادی که صلحنامه پنجاه ساله بین دولتین نوشته شد، و از آن تاریخ بعد ارتش ایران در شرق و شمال شرق به دفع حمله هیتالیها و ارتش خاقان ترك پرداخت و عاقبت رود جیحون سرحد ایران گردید.

جنگ سوم هم که با «ژوستینین» دوم امپراطور روم واقع شد با آنکه انوشیروان بسن ۷۰ سال رسیده بود معهذا خود عهده دار جنگ شد و به روم شکست فاحشی وارد آورد، چنان شکست فاحشی که امپراطور روم مجبور به استعفا گردید و جانشین او با پرداخت ۲۵۰۰۰ سکه طلا بابت غرامت جنگ درخواست متار که کرد.

ولی جنگها یکی بعد از دیگری ادامه داشت که در هر يك فتوحات سپاه ایران و روحیه برجسته فرماندهان و سربازانشان قضایای قابل توجهی را پیش آورد که از آن جمله فریب نخوردن «بیگان» سردار ایران در مقابل مواعید مهم درخشان فرماندهی سپاه روم است که «لوئی دوبو» مورخ معروف تفصیل آنرا در کتاب خود داده است. شاهنشاه با عظمت ایران (انوشیروان دادگر) در ۵۷۹ میلادی

بعد از ۴۸ سال سلطنت در کاخ تیسفون درگذشت و کشوری بجا گذاشت که از حیث تمدن و شأن و شوکت در تاریخ پاستانی ایران نظیر نداشته است.

بعد از درگذشت انوشیروان هرمز چهارم به تخت سلطنت نشست .

در اوایل کار که «تیر»^۱ امپراتور روم میخواست با هرمز صلح نامه بنویسد و هرمز حاضر نمی شد ، چند بار حملاتی به ایران کرد و گاه شکست خورد و گاه فاتح شد تا اینکه هردو دولت بعزت رفتاریهای سرحدی که داشتند دیگر بین آنها جنگی واقع نشد. اما دربار ایران بهرام چوبینه را با سپاهی جلوی خاقان ترك فرستاد و اورا شکست داد و پسرش را اسیر ساخت و غنایم زیادی آورد تا نوبت سلطنت به خسرو پرویز رسید . این پادشاه در اوایل کار دچار مخالفت بهرام چوبینه شد که از زمان پدرش آغاز یافته بود، و ناچار گردید که با امپراتور روم کنار آید و از امتیازات زیاد صرف نظر نمود و بعد از آنکه بكمك سپاه روم بهرام چوبینه را شکست داد تا ۶۰۲ میلادی دوستی خود را با روم حفظ کرد. و سپاه روم را با تجلیل تمام مرخص نمود که چگونگی آن در شاهنامه آمده است .

« موریس » امپراتور روم در سال ۶۰۲ میلادی درگذشت و « فوکاس » بجای وی نشست که مورد پذیرش خسرو پرویز نشد و همین امر موجب جنگهایی گردید که ۲۴ سال طول کشید .

در این جنگ نیز سپاه ایران به دوفتح بزرگ نایل شد و رومیان را بوضع خطرناکی شکست داد. و تا بیروت جلو راندند و خود را به قسطنطنیه رسانیدند که میتوان گفت از طرف مغرب بمرزهای زمان هخامنشی رسیده بودند... در سال ۶۲۰ میلادی جنگ دیگری باروم واقع شد که فتوحات ارتش ایران «هراکلیوس» امپراطور روم را بکلی مایوس نمود بعد از خسرو پرویز نوبت به «شیرویه» رسید که با هراکلیوس صلح کرد.

خلاصه جنگهای ایران و روم بهمین جا ختم می شود؛ زیرا در همین اوان است که نهضت مسلمین شروع می گردد و این دو دولت معظم آسیا و اروپا که هفتصد سال تمام جنگهای پی در پی کرده و بکلی ضعیف شده بودند، گرفتار نهضت عالمگیر مسلمان شدند...

عملیات جنگی ارتش ایران در دوران صفاریان و

سامانیان

حالا که میخواهیم کارهای نیروی بر خاسته از ایران را در دو قرن و نیم بعد از تسلط عرب بنمایانیم لازم است از کتاب «سیاست خارجی ایران» که رساله یک دکتر ایرانی بفرانسه است و «آلبردو ژوفردولا پرادل» استاد حقوق بین المللی دانشگاه پاریس بدان مقدمه نوشته است، بهره یابی کنیم. سیاست دولت ایران در اواخر ساسانیان

با اروپا در يك اساس ثابت و منوال معینی قرار داشت که اسلام از صحرای عربستان بر خاست و با ایران و اروپا که از هر حیث بر او برتری داشته ولی ضعیف شده بودند حمله کرد، بطوریکه هیچکدام از آنها نتوانستند در مقابل آن طوفان سهمگین مقاومت کنند.

باید گفت : اعراب قبل از حمله به اروپا به ایران حمله کردند و هرگونه مقاومت را درهم شکستند و چنان آداب و رسوم ایران را زیر پا گذاشتند که در مدت کمی مردم را وادار به قبول مراسم خود نمودند ، تسلط آنان به زبان ملی ایران نیز لطمه زد . توجه باین نکته دقیق لازم است که نفوذ عرب نه تنها در کلیه ملل مغلوب تأثیر کرد، بلکه اغلب آنها مثل مصر و ساکنین آفریقای شمالی باندازه ای به آداب و رسوم اعراب خو گرفتند که کاملاً عرب شدند ، گوئی این نواحی همیشه مسکن اعراب و عرب نژاد بوده است ، اما در میان همه ملل مزبور تنها پایداری ملت ایران است که مثل کوه پابر جا و مانند خورشید درخشان میباشد بعبارت دیگر آنجا که اعراب بلوچ و دو سه قرن تسلط مستقیم پیشرفت نکردند کشور ایران بود و راز ابدیت ملت ایران ساده است یعنی هنگامی که اعراب آمدند، ایرانیان چون افریقائیان وحشی نبودند و بلکه تمدنی بالاتر از تمدن اعراب داشتند این بود که طبعاً در طول زمان ایرانیان با ظاهر سکوت آمیز، خود را به فاتحان تحمیل کردند ، هرگز ملتی متمدن یا غیر متمدن به ایران حمله نکرده و مسلط نشده مگر در یازود تحت نفوذ معنوی و مادی ایرانیان واقع نشده باشد. اسکندر با ادعائی که داشت و کارش به ادعای اولوهیت هم کشید ، در خیلی کارها از پادشاهان ایران تقلید می کرد، جانشینانش

سعی کردند خود را ایرانی قلمداد کنند ، حتی مغولها از این قاعده منحرف نشده و تمدن ایرانرا پذیرفتند ، اعراب با داشتن مذهبی چون اسلام نمی توانستند چنین باشند، پس می بایست طریقه دیگر را برگزینند یعنی کشور ایرانرا ترک گویند، همانطور هم شد و ایرانی با همان سلاحی که مغلوب شده بود آنها را خارج کرد، این سلاحی بود که باید ارتش معنوی ایران آن را نام نهاد، ایرانی اگر چند گاهی به تشکیل ارتش مادی و ارتش استقلالی قادر نمی شد افکار خود را بکار می انداخت، نهضت های ناسیونالیستی ملت ایران از قبیل سر پیچی «بابک خرم ، دین » ، و تشکیلات مرامی « مقنع » (صاحب ماه نخب) ، سازمان سیاسی حروفیون ، سربداران و غیره که یکی بعد از دیگری قالب استقلال عرب را از محتوی خالی کرده و همکل تسلط آنها را لرزاندند نیروی معنوی ایران که از نتایج آنها خروج سرداران ایرانی چون « یعقوب لیث صفار » و نظایر، آن را دانست. یعقوب که با ارتش ایرانی برخاسته از سیستان بود در زمان خلافت (معتمد) بنای سر پیچی و خود مختاری خواستن را گذاشته و سدی در مقابل تسلط اعراب بر ایران شد.. او در اوایل کار برنامه اش را با سیاست و تدبیر توأم کرد و یکباره بنای ستیزه با خلیفه را نگذاشت. طبق نوشته زینت التواریخ او نخست سپاه به جانب خراسان کشید و بعد از آنجا بجانب کرمان رفت و سپس به شیراز روی آورد بدون آنکه انقیاد ظاهری خود را از خلیفه قطع کند . بالاخره کارش به آنجا انجامید که دوبار لشکر ببغداد کشید و خلیفه را مرعوب نمود ولی متأسفانه عمرش کفاف نکرد .. از کارهای جالب او صحبتش با نمایندگان و فرستادگان خلیفه بود که نان و پیاز و

شمشیر را نشان آنان داد و آن پاسخ منطقی را گفت و نیز روزی در برابر مردم شهرهای داخلی نشانه تأیید خلیفه را شمشیر خود قرار داد و گفت: خلیفه من این شمشیر من است که باید مرا تأیید کند و نگاهدارد. خلاصه نتیجه خروج یعقوب و ایران نمائی او آن شد که به تسلط عرب و ماجرای خلافت و قدوسیت آن رخنه وارد کرد.

بعد از خاتمه کار بنی «لیث» تا طلوع سلطان محمود غزنوی که صد سال طول کشید، کشور ایران را سلسله‌های سامانیان و دیلمیان اداره می‌کردند که هر دو ایرانی خالص بودند چنانکه نسب اسمعیل سامانی را به بهرام چوبینه رسانیده‌اند. دیالمه نیز از قریه‌ای بنام «دیلیم» برخاستند و «بویه» نیز یکی از اجداد ایشان است که ریشه‌اش پادشاهان قدیم ایران می‌رسد... علی بن بویه با لشگر ایرانی خود به «باقوت» که حاکم خلیفه وقت در اصفهان بود غلبه کرد و خزاین و دقایق او را بدست آورد و چون شنید که در دستگاه خلافت بی‌نظمی رخ داده برای تمشیت خلیفه لشگو ببغداد برد و خلیفه را فراری داد ولی بعد او را بخشید و در جایگاه خود مستحکم ساخت، خلیفه نیز در مقابل این بخشش و آقائی به وی لقب «عمادالدوله» و به برادرانش «معزالدوله» و «رکنالدوله» داد... بعدها کار سران این سلسله ایرانی بجائی کشید که بعزل و نصب خلیفه پرداختند و مقدرات مرکزی اسلام و اعراب را در دست خود بشکل مومی در آوردند، چنانکه معزالدوله یکی از برادران دیالمه «مستکفی» را از خلافت برداشت و «مطیع بن مقتدر» را بجای وی گماشت و نیز برای اینکه در مقابل نفوذ فکری عرب سدی بسازد به تقویت شیعه پرداخته و عزاداری دهه ادل محرم را معمول داشت تا

همواره از طرف ایرانیان يك تظاهر ضدعربی و امومی وجود داشته باشد. چون در این کتاب از روی حوادث طول تاریخ ایران با سرعت رد می شویم این است که به برخی از لشکرکشی های پادشاهان ایران اشاره مختصری می کنیم و از جمله درباره غزنویان باختصار می پردازیم. سبکتکین و پسرش محمود پادشاهان اول و دوم غزنویان هستند، و سلطان مسعود سومین آن می باشد که تاریخ این سلسله را «ابوالفضل بیهقی» بدقت و زیبایی نوشته که باید بدان مراجعه کرد و از فارسی نویسی آن مورخ لذت برد. سبکتکین به پیشنهاد و راهنمایی پسرش، با «چیپال» پادشاه نامی بخشی از هندوستان جنگید و ارتش ایران قوای سیصد هزار نفری او را شکست داد، چون «سرجان ملکم» در تاریخ خود نمونه ای از نقشه جنگی و نحوه جنگ سپاه ایران را ارائه می دهد، ذکر آن در اینجا بی فایده نیست. نامبرده مینویسد: سواران ایرانی جوخه جوخه بردشمن حمله می کردند بدین سان که جرگه های متعدد بشکل دایره متحرك بودند و متصل يك رده که پیش میرفت يك رده در عقب آنها بود، همینکه رده اول حربه های خود را بکار می برد فوراً عقب می نشست و هنوز که تماماً عقب نه نشسته بودند، رده عقبی بر جای ایشان می تاختند تا بدین طریق دشمن را مستأصل می کردند... ابن مورخ که در زمان فتحعلی شاه در ایران بوده مینویسد: این قاعده هنوز در سواره نظام ایران معمول است که تفنگهایشان را مانند تیر پارتیان قدیم استعمال می کنند یعنی بمحض خالی کردن تیر از نظر غایب می شوند؛ بهر حال در زمان سبکتکین سر نیزه های سپاه ایران وسعت مملکت را بجائی رسانید که يك حد آن خراسان و حد دیگر آن

پنجاب بود، در زمان سلطان مسعود این حد از اصفهان شروع می‌شد .
بهر حال در زمان سلطان محمود غزنوی دولت ایران بقدری بزرگ شد
که خلیفه بغداد (القادر بالله) به وجود او افتخار می‌کرد و از وی
هراسان بود بهمین جهت لقب « یمین الدوله » و امین‌المله به وی داد .
فتوحات ارتش ایران در زمان محمود تا هندوستان رفته بتخانه‌ها
و مخصوصاً بتخانه « سومنات » را تصاحب کرده است . « چپال » در
مقابل حمله شاه ایران طاقت نیاورده و خود را به آتش انداخت و
سوخت و پسرش نیز از محمود شکست سختی خورد .
بعد از غزنویان دولت سلاجقه بوجود آمد که بقول شاعری « از
حلب تا کاشغر در حکم سلطان سنجر بود » .

چون در پائین به خوارزم شاهیان اشاره خواهیم کرد، دیگر از
دوران پادشاهی اتابکان و دفاع جانانه و شاهانه شاه منصور در مقابل
تیمور می‌گذریم و از مهم کار « حسن صباح » که او نیز مظهر نهضت ایرانی
است صحبت نمی‌کنیم ... از خوارزم شاهیان از آن جهت به تفصیل
صحبت نمی‌کنیم که حمله ویرانگر مغول در زمان آنها واقع شده و این
حمله پنجاه سال از حمله تیمور لنگ جلوتر است ولی از مردانگیها و
دلیریهای پسرش جلال‌الدین خوارزمشاه که نمونه‌ای از جلادت ارتش
ایران است صرف نظر نکرده و مختصری از آنها می‌نویسم :

کلیاتی راجع به وضع ارتش ایران پس از شکست محمد خوارزمشاه از چنگیز خان مغول

آمدن ایلغار طوفان سای مغول که دردناکترین دوران تاریخ ایران است کتاب جداگانه لازم است . بی‌تدبیری و بدکاری ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه و عدم مدیریت خود او که مورخین ده علت شمرده‌اند، چنان بود که در قلیل روزگاری باعث متلاشی شدن ارتش ایران شده و موجب بی نتیجه ماندن مدافعات پارتیزانی و منطقه‌ای دلیران میهن پرستی چون تیمور ملک که در خجند با وضع نامساوی نبرد شدید با مغول میکرد و غابر خان و سایر رزمندگان شهرهای مورد محاصره مغول گردید.

مگر بوقتی که نوبت مقاومت و جنگاوری به سلطان جلال‌الدین منکبرنی پسر ارشد سلطان محمد خوارزمشاه رسید. با اینکه بد دلی و رذالت ترکان خاتون روحیه مردانگی او را هم ضعیف کرده بود، مع هذا او کمر همت و دشمن شکنی بالا زده با وسایل کم و امکانات حداقل استفاده‌های زیاد و موفقیت‌های حداکثر بدست آورد.

در این موقع که جلال‌الدین مظهر استقلال ایران شمرده میشد ، ابتدا در طغارستان سپاهیان مغول را شکست داده و هزار نفر از آنان را کشت و متعاقب آن در قصبه «پروان» نیروی چهل هزار نفری چنگیز خان را بنا بودی کشفاید، این امر موجب شد که عموم مسلمین شهرها شادیا کرده

و بر ضد مغولان اقدام نمودند ، حتی بسیاری از مغولان شهرهای متصرفی را به خود اهالی وا گذاشته و فرار را برقرار اختیار کردند .

چنگیز خان شخصاً بمقابله این شیر مرد ایرانی شتافت ، اما پیش قراولان او از دست جلال الدین شکست خوردند و چون وسیله کافی نداشت ناگزیر خود را به کنار رود سند رسانید ، مشغول تهیه کشتی و رفتن به هند بود که چنگیز به او مجال نداد و جنگ بین آن دو آغاز گردید ، جلال الدین دلیسری نشان داد ، قلب سپاه چنگیز را شکافت ولی از طرف جناح راست مورد شکست واقع شد. در يك چنین گیرودار و لب پرتگاه بود که عده ای از حرم او برای اینکه در دست دشمن اسیر نشوند ، تقاضای قتل خود را کردند و جلال الدین ناگزیر همه آنها را با اثاثیه شان در رود سند غرق کرد و خود با اسب به رودخانه زد و از سند گذشت و بدان سوی ساحل رسید. داستان این قهرمانی را حمیدی شیرازی تحت عنوان (براب سند) بنظم در آورده و برنده جایزه شده است، در آنجا است که از قول چنگیز که ناظر عبور شجاعانه جلال الدین و دفاع و تیراندازی او بود، روبه پسران خود کرده و گفته است:

« اگر مادر دهر را فرزندی باید چنین فرزندی شاید »

شگفت آور این است که این فرزند هنر آفرین ایران با اینکه بعد از گذشتن شجاعانه از رود سند زیاده تر از هفت تن همراه نداشت، از همانجا که در بیشه ای پناه گرفته بود شروع به سازمان دادن قوای خود کردید و همراهانی بدست آورد و قریب به پانصد سوار بزیر پرچم خود گرد آورد، قدم در راه تدبیر و تصرف گذاشت و تعداد سپاهش را

به ده هزار رسانید .

بعد از دو سال اقامت در هند برای اینکه خود را به برادرش سلطان غیات الدین برساند از کرمان به مکران آمد ... مدتی هم در عراق با برادرش همکاری کرد اما چون او مرد لایقی نبود و مردم رضایتی از وی نداشتند لذا جلال الدین حکومت را بدست خود گرفت. در این هنگام « ناصر » خلیفه با او بمخالفت برخاست ولی از جلال الدین شکست خورد، بعد قصد تصرف آذربایجان کرد و بعد از اقداماتی وارد تبریز شد بعد از تصرف آنجا ، قصد حمله به گرجستان نمود و با وجودی که ۷۰ هزار قوا بمقابله او آمده بود آنها را شکست داد ، در این احوال تبریز علیه او قیام کرد ، او خود را به تبریز رسانید و یاغیان را سرکوبی کرد. گرجیان مجدداً بر او شوریدند و بجنگش شتافتند اما جلال الدین آنها را از تیغ بی دریغ خود گذرانید و سپس به تفلیس حمله برد از آن تاریخ برق آسا همه شورشهارا در اسرع وقت خوابانید و حتی بخاطر کشته شدن یکی از سردارانش به اسمعیلیان حمله کرد و قلاع زیادی از آنان را با خاک یکسان کرد . ضمن این پیکار خبر رسید که مغول بحدود دامغان روی آورده، بعجله بدانسوی متوجه شد و پس از کشتن و اسیر کردن عده ای از مغولان بقیه را بفرار وادار کرد، باردیگر در اصفهان با مغولان روبرو شد که آنها را نیز دچار شکست کرد ، و پس از آنها به فتح های مجدد در گرجستان نائل آمد.

« اکتای قآن » بعد از نشستن به تخت سلطنت قریب ۵۰۰۰ نفر از سپاهیان خود را جهت سرکوبی جلال الدین بطرف آذربایجان و کردستان فرستاد که این آخرین جنگ او و آخرین شکست او شد

که دریکی از دهات کردستان بدست خودی کشته شد نه بدست
بیگانه!

بعد از سالیان زیادی که بین ۶۱۷ - ۹۰۵ (۲۸۰ سال) باشد و
به دوران فترت ایلخانان و دوره تیموری موسوم است. در این قسمت
از تاریخ نیز ارتش روحی و معنوی و فرهنگی ایران با آن متجاوزان
جنگیده و آنها را در آداب و تمدن خود هضم و جذب کرده و اکثرشان
را برنگ و روش و آئین ایرانی تبدیل نمود. بطوریکه از آنان خدمات
مهمی نسبت به آب و خاک ایران انجام یافت و از نسل دوم آنان گرفته
تا به نسلهائی که به انقراض و تبدیل قدرت رسیدند از هر جهت
رنگ و روح و تعصب ایرانی داشتند تا اینکه تاریخ ورق خورد و
صفحه درخشانی بنام سلسله صفویه بوجود آمد. و اینک از سلاطین
آن سلسله:

سلسله صفویه

شاهزاده اسمعیل که در سن ۱۳ سالگی دست به نهضتی زده بود اول هفتاد نفر بعد ۱۵۰۰ نفر و بعد از آن با مریدان سلسله صفویه دارای ۷۰۰۰ نفر همکار و همعنان به محاربه شیروان شاه (فرخ یسار) رفت اورا که دارای بیست هزار سپاه بود شکست داد و خودش را مقتول ساخت.

بعد به سرکوبی ترکان آق قویونلو پرداخت و در نتیجه الوند میرزا را که دارای ۳۰۰۰ سپاه بود شکست داد و وارد تبریز شد و خود را شاه خواند و سکه زد و مذهب شیعه را برسمیت اعلام کرد. از مخالفین دیگر شاه اسمعیل سلطان مراد آق قویونلو بود که در نواحی عراق عجم و فارس و کرمان و خوزستان نفوذ و ریاست داشت با ۷۰۰۰ قوا بجنگ شاه اسمعیل برخاست ولی در برابر سپاه ۱۲۰۰۰ نفری او شکست خورد ... بعد از آن به سرکوبی حکام گیلان و مازندران و استرآباد رفت سپس بتصرف یزد پرداخت و در سال ۹۱۱ به آذربایجان بازگشت. در سال ۹۱۶ خراسان را فتح کرد و شیبانی خان ازبک را بقتل رسانید.

در دنباله این کار مهم به فتوحات دیگر نائل آمد ولی در نبرد چالدران با عثمانیها موفقیت حاصل نکرد. در سال ۹۲۵ که برای يك محصل ایرانی آمده است که : شاه اسمعیل فتوحات خود را در مشرق و شمال شرقی تعقیب

کرد و ایران زمان ساسانی را تجدید نمود در زمانی که شاه اسمعیل بکار برخاست نژاد آریائی آسیا یعنی ایرانی چون جزیره‌ای در میان طوایف توران بود ولی شاه اسمعیل آن ملت آریائی را نجات داد.

شاه طهماسب جانشین شاه اسمعیل

که در ۱۱ سالگی بسلطنت رسید. بعد از تمشیت امور، امیرالامرائی را به حسین خان شاملو واگذار کرد و با عبیدالله خان دست پنجه نرم کرد. در سال ۹۳۵ با سپاه سه هزار نفری به جنگ و دفاع از ازبک‌ها که قوای بی‌شماری داشتند پرداخت و آنها را در زور آباد جام متواری ساخت. از جانب خود حاکمی بهرات فرستاد و بعد از استراحت به بغداد رفت و آنجا را متصرف شد و نماینده برگماشت.

در این موقع از حمله دوم عبیدالله خان در خراسان خبر یافت و ارتش ایران را بسوی وی سریعاً حرکت داد و او را فراری کرد و خطه خراسان از حملات ازبک‌ها آرامش یافت.

در سال ۹۳۸ به آذربایجان رفت و در آنجا به نظم امور داخلی و تکمیل سپاه پرداخت و مخالفین داخلی را از میان برداشت... در سال ۹۴۰ که سلطان سلیمان خان عثمانی پسر سلطان سلیم خان به آذربایجان لشکر کشیده و تبریز و میانه را متصرف شده بود بر اثر یک حسن تصادف که شدت زمستان باشد به عقب نشینی ناچار شد ولی سپاه ایران نیروی عثمانی را تعقیب و در سه جا نیز شکست داده و دو سردار مهم دولت عثمانی را یکی بعد از دیگری شکست داد که عبارت بودند از سنان پاشا و ابراهیم پاشا... نتیجه در سال ۹۴۲ شاه طهماسب موفق و برخوردار به تبریز آمد.

در سال ۹۴۶ سپاه ایران به قیادت شاه طهماسب اول فتح دیگر در حدود خراسان و هرات نموده و شاه به تبریز که پایتخت بود مراجعت کرد. در سال ۹۴۶ سپاه قزلباش بفرماندهی القاس میرزا برادر شاه طهماسب اطاعت نمود و در سال ۹۴۷ گرجستان را گرفته و تفلیس را به آتش کشید، از آنجا به خوزستان و لرستان لشکر کشی نمود و آنجا را متصرف و امن کرد.

در این زمان همایون شاه پادشاه هندوستان با هدایا به دربار ایران پناهنده شد و کمک خواست و شاه طهماسب با اعزام ۱۲۰۰۰ سپاه به او کمک کرد و او را در سلطنت خود مستقر نمود.

شاه طهماسب در سال ۹۵۲ قزوین را پایتخت قرار داد و به آبادی آنجا پرداخت و سال بعد سپاه ایران برای بار سوم شیروان را متصرف شد و برادر خود را که القاس میرزا باشد هزیمت داد و او نیز به پادشاه عثمانی متوسل گردید. سلطان سلیمان خان بحمايت القاس میرزا (برادر شاه) به آذربایجان لشکر کشید و در مقابل سپاه ایران شکست سختی خورد و چند شهر از شهرهای عثمانی بتصرف دولت ایران درآمد. در این جنگ بیست هزار نفر از سپاه عثمانی کشته شدند. تا اینکه القاس میرزا دستگیر شد و در قلعه فقهه محبوس گردید تا مرد. این رباعی را به او نسبت داده اند.

دردا که فراق ناتوان ساخت مرا بر بستر ناتوانی انداخت مرا
از ضعف چنان شدم که بر بالینم صد بار اجل آمد و نشاخت مرا
در سال ۹۵۲ دول اروپا جداً در صدد جلب شاه ایران بسوی خود شده بودند که دولت عثمانی را تضعیف نمایند ولی شاه طهماسب با نظر آنها موافقت نکرد و آنها را بر گرداند.

در این سال سپاه ایران در ارمنستان می جنگید با اینکه پاشای عثمانی بکمک ارمنستان آمده بود او نیز شکست خورده و فراری شد.

شاه طهماسب بعد از اقدامات مهم دیگر در ۵۵ سالگی فوت کرد، او را پادشاه دلیر و جنگجوئی نوشته اند که در تحت رهبری او ارتش ایران چندین بار بفتوحات بزرگ نائل گردید ... در زمان او سرتاسر ایران امن شد و دول زیادی به جذب دوستی او راغب بودند . او سپاه ایران را ب استفاده از توپ و تفنگ آشنا کرد و به امر او در بیشتر شهرهای ایران بساختن اسلحه پرداختند.

بعد از او پسرش بنام شاد اسمعیل دوم بسلطنت رسید و بعد از او نوبت پادشاهی به شاه سلطان محمد رسید ، این پادشاه بذال و رؤوف بود. در اوائل سلطنتش ، جلال خان اوزبك به قصد تصرف خراسان بسا سپاه زیاد حرکت کرد ، ولی سپاه ایران که از سه هزار نفر بیشتر نبودند ، بفرماندهی مرتضی قلیخان پرناك به جلو او شتافتند ، نتیجه چنان شد که خود جلال خان در جنگ بقتل رسید و سپاهیان او فراری شدند و مرتضی قلیخان مزبور که از افسران ارتش آنروز ایران بود مورد تفقد و بخشش و تشویق شاه واقع گردید .

چون در این موقع سلطان مرادخان پادشاه عثمانی قرار داد منعقد بین دولتین ایران و عثمانی را پاره کرده و به آذربایجان و شیروان و غیره حمله برده بود، ارتش ایران بمقابله او پرداخت و اگرچه موقتاً با شکست و عقب نشینی دچار شد ولی پس از آنکه حمزه میرزا پسر شاه سلطان محمد با قوای قزلباش از عراق و فارس مراجعت و با سپاه عثمانی بمبارزه پرداخت فتح عظیمی نصیب ارتش ایران شد ، بطوریکه عدۀ کثیری از قوای تاتار در دست ایرانیان کشته و یا اسیر شدند و حتی (عادل گرامی خان) معروف که در آن زمان موقعیت و اهمیت خاصی داشت زنده دستگیر و بخدمت شاه بمقزوین فرستاده شد..

شاه عباس کبیر^۱

بعد از وقوع اتفاقاتی که شرح آن طولانی است، سلطنت ایران به شاه عباس کبیر رسید یعنی پدرش تاج سلطنت را بدست خود به سر وی گذاشت و وصایای لازم را به او کرد. این امر در سال ۹۹۵ هجری بوقوع پیوست و شاه عباس معروف به کبیر چهل و سه سال تمام به اورنگ پادشاهی تکیه زد و کارهای بس مهم و نامداری انجام داد.

شاه عباس با سپاه قزلباش مدت ۸ سال به انتظامات داخلی و به امنیت ولایات و راندن همسایگان شرقی و از بین بردن مخالفین داخلی پرداخت و اصفهان را پایتخت خود قرار داد.

۱- در کتاب «رساله دکترای» یک محصل ایرانی با استفاده از عقاید مورخین اروپائی مینویسد:

در سایه لیاقت شاه عباس ایران بروح آریائی خوربی برد و توانست با وجود اسلام به ملل غربی نزدیک شود. در مدت ده قرن آریین های مدو فارس زیر نفوذ نژادهای سامی و زرد آسیائی بودند ولی شاه عباس دوباره آنها را با احساسات قدیمی خویش آشنا ساخت. شاه عباس میدانست که قبل از هر چیز باید امپراطوری ایران را مجدداً تشکیل دهد و آنها را بدرجه ای برساند که بتواند با دول جدید اروپا رابطه پیدا کند، وی نمپخواست از آنها درخواست کمک بکند بلکه دوستی و اتحاد خود را به آنان پیشنهاد می کرد، برای این منظور می بایست که کشورش از هر حیث با دول اروپائی برابر باشد. نظر اول او متوجه ارتش که نقطه حیات کشوداست متوجه گردید، ارتش نا منظم آن روزی را منحل کرد، و ارتش نوینی بکمک آموزگاران انگلوس ترتیب داد و کارخانه ای تأسیس کرده بود که در ماه ۵ توپ تهیه می کرد و استفاده از وجود برادران «آنتونی وروبرت شرلی» از این بابت بود.

موقعی رسید که دول اروپائی از بزرگ شدن امپراطوری عثمانی بیمناک شده به دنبال متحدی می گشتند و قرعه این اتحاد بنام شاه عباس زده شد، یعنی بعد از آنکه برادران «شرلی» انگلیسی به ایران آمدند از وجود آنان استفاده کرده و ارتش آن روز ایران را بسبك اروپائی سوق داد. بدینگونه که سپاه ایران فنون جنگی را از «شرلی» آموختند و سپاهیان مرتب و ۵۰۰ عراده توپ و ۶۰۰۰ تفنگ تهیه دیده شد آنگاه سفرائی به دربارهای اروپا اعزام داشت، «شرلی» در خدمت شاه ماند و در جنگی علیه عثمانی ها شرکت کرد و به فتح منتهی ساخت....

«شرلی» که افسر اجیر در خدمت شاه بود و چندبار زخمی شد و دو سه بار سپاه عثمانی را شکست داد و از آنها اسیر گرفت و حتی سرداران آنها را دریکی از جنگها که با سپاه کثیر عثمانی روبرو شده بود اسیر کرد چون دید عده سربازان ایران به کثرت قسوی دشمن اهمیت میدهند و هراس در دل دارند، در آن موقع نطقی خطاب به سربازان ایران کرده که حرفهای او نمودار ارزش واقعی و اهمیت آن تقویت روحیه سربازان ایران بود.

او گفت:

«سربازان رشید و غیور ایران، می دانم که برای تحریک و تشویق شما احتیاجی به بیانات مفصل نیست و این امر چون روغن بر آتش ریختن و اسب ممتاز را بضرب رکاب برانگیختن است، رشادت و پایداری شما در جنگهای پیشین و مخصوصاً در نبرد اخیر بر من ثابت کرده است که اگر عدد سپاهیان دشمن از آنچه هست چندین برابر فزون تر هم شده باشد، باز فتح و پیروزی نصیب شما خواهد شد، پس

از من که شرافتمندانه جلو میروم پیروی کنید...»

ارتش ایران در سال ۱۰۰۴ بحرین را از تصرف پرتغالیها بیرون می آورد... در سال ۱۰۱۱ شاه عباس بنا بوعده ای که بشاهزادگان اوزبک داده بود برای تنبیه باقیخان پادشاه ترکستان اردو کشی نمود که در آن اردو کشی ۸۰۰۰ سپاهی و ۳۰۰ عراده توپ و ده هزار تفنگچی شرکت کرده بودند شهر بلخ را محاصره کرد و کار به مصالحه و سر جای خود نشستن اوزبکها و مخصوصاً با قیخان منجر شد.

در سال (۱۰۱۴) ارتش ایران بقیادت شاه عباس کبیر آذربایجان را بالتمام از دولت عثمانی پس می گیرد، نخجوان و ماکو و ایروان را بچنگ می آورد، شریف پاشا نماینده دولت عثمانی و سایر پاشایان از شاه عباس امان می طلبند و مورد قبول واقع می شود، پادشاه گرجستان يك طبق زر مسكوك هديه می کند، گنجه بتصرف ارتش ایران در می آید، پادشاه هندوستان شمشیر مرصع و هدایای دیگر میفرستد، احمد پاشا حکمران بغداد شکست می خورد و به اسارت ارتش ایران در می آید، از طرف دیگر پادشاهان اروپا درخواست دوستی دارند. آرامنه از زیر دست عثمانیان نجات یافته و به اصفهان مهاجرت می کنند و به امر شاه اسکان می شوند...

ارتش ایران در دوران سلطنت شاه عباس جنگهای متعددی بسا عثمانیان کرده و بفتوحات چشم گیری نائل شده است که شرح هریک کتاب جداگانه لازم داد که یکی از آنها بطور خلاصه جنگ با «چغال اوغلی» سردار نامدار دولت عثمانی است.

در این جنگ اللهوردیخان در راس ۳۰۰۰ سوار ایرانی چنان

سرعت عملی نشان می‌دهد که چغال اوغلی سخت غافل گیر می‌گردد و حتی سپاه کمکی عازم برای اونیز تار و مار می‌گردد و خود چغال اوغلی بوضع بدی فرار می‌کند ولی برای جبران فضیحت با صد هزار قوا و توپهای سنگین برای تسخیر تبریز عزیمت میکند ولی بعد از جنگی که در کنار « وان » اتفاق می‌افتد از ارتش ایران شکست می‌خورد و تلفات می‌دهد و غنائم زیادی جامی‌گذارد و دو روز بعد چغال اوغلی شاید از قصبه و ننگ می‌میرد .

شاه عباس پس از فتح گنجه و نوازش بزرگان آن طایفه، نماینده عثمانیان را برای قرارداد صلح پذیرفت و از آنجا روانه تسخیر بادکوبه (باکو) و دربند شد.

قلعه بادکوبه و دربند و شماخی یکی بعد از دیگری بتصرف سپاه ایران درآمد و دنباله آن ارتش ایران با تهیه کافی از وسایل قلعه‌گیری و توپهای بزرگ که از ایروان آورده بود با خود بشماخی برده و از آنجا سپاهیان ایران به فارس حمله برده بدون زحمت آنجا را بتصرف درآوردند .

موقعی که سپاه به اصفهان بایتخت مراجعت نموده بود قضیه تسلیم و اطاعت پذیری ایل مهم جلالی پیش آمد که بنفع سپاه ایران تمام شد. يك بار دیگر عثمان پاشا از خاك عثمانی جهت فتح ایروان و ویرانی خاك ایران عازم شدند، فوراً از طرف ستاد فرماندهی شاه عباس دستور داده شد که فرمانروایان شیروان و ایروان و قراباغ و سایر نواحی آذربایجان مجدداً به سپاه عثمانی حمله نمایند و دفع شر کنند و نتیجه همین شد که سپاه عثمانی از پا درآمد و غنائم زیادی بدست

ایرانیان افتاد. از آن تاریخ ببعد دولت عثمانی دانست که دیگر در برابر ارتش ایران مقاومت ممکن نیست و برای انعقاد صلح با دولت ایران آماده‌تر شد.

در بین سالهای ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۵ ارتش ایران ایالت سماخت^۱ آگرستان را تصرف کرد و بعد حملات دیگر عثمانیان را که بسردهی محمد پاشا صورت گرفته بود بسختی دفع و رفع کرده غنایم زیادی گرفت. در مقابل آن خلیل پاشا با ۶۰۰۰۰ قوا به طرف آذربایجان آمد که در مقابل ده هزار سپاه ایران غافلگیر شده و از قرچغای خان سپهسالار آذربایجان شکست خورد و پانزده هزار تلفات داد.

این سردار که ارمنی نژاد بوده و از اسیری به امیری رسیده و تحت تربیت شاه عباس و تعلیمات ستاد ارتش ایران بمقامات عالی نظامی ایران نائل شده بود خدمات شایان توجهی در لشکرکشی‌های دولت ایران بجا آورد و پس از آنکه در اثر خدمات خود به سرداری کل ارتش ایران نائل شد عاقبت در راه خدمت به دولت ایران بشهادت رسید.

اینک درباره شکست خوردن مفتضحانه خلیل پاشا و شصت هزار سپاه او که تا شبلی پیش آمده بود:

صحنه این جنگ که در واقع آخرین جنگ دولت عثمانی با ایران بود از این قرار است:

«در این جنگ خود شاه عباس در بیلاقات خلخال بود و فقط گرجگای خان فرمانده قوای ایران، پس از آنکه دستور داده بود:

کلیه محالات و شهرهای طول راه قوای عثمانی را تخلیه نمایند، شبلی را مقر فرماندهی خود قرار داد. در این یورش جانی بیک گرای پادشاه قبیله تاتار هم با نیروی خود همراه خلیل پاشا شده بود. اما در مقابل آنها، قسمتی از سپاه ایران که بیشتر از ۱۵ هزار نبود، فرمانده قوای ایران آرایش جنگی را اینطور داد که خود در قلب ایستاد و فرماندهی جناح راست و چپ را بعهده زینل بیک و امامقلی خان بیگلربیگی فارس گذاشت، نبرد مخوفی واقع شد و منجر به شکست سپاه عثمانی گردید، بطوریکه چند هزار نفر از سرداران بزرگ عثمانی و چند نفر از پاشاها کشته شدند و اسیر گردیدند و در حدود ۸۰ نفر از شاهزادگان تاتار اسیر شدند و موازی ۱۵ هزار نفر از قوای دشمن از بین رفتند. «سرجان ملکم» در تاریخ خود مینویسد «عساکر عثمانی آنچه در امکان داشتند برای اینکه فتوحات خود را از دست ندهند جنگیدند، لیکن عساکر متفق ایشان در برابر قرجگای خان سردار ایرانی شکست فاحشی خوردند» بطوریکه یکی^۱ از محققین اخیر مینویسد: کار شکست پی در پی سپاه عثمانی از ارتش ایران بویژه از سردار کل مزبور (قرچگای) بجائی رسید که دولت عثمانی حاضر شد تمام شرایط ایران را در برقراری صلح بپذیرد، فقط دولت ایران تعهد کند که سردار مزبور را در نقاط سرحدی غرب ایران نگاه ندارد، این بود که شاه عباس حکومت خراسان را به او داد تا نظر عثمانیان تأمین شود».

بعد از این صلح پایدار ارتش ایران در سال ۱۰۳۱ به فتح قندهار و جزیره هرمز و بغداد پرداخت تا اینکه در سال ۱۰۳۸ شاه عباس کبیر

۱- شماره های ۱۵ و ۱۶ مجله هور مقاله محققانه بقلم نصرت الله فتحی.

جهان را به درود گفت .

پایان دوره صفویه:

رنج‌هایی که شاه اسمعیل و شاه عباس کبیر برای زنده کردن نام و نشان و تاریخ این کشور باستانی برده بودند ، شاه سلطان حسین صفوی برباد داد، چه نامبرده مردی بود بزدل و بی اراده و کهنه پرست که کارهای کشور را بدست گروهی از بداندیشان و بیگانگان درباری داده بود و خود برکنار از کارهای کشور و لشکر در چهار دیواری اندرون کاخ خود بسر می برد، اگر کتابی را که یکی از اطبای زمان او بنام « رستم » نوشته جعلی نپنداریم و يك صدم آن را راست بدانیم از افتضاحاتی مطلع می شویم که نشان دهنده اوضاع و احوال زمان اوست و همانها موجب از بین رفتن دودمان صفویه شده است، یعنی کار بجائی رسید و امور کشور بحدی مهمل ماند تا اینکه تندبادی از خاور کشور شاهنشاهی برخاسته پایه کاخ پادشاهی او را به لرزه در آورده و بر سرش فرو ریخته است و در نتیجه آبروی دودمان طولانی صفوی نابود و از آن بعد بدبختی ، غارت ، تاخت و تاز و هزاران بیچارگی جانشین آرامش و آسایش سابق و مخصوصاً سعادت دوران ۴۳ ساله سلطنت شاه عباس کبیر شده است.

این بدبختی ادامه داشته تا بدان روز که مرد توانائی از دامنه کوههای شمال خراسان برای اعاده شکوه تاریخی ایران پدیدار گشت و دشمنان و راهزنان را بخاك و خون کشید سربازان دلیر ایرانی بفرماندهی آن سردار آبروی ازدست رفته را بدست آوردند و به این هم

اکتفا نکرده دست به کشور کشائی زدند و ایران افتخار تاریخی خود را بازیافت.

برخی از کسان در پیدایش بعضی از پادشاهان دنبال نژاد و خون او می‌گردند و می‌پندارند که اگر آن پادشاه اجداد غیر ایرانی داشته ، زحماتش را در سرافراز ساختن ایران بحساب نمی‌آورند ، دیگر نمی‌دانند که اولاً اکثر آنان از میان ایلات و عشایر ایران برخاسته و بزرگ شده این سرزمین بوده و آداب و تربیت ایرانی داشته و بهر حال به نیروی مادی و معنوی ایران متکی و بنام ایرانی خدمت کرده است، نادرشاه و کریمخان زند و حتی آغامحمدخان از آن ردیف اند.

در اینجا قبل از اینکه به جنبش ایلات افغان (یکی از استانهای قدیم ایران) بپردازیم و علت هجوم آنان را به اصفهان بنویسیم ناگزیریم از ذکر (نکته مهمی) چشم پوشی نکنیم، نکته مهمی که درباره سرباز و جنگده ایرانی و ارتش ایران میتوان در نظر آورد: عبارت از این است که سپاهیان ملت ایران دائماً در حال زد و خورد بوده اند چه برای خواباندن شورشها و بی تمکینی های داخلی و چه برای دفاع در مقابل خارجی، از این رو میتوان از اول دولت صفویه نگاه گذرائی به عملیات نیروهای دفاعی این مرز و بوم انداخت و تا اواسط سلطنت قاجاریه ادامه نظر داد که دائماً در زد و خورد و جنگ هستند، چه در جنگهای دفاعی و چه در جنگهای کشور کشائی چنان است که میان چهار دیواری مرزهای ایران ، چه در زمان قدرت و چه در زمان ضعف مملکت ما به يك سربازخانه و يك زرادخانه شبیه است و از این جهت در موارد زیادی دیده می شود که هفتاد در صد مردان ایران جنگ دیده و رزم

آموخته و میدان نبرد طی کرده هستند ، اگر ناپلئون از وضع کار و ابعاد روحی سربازان ایران بخوبی آگاه بود ، بجای آنکه بگوید «اگر ارتش ترك عثمانی در اختیار من بود یا قوائی مثل قوای ترك داشتم دنیا را می گفتم» این سخن را درباره سپاه ایران بر زبان مبراند :

بشرطی که سرباز ایرانی سردار لایقی داشته باشد نه آنکه بازعامت سرداران نالایقی سروکار داشته و در آن طرف پل بماند. فرد جنگاور ایرانی هیچوقت شکست نخورده بلکه آنکه شکست خورده فرمانده نالایق او بوده است .

یکی از مورخین خارجی درباره حمله مغول مینویسد: همه مردم ایران در بسیاری از موارد دلیرانه در برابر فاتحان پایداری می کردند ولی فاقد رهبری واحد بودند.

جنبش ایلات افغان:

در سال ۱۱۲۱ هجری قمری زمان پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی ایلات غلزائی قندهار از ستمگریهای گرگین خان گرجی فرماندار بستوه آمده ، او را کشتند و سراز فرمان دربار ایران پیچیدند، محمود غلزائی بسوی کرمان رهسپار شد آنجا را غارت نمود، بعد بسوی اصفهان پایتخت ایران روی آورد ارتش دولتی را درهم شکست و آن شهر را محاصره کرد، اصفهان تسلیم شد و شاه سلطان حسین نالایق نزد محمود رفت و باو چنین گفت: «فرزند اراده خداوند این است که من بیش از این پادشاه این کشور نباشم . هنگام آن رسیده که تو بر تخت سلطنت نشینی. من پادشاهی کشور را بتو واگذاشتم» سپس با دست خود تاج

را بر سر محمود گذاشت.

محمود بشهر اصفهان وارد شد و در کاخ چهل ستون برآورنگ پادشاهی نشست و شاه سلطان حسین را در اندرون کاخ زندانی کرد. تهماسب میرزا ولیعهد با مشاهده این وقایع در قزوین تاجگذاری کرد و بنام شاه تهماسب دوم بر تخت نشست محمود افغان شش هزار قوا برای دستگیری او به قزوین گسیل داشت. شاه تهماسب چون چنین دید بسوی تبریز رفت و آن شهر را از عثمانی‌ها باز گرفت.

شاه تهماسب نمایندگانی به روسیه نزد پتر کبیر امپراطور روس و نزد سلطان محمود نخستین پادشاه عثمانی فرستاد تا برای راندن افغانها از ایران مساعدت کنند ولی پتر کبیر بجای کمک به ایران قوایی به استراخان (هشترخان) فرستاد (در سال ۱۱۳۷ هجری) و قوایی هم به داغستان اعزام داشت و شهر «در بند» را تصرف نمود و باین هم اکتفا ننموده دربار روس و عثمانی برای تجزیه و تقسیم ایران به میانجیگری سفیر فرانسه پیمانی در استانبول بستند بدینگونه: که استان قفقاز شرقی (داغستان و بخش‌های جنوبی آن) با طوالش، اردبیل، گیلان و تنکابن تا نزدیکی خلیج حسینقلی و گروس و همدان) به امپراطوری روس و بخش‌های غربی قفقاز (گرجستان و بخش‌های جنوبی آن) و همچنین تبریز، کردستان و کرمانشاهان، لرستان و خوزستان، تا کنار خلیج فارس به عثمانی واگذار شود.

سپس به شاه تهماسب صفوی پیغام فرستادند که اگر با این پیمان موافق باشد ارتش‌های روس و عثمانی در برانداختن افغانها از کشور ایران و بدست آوردن تاج و تخت باوی همراهی خواهند نمود و گر نه

شاهزاده دیگری را از خاندان صفوی به پادشاهی برخوانند گزید .
پس از این ابلاغیه ارتشهای روس شهرستانهای داغستان،
شیروان، طالش، گیلان و تنکابن را اشغال نمودن و عبدالله پاشا سردار
عثمانی هم به ایروان تاخت آورد. احمد پاشا فرماندار بغداد هم
شهرهای تبریز، کردستان، کرمانشاه، لرستان و خوزستان را یکی
بعد از دیگری تصرف نمود.

شاه تهماسب که از سمت جنوب قوای افغانها، از طرف غرب
ارتش عثمانی و از سمت شمال نیروی روس را در مقابل خود دید ناچار
از راه طارم بقزوین و تهران رهسپار شد. مدت پانزده روز محمود
افغان بکشتار مردم اصفهان و شاهزادگان دودمان صفوی پرداخت .
بعد شهرهای اراک، گلپایگان، خوانسار و کاشان را تصرف کرد.

سپس به محاصره و تصرف شیراز پرداخت و بعد در صدد سرکوبی
بختیارها و الوار سپاهی به که کیلویه و بختیاری فرستاد ولی این اردو
با دادن تلفات بسیار کاری از پیش نبرده و به اصفهان برگشت. محمود
پس از دو سال و نیم حکمرانی که دچار دیوانگی شده بود در سن ۲۸
سالگی بدست اشرف غلیزائی پسر عموی خود کشته شد و اشرف بجای
او نشست.

عثمانی ها پس از گرفتن شهرستانهای غربی ایران به قزوین و
تهران رو آوردند با اشرف روبرو شدند. ولی دربار عثمانی به احمد پاشا
فرماندار بغداد دستور داد با قوای خود از راه همدان بسوی اصفهان
پایتخت ایران پیشروی نماید. اشرف ناچار با همه نیروی خود بجنگ
عثمانی ها شتافت. در نزدیکی همدان نبرد سختی بین آنها در گرفت و به

قوای عثمانی احمد پاشا شکست کمر شکنی وارد کرد. ولسی اسرا و غنائم جنگی و توپخانه‌ای که از آنها بدست آورده بود به عثمانی‌ها باز پس داد.

دربار عثمانی در برابر این بذل و بخشش موافقت کرد تا پیمان دوستی بین اشرف و دربار عثمانی بسته شود و عثمانی‌ها او را به پادشاهی شناختند، اشرف هم کلیه شهرستانهای غربی ایران را که عثمانی‌ها تصرف کرده بودند جزء کشور عثمانی دانست.

در این موقع ملک محمود سیستانی هم ادعای استقلال کرد در شهرستان سیستان و استان خراسان تا نیشابور فرمانروائی می نمود. بیروی ناچیز شاه تهماسب در میان راه تهران و بخش‌های شرقی مازندران، آواره و سرگردان بود فتحعلی خان قاجار هم شهرستان گرگان و دشت گرگان را داشت.

تصرف قم و تهران بدست اشرف افغان:

شاه تهماسب مایوس از همه جا از فتحعلی خان قاجار فرماندار گرگان کمک خواست او هم پذیرفت. اشرف برای درهم شکنی آخرین نیروی شاه تهماسب باقوایی بسوی قم و تهران حرکت کرد. شاه تهماسب بسمت مازندران شتافت، افغان‌ها قم و تهران را تصرف کردند.

فتحعلی خان به مازندران رفت. ملک محمود سیستانی در مشهد خود را پادشاه خواند و سکه بنام خویش زد.

شاه تهماسب و فتحعلی خان از مازندران به دشت گرگان رفتند و با پرداخت پول نیروئی از ایلات و ترکمن‌ها تشکیل داده و آن قوا را به مازندران بردند. شاه تهماسب محمدعلی خان قلندر آقاسی را بایک هنگ در دامغان گذاشته و بسراغ ملک محمود شتافت.



پیدایش نادر

(عقاب کلات)

نادر قلی

نادر قلی از تیره قرخلو یکی از تیره‌های کوچک ایل افشار بود. در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در دستگرد نزدیک ابیورد شمال خراسان متولد شد. راهزنان تیره‌های افشار چندتن از زنان و مردان تیره‌های افشار را اسیر کردند که نادر قلی با برادر و مادرش در میان آن اسرا بودند. در سال ۱۱۲۲ هجری قمری نادر قلی با برادران خود از چنگ راهزنان گریخته به ابیورد آمدند.

نادر قلی که رشد کرد با دستجات اشرار آن حدود به جنگ پرداخت و همه جا موفقیت حاصل کرد. رفته رفته کار نادر بالا گرفت و دسته‌های سوار مسلحی فراهم نمود و بر غارتگران تاخت. گروهی از راهزنان را دستگیر و دست بسته به مشهد فرستاد. بدینگونه نادر چهار سال در جنگ و ستیز با غارتگران مرزی بسربرد و آوازه و تماش همه جا پیچید. نادر پس از فراهم آوردن نیروی براننده‌ای کلات را که برای

او پناهگاه خوبی بود مرکز فرماندهی خود قرار داد. پس از اینکه ملک محمود سیستانی بر خراسان دست یافت نماینده‌ای نزد نادر فرستاد و وزیرا به مشهد خواست. نادر به مشهد رفت و به ملک محمود پیوست. نادر دو تن از افسران ملک محمود را که با اوضدیت میکردند کشت. نادر چون از اردو کشی ملک محمود بقوچان آگاه شد به کمک کردها شتافت و توپخانه محمود را بچنگ آورد و محمود بسوی دشت «رادکان» پس نشست و نادر بسوی ابیورد راند.

هنگامیکه نادر سرگرم نبرد با سرکشان مرزی بود شاه تهماسب رضاقلی خان را برای سرکوبی ملک محمود بخراسان فرستاد رضاقلی خان همکاری نادر را هم تقاضا کرد. نادر به راه افتاد پس از جنگ وحشتناکی ملک محمود را شکست داد و نامبرده بشهر مشهد پناهنده شد. ولی رضاقلی خان کاری از پیش نبرد. ملک محمود نیروی رضاقلی خان را درهم شکست نادر پس از اینکه بکلات رسید دوباره با جدیت بگردآوری سپاهی پرداخت و به مشهد رو آورد جنگ سختی بین نیروی نادر و ملک محمود در گرفت. ملک محمود از میدان جنگ گریخته به شهر پناهنده شد.

نادر همینکه شنید شاه تهماسب بسوی خراسان پیش می‌آید ملا علی اکبر خراسانی را نزد شاه فرستاد و اجازه خواست که همه سپاهیانش به اردوی شاهی بپیوندند.

در این میان حسنعلی بیگ معیرالممالک به نمایندگی شاه تهماسب صفوی نزد نادر آمد پیغام آورد که شاه با آمدن او موافق است و دستور داد زودتر براه افتند.

گشایش مشهد:

پس از اینکه نادر به اردوی شاهی پیوست شاه او را به مهربانی پذیرفت و فرماندهی توپخانه ارتش را بوی داد. شاه تهماسب که نسبت به فتحعلیخان سپهسالار خشمگین بود پس از کشتن او سپهسالاری ارتش را به نادر واگذار کرد و وی را بلقب «تهماسبقلی خان» سرافراز نمود. نادر برای گرفتن مشهد به ملک محمود سیستانی حمله کرد پس از جنگ خونین او را دستگیر و زندانی نمود. نادر در اجرای سوگندی که یاد نموده بود فرمان داد گنبد حضرت رضا (ع) را بازر آرایش دهند و منار دیگری مانند منار قبلی در صحن بسازند.

چند روز پس از ورود نادر به مشهد شاه تهماسب نیز از مازندران با سپاهیان خود به مشهد رسیدند.

در نوروز سال ۱۱۴۱ ارتش نادر در مشهد آماده حمله به هرات گردید.

جنگ‌های نادر با افغان‌ها :

نخستین نبرد خونین نادر با اشرف افغان در مهماندوست سمنان: اشرف افغان که از پیشرفت‌های نادر و بزرگ شدن ارتش او خیره شده بود سردار خود را با سوار نظام افغان از راه جلگه خوار و قشلاق بسوی سمنان و دامغان فرستاد و خود با نیروی پیاده از دنبال وی روان گردید. سوار نظام افغانی که بسوی مشهد پیش میرفت در «مهماندوست» با اردوی نادر برخورد و با قوای نادر بجنگ پرداخت. نیمی از جوانان

افغانی با گروهی از افسران در این جنگ کشته شدند. سرانجام اشرف بسختی توانست قسمتی از قوای خود را جمع آوری کرده و بسوی تهران بدر رود.

اشرف پس از شکست «مهماندوست» در سردره خوار دوباره آرایش جنگی گرفت روز دوشنبه ۹ ربیع الاول اردوی نادر بسلامان رسید سپس بسوی سمنان رهسپار گردید پس از شش روز راه پیمائی بدشت خوار رسید. نادر با همه افرادش در سه ستون به پهلوی راست و چپ و مرکز اشرف فشار آورد. افغانها با جنگ و گریز بسوی تهران گریختند. اشرف پس از رسیدن به تهران گروهی از سران و بزرگان شهر را کشته بسوی قم بدر رفت. روز ۲۵ ماه ربیع الاول نیروی نادر با سه ستون بسوی تهران رهسپار گردید و شب ۲۹ آن ماه به تهران رسید.

سومین نبرد نادر با اشرف افغان در مورچه خورت:

روز ۱۴ ربیع الثانی سال ۱۱۴۲ هجری قمری سپاه نادر پس از پنج روز راه پیمائی به قم رسید و بسوی کاشان رهسپار گردید قوای نادر عبارت از ۳۲۰۰۰ سرباز سوار و پیاده و توپخانه بود. اردوی نادر پس از شش روز راه پیمائی روز ۲۲ آن ماه به آبادی مورچه خورت (۵۵ کیلومتری شمال اصفهان) رسید و به آرایش جنگی پرداخت.

میدان جنگ «مورچه خورت» از غرب به تپه‌های بلند و از شرق بدشت همواری پیوسته بود. توپخانه اشرف در بالای تپه‌های غربی

جایگزین و بر تمام میدان جنگ مسلط بود. ارتش افغان با ۵۰۰۰ نیروی کمکی عثمانی بشماره ۷۰۰۰ تن میرسید. پیش از ظهر روز ۲۲ ربیع الثانی نبرد آغاز شد هنگام ظهر با علامت بر افراشتن پرچم کلیه قوای نادر شمشیر کش بسوی دشمن حمله کردند. سوار نظام ایران از پهلوی راست دشمن دور زده و کوشش می نمود که دشمن را از جبهه و پهلوی پشت سر محاصره نماید. این نبرد را می توان یکی از شاهکارهای ارتش ایران دانست. همینکه سوار نظام ایران به پیشروی دورانی خود پرداخت هنگامی پیاده از مرکز فشار سختی وارد آوردند. سربازان دشمن سخت ایستادگی کردند. ولی سواران افغان از چهارسو محاصره شدند. اشرف با از دست دادن آخرین توپخانه خود و بجای گذاشتن اردو کاهش بسوی اصفهان گریخت. گروهی از سپاهیان عثمانی زنده دستگیر شدند و نبرد پایان رسید.

نادر نخست سپاهیان عثمانی را نوازش کرد و پس از خلع سلاح آزادشان نمود که بکشور خود بازگردند. سپس دستور داد تمام بنه و اردوگاه افغانها را با همه غنائم روی هم ریخته آتش زدند. (۱)

روز ۲۳ ماه ارتش نادر بسوی پایتخت رهسپار شد و روز ۲۴ ربیع الثانی سال ۱۱۴۲ هجری قمری سپهسالار ایران پیشاپیش نیروی

۱- یکی از محققین با استفاده از کتابهای شاهنامه نادری، جهانگشای باشد نادری، رستم التواریخ، این جنگ را قدری وسیع تر اینطور بیان می کند که : اشرف قصد داشت در این جنگ جنبه تدافعی پیش گیرد و با استتار توپخانه و سوار نظام ضربه کاری را به سپاهیان نادر وارد سازد، وقتی قوای نادر به مورچه خورت نزدیک شد در فاصله نسبتاً دوری از دشمن اردو زد و بوسیله جاسوسان وقتی چند از اسرای خصم

خود با شکوه بیماندی وارد شهر اصفهان گردید.
فریاد زنده باد سپهسالار ایران رستاخیزی در شهر برپا نموده بود
و پرچم پیروزی نادر بر فراز دروازه های شهر افراشته شد. بدینگونه
نادر افشار سردار ایران پس از هفت سال و ده ماه و نیم اصفهان پایتخت
آن زمان ایران را از افغانها پس گرفت.
شاه تهماسب دوم صفوی روز ۸ جمادی الاول ۱۱۴۲ به اصفهان
رسید.

آخرین جنگهای نادر با اشرف در زرقان و پل فسا:

اشرف پس از شکست مورچه خورت خود را باصفهان رسانید و
نخست شاه سلطان حسین را در کاخ خود بکشت. سپس بیش از ۳۰۰۰
تن از مردم شهر را نیز از دم شمشیر گذرانید و بازماندگان دوران صفوی
را از زن و مرد با جواهرات و خزینه برداشته بسوی شیراز گریخت.

در تدارک مفصل اشرف مستحضر گردید، سردار دلاور افشار نقشه جنگی تازه ای طرح
کرد و بر آن شد که بدون برخورد با قوای دشمن از قسمتی از تپه ها که فاقد
مدافع است قوای خود را عبور داده و به اصفهان بتازد. این امر موجب شد که
اشرف برای جلوگیری از تصرف اصفهان از نقشه تدافعی خود چشم پیوشد و بتعرض
بپروازد، در نتیجه طرفین همانند جنگهای گذشته درگیر می شدند، و با روحیه
خوبی که قوای نادر داشتند شکست در اردوی اشرف می افتاد و ضمناً محل استقرار
توپخانه خصم نیز افشا می گردید.

سپیده دهم روز بیستم ماه ربیع الثانی ۱۱۴۲ هجری این نقشه ماهرانه نادر
بمرحله اجرا درآمد، اشرف غلزائی و یارانش که مراقب اردوگاه خویش بودند
از مانورهای سپاهیان نادر به هراس افتاده و تصمیم به مدافعه گرفتند، بفرمان

نادر پس از ۴۰ روز توقف در شهر اصفهان و بهبود بخشیدن به حال سپاهیان‌ش روز ۳ جمادی الثانی ۱۱۴۳ در هوای بسیار سخت زمستان برای یکسره کردن کار اشرف از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان به آباده رسیده و از آنجا به سوی مرو دشت و دشت زرقان که اردوگاه اشرف در آنجا واقع بود رهسپار گردید. پس از هفت روز راه پیمائی به دشت زرقان رسید پیش از اینکه بتواند آرایش جنگی بخود بگیرد افغانها بسمت او حمله ور شدند و نبرد سختی در گرفت .

نادر لشکریان به سه دسته منقسم شدند و هر يك برای اجرای هدفهای خود عازم میدان جنگ گردیدند؛ يك دسته از تفنگچیان مأموریت یافتند که محل توپخانه های دشمن را کشف و تصرف نمایند؛ اجرای این امر کار دشوار و خطرناکی بود، با اینحال پیشرفت این عده سبب شد که بدستور اشرف توپها آتش خود را بگشایند و بدین ترتیب محل تمرکز خود را افشا نمایند؛ پس از آن گروهی از جان بازان آتش نادری با دادن تلفات سنگین به محل توپخانه نزدیک و موفق به تصرف توپها و نابودی توپچیان افغان شدند، سردار بزرگ اشرف موسوم به «سیدال» که در کمینگاه آماده پیکار بود، پس از این واقعه ناگهان بر سر سپاهیان نادر ریخت که اگر بهداری و دوراندیشی نادر و کمک بموقع او نبود بیم آن می رفت که گروهی از زمیندگان وی نابود گردند و شاید سر نوشت جنگ تغییر می یافت .

ولی بلطف جناب نادری دلیران سپاه ایران پایداری کرده بسیاری از قوای سیدال را از کسوت حیات عاری ساختند، تصرف توپخانه دشمن، حملات آتش نادری با حرارت بیشتر دنبال شد و مواضع واستحکاماتی که اشرف به آن دلبسته و امیدوار بود یکی بعد از دیگری اشغال شد، اشرف نگون بخت که از کمک عثمانیها نیز در این پیکار بزرگ طرفی نیسته بود، به یکبار دیگر همچون گذشته تصمیم بفرار

نادر به توپخانه خود امر داد که ستون مهاجم دشمن را شدیداً تحت بمباران قرار دهد و در همان زمان سوارنظام از راه دامنه کوه به میدان جنگ تاخته با سواران افغان داخل پیکار شوند. سوارنظام نادر دشمن را عقب نشانده و به پهلوی راست ستون پیاده افغان حمله نمود. و پشت سر نیروی افغان را گرفتند. هوا رفته رفته تاریک میشد و شگست در میان افغانها افتاد و شروع بفرار نمودند.

اشرف پس از اینکه کاملاً ناامید شد با سواران گارد خود بسوی شیراز گریخت و سواران نادر تا ۱۲ کیلومتری آن شهر افغانها را دنبال کردند. در این نبرددیش از ۵۰۰ تن از افغانها کشته و یازخمی و یا اسیر گردیدند.

روز دیگر سیدال افغان به نمایندگی اشرف به اردوگاه ایران آمد از سپهسالار ایران زینهار خواست ولی چون پیشنهادهای نادر بسیار سنگین بود افغانها روز دوازدهم ماه از شهر شیراز خارج شده و بسوی فسا فرار کردند.

گرفت و لشگری مانند کله گور که از شیران نر فرار نمایند از رزم نادر قلیخان سپهسالار ارتش و سپاهش فرار نمودند و بجانب اصفهان شتافتند با هزار گونه خوف و تشویش و چنان مضطرب بودند که اشرف بخت بر گشته عمامه اش بحلقش افتاده بود و بهمین هیئت داخل شهر شدند» بعد از این فتح که غنایم بسیار در دست ارتش نادر افتاده بود برای اینکه حواس آنها را از جنگ و تعقیب دشمن منحرف نکند، بدستور نادر در یک جا گردآورده و آتش زدند که مبادا افراد ارتش بخاطر تقسیم آن اموال بجان هم بیفتند، حکم نادر اجرا شد

سوار نظام ایران دشمن را تا نزدیکی پل فسادنبال نمودند. نادر بزودی رسید و به سوار نظام فرمان حمله داد، نیروی دشمن بیش از ۵۰۰ تن نبود. اشرف از سپهسالار ایران درخواست صلح کرد ولی نادر خواهش او را بسختی رد نموده و گفت:

اشرف باید شخصاً نزد من آمده تسلیم شود.

چون اشرف از تسلیم شدن خودداری نمود نادر فرمان حمله صادر کرد. افغانها به اندازه پنج دقیقه هم نتوانستند ایستادگی نمایند.

اشرف پیش از همه بگدار زده از رودخانه گذشت ولی سپاهیان او بازن و بچه و پیرمردان افغانی که همراه اردو کوچ میکردند بزیبر دست و پای اسبان سوار نظام ایران افتاده و کشته میشدند.

از این پنجهزار تن افغانی تنها اشرف با دویست سوار توانستند جان بدر ببرند، نادر به مردم کرمان و بلوچستان و سیستان دستور فرستاد که هر جا اشرف را دیدند زنده یا مرده به پایتخت بفرستند.

اشرف بسوی بلوچستان رفت. نادر به پادشاه هند نیز پیغام فرستاد که افغانها را بخاک خود راه نداده و در برانداختن آنان با ایرانیان کمک کنند.

اشرف که بیچاره و درمانده شده بود خواست خود را از راه بلوچستان و سیستان به قندهار رسانده شاید قوایی تهیه کند ولی یکی از افغانهای قندهار بنام ابراهیم او را در بیابانهای نزدیک زرد کوه (بلوچستان شرقی) با دوتن از همراهانش دستگیر و هر سه نفر را کشت و سر اشرف را با دستاری که دانه الماسی بزرگ داشت به اصفهان برد. بدین ترتیب سپهسالار ایران ریشه افغانها را از کشور ایران

بر انداخت و میهن گرامی ما را از آن روزگار تیره رها ساخت.

شاه تهماسب که از موفقیت‌های نصادر بسیار خشنود بود تاج مرصعی با خلعت گرانبها و فرمان فرمانفرمائی استانهای خراسان ، گرگان ، مازندران ، سیستان ، کرمان و بلوچستان را برای نادر فرستاد و به افسران ارتش که همراه او بودند به هر يك خلعتی داد.

سپس شاه تهماسب یکی از خواهران خود را بنام رضیه خانم بعقد نادر درآورد و خواهر دیگرش را بنام فاطمه سلطان بیگم به رضا قلی پسر نادر داد. نادر پس از انجام عروسی چون هنوز دشمن بزرگی مانند عثمانی را که بخاک ایران تجاوز کرده بودند در پیش داشت به بسیج ارتش نیرومندی پرداخت .

در این هنگام روسها همه شهرستانهای شمالی ایران را تخلیه نموده و بکشور خود برگشتند .

نادر برای یکسره کردن کار عثمانیها خود را آماده می نمود .

جنگهای نادر با عثمانی

باز ستاندن شهرستانهای غربی ایران و قفقاز :

نیروهای عثمانی با آنکه سرکوبی افغانها را دیده بودند هنوز دست از شهرستانهای غربی ایران برنداشته و به نمایندگی ایران که به استانبول رفته بود پاسخ درستی نمی دادند . نادر چاره‌ای جز حمله به عثمانیها نداشت.

نبرد نهاوند :

در این نبرد عثمان پاشا شکست یافته و تا کرمانشاه پس نشست.

نبرد بویسرکان:

نیروی نادر عثمانی‌ها را تعقیب کرد به آنها شکست سختی وارد آورد بطوریکه عثمانیها با دادن هفت هزار نفر تلفات بسوی همدان سرازیر شدند.

راندن دشمن تا بیرون مرز کشور:

با يك حمله ناگهانی نادر کار را یکسره کرد، عثمان پاشا عقب نشست و سپاهیان ایران او را دنبال نمودند پس از گسرفتن کرمانشاه تا قصر شیرین ورودخانه دیاله پیش رفتند و از آنجا جلو تر نرفتند. نادر سپس به دنبال نیروی سلیمان پاشا که در کردستان شرقی پراکنده بود رفت ولی سردار عثمانی بهتر دانست که از مرز ایران بیرون شود. بدینگونه نادر شهرستان نهاوند، بویسرکان، ملایر، همدان، کرمانشاه. و سنندج را از عثمانی‌ها باز گرفت. چون هنوز آذربایجان در دست دشمن بود نادر آماده اردو کشی به آذربایجان شد.

شکست نیروی عثمانی در آذربایجان غربی بازستاندن تبریز و اردبیل

روز ۱۷ محرم ۱۱۴۳ ارتش بزرگ نادر بشماره ۱۰۰.۰۰۰ تن در روی جاده میاندوآب به نیروی تیمورپاشا و علیرضا پاشا سرداران عثمانی حمله کرد.

نادر در روز سوم نبرد به ارتش عثمانی شکست بزرگی وارد آورد و قوای ایران آنها را تا اشنو و نزدیک شهر رضائیه دنبال نمود ولی در سرحد متوقف شد و از پیشروی در خاک عثمانی خودداری کرد. روز ۲۷ محرم آنسال نادر تبریز را از عثمانی‌ها بازگرفت. پس از چند روز اردبیل و شهرهای دیگر آذربایجان از دشمن پاک شد و عثمانی‌ها بسوی مغرب پس نشستند.

حرکت نادر بسمت افغانستان و سرکوبی ابدالیها:

نادر پس از درهم شکستن قوای عثمانی‌ها خواست بسوی قفقاز پیشروی نماید ولی از خراسان گزارش رسید که افغان‌های ابدالی پس از درهم شکستن نیروی ابراهیم خان برادر نادر، شهر مشهد را محاصره نموده‌اند. نادر دست از نیروی عثمانی برداشت و رضاقلی خان شاملو را برای بستن متارکه جنگ به استانبول فرستاد و خود به شتاب به خراسان روانه شد.

ذوالفقار خان افغان هنگامیکه نادر در همدان بود با جمع قوایر اللهیار خان ابدالی که از طرف نادر بفرماندهی هرات و فراه گماشته شده بود حمله کرد. ذوالفقار خان با این گستاخی روز ۱۳ محرم ۱۱۴۳ مشهد را محاصره نمود. همینکه نادر به مشهد رسید ذوالفقار خان به هرات گریخت، نادر برای گرفتن راه‌گریز افغانها از همه طرف قوای خود را در افغانستان شمالی و غربی و جنوبی پراکنده ساخت و این کار تا چهار ماه او را بخود سرگرم نمود. پس از بستن راه‌گریز افغانها از هر سو نادر بسوی هرات رو آورد و آن شهر را تسخیر کرد. نادر با سرکوبی سرکشان افغانی در افغانستانی شمالی و غربی آرامش برقرار کرد و به مشهد بازگشت.

جنگ شاه تهماسب دوم با عثمانی و شکست یافتن او و پیمان ننگین:

شاه تهماسب دوم چون نادر را دور دید خواست لیاقتی بخرج دهد لشکری بشماره ۸۰۰۰ تن بسیج نمود و در ماه جمادی الثانی ۱۱۴۲ از اصفهان به همدان و تبریز رفت.

در آنجا فرمانده نیروی پادگان تبریز و استاندار آن استان را از کار برکنار کرد و خود از رود ارس گذشته ایروان را محاصره کرد چون نتوانسته بود خواربار کافی تهیه کند پس از ۱۸ روز دوباره به آذربایجان برگشت و به سلطانیه رسید. در این هنگام احمد پاشا سردار عثمانی از راه خانقین قصر شیرین و کرمانشاهان پیش آمده بسوی همدان رهسپار شد.

شاه تهماسب با قوای خود به جنگ با او شتافت و در نزدیکی

آبادی گویه بجان (سی کیلومتری شمال شرقی همدان) با احمد پاشا برخورد نمود با دادن ۵۰۰۰ کشته و زخمی و از دست دادن توپخانه خود باصفهان بازگشت.

نیروی احمد پاشا تا ابهر پیشروی نمود . نیروی دیگر عثمانی بفرماندهی علی پاشا حکیم اوغلو از راه ایروان بسوی آذربایجان سرازیر شد و شهرهای تبریز و مراغه را گرفت. دربار استانبول چون از مداخله نادر اندیشناک بود با شتاب بسیار بشاه تهماسب برای بستن پیمان صلح فشار آورد و آن شاه ناوارد تمام پیشنهادهای عثمانیها را پذیرفت . در ۱۲ رجب ۱۱۴۲ نماینده او در بغداد پیمان ننگینی را امضاء نمود که بموجب آن تمام خاک شمالی رود ارس با بخشی از شهرستان کرمانشاه به دربار عثمانی برگذار میشد ، شگفت آنکه در این پیمان سراسر ننگ از باز دادن اسراء ایرانی که بدست عثمانیها اسیر شده بودند سخنی در میان نبود.

بدتر از همه نماینده شاه تهماسب پیمان دیگری را در رشت با روسها امضاء نمود که بموجب آن شهرستان باکو (بادکوبه) و سالیان با داغستان به امپراتوری روس واگذار میشد.

مداخله نادر و برافتادن شاه تهماسب دوم و پادشاهی عباس سوم:

چون نادر از پیمانهای ننگین شاه تهماسب آگاه شد سخت خشمگین گردید و پیامی بنام همه ایرانیان به استانهای کشور شاهنشاهی فرستاد و دستور داد که هیچیک از ایرانیان نباید زیر بار چنین پیمان

ننگینی بروند، سپس یادداشت سختی بدربار استانبول فرستاد و در آن گوشزد نمود که پیمان شاه تهماسب هیچگونه ارزش سیاسی نداشته و نیروی عثمانی باید همه شهرهای متصرفی را بدون گفتگو پس دهد و گرنه آماده جنگ باشد.

پس از آن برادر خود ابراهیم خان را در خراسان گذاشته باشصت هزار سپاهی از راه گرگان بسوی تهران رهسپار شد و بشاه تهماسب پیغام داد که با نیروی پادکان اصفهان بسوی قم و تهران حرکت کند ولی شاه تهماسب از این کار خودداری کرد.

نادر چون به گرگان رسید آگاه شد که روسها گیلان و طوالش را تخلیه نموده و رفته اند. نادر پس از سرکوبی ترکمن های یموت باتمام نیروی خود بسمت پایتخت براه افتاد. پس از رسیدن به اصفهان اردوی خود را در بیرون شهر نگاهداشت و شاه تهماسب را به اسم سران سپاه به اردوگاه دعوت نمود و افسران ارتش را احضار و در برابر همه از شاه تهماسب بازخواست نمود که چرا به میهن خود خیانت کرده پیمان های ننگین بغداد و رشت را امضاء نموده است و همچنین در پیمان خود نامی از افسران و سربازان اسیر ایرانی برده نشده است؟

در نتیجه بیانات نادر همگی شاه تهماسب را سرزنش کردند و او هم چاره ای جز استعفا از سلطنت نداشت و شاهزاده عباس میرزا فرزند ۸ ماهه تهماسب را بنام عباس سوم صفوی به پادشاهی برداشتند و در ۱۴ ربیع الاول سال ۱۱۴۵ تهماسب مخلوع را با خانواده اش همراه پنج هزار سپاهی به مشهد روانه و پادشاه تازه را به قزوین فرستاد که تا سن بلوغ در آنجا بماند. با عزل شاه تهماسب از سلطنت زمام

کشور بدست نادر بنام نیابت سلطنت افتاد.

دوره دوم نبردهای نادر با عثمانی:

پیشروی درخاک دشمن:

نادر در زمستان سال ۱۱۴۴ با نیروی بزرگ خود از راه کرمانشاه به خانقین رسید و در آنجا پس از دو حمله پی در پی دشمن را از مرز ایران بیرون کرد و بوسیله دوستون قوای احمد پاشا را تعقیب کرد و او هم ناچار به شهر بغداد پناه برد و دروازه های شهر را بر روی نادر بست . نادر قوای برای گرفتن شهر بصره بسمت جنوب فرستاد .

محاصره بغداد و بصره

نبرد سامره و دیاله

چون احمد پاشا از استانبول نیروی امدادی خواسته بود لذا استانبول نیروی بزرگی (صد هزار نفر) بفرماندهی توپال عثمان پاشا

۱- مفتی بغداد که برای عذرخواهی و امان گرفتن به حضور نادر رسیده ، نیروی او را در این نبرد صد هزار تخمین زده و گفته است: برای آنکه نادر احمد پاشا را تخفیف کند باخته بمن گفت، احمدخان کجاست ؟ مفتی مزبور نادر را مرد قد بلند معرفی می کند که شلی بردوش انداخته بود. (ازمقاله حبیب الله نوبخت) .

بسوی بغداد فرستاد. بدین طریق نیروی دشمن دو برابر نیروی نادر بود، قوای نادر که در نزدیکی سامره مورد حمله ستونهای عثمان پاشا قرار گرفت با این که قوای نادر ضعیف بود سپاهیان دلیر ایران پافشاری کرده بالای جان می جنگیدند. درگیر و دار جنگ که سواران گارد مردانه به دشمن حمله میکردند و خود نادر پهلوی سوارانش می جنگید ناگهان اسب نادر مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و از پا درآمد و خود نادر نیز زخم برداشت. گرچه زخم نادر چندان کاری نبود ولی چون پایش زیر تنه اسب مانده بود دردناک بود او نتوانست از جای برخیزد. در این میان یکی از دلاوران گارد که فرمانده خود را در این حال دید از اسب بر زمین جست و بایک زبردستی نادر را به اسب خود سوار کرد و از میدان جنگ بدر برد. در آن زمان پرچمدار ارتش ایران بگمان آنکه سردارشان کشته شده است پشت بمیدان جنگ نموده بدر رفت، سپاهیان که پرچمدار خود را در حال گریز دیدند دست از جنگ کشیده پس نشستند. ولی وقتی سردار خود را زنده و سوار بر اسب دیدند شادمان شده برگشتند و دوباره با دشمن درآویختند.

نادر پس از خلاصی از زیر تنه اسب توانست نیروی پراکنده خود را گردآورده و بعقب نشینی منظمی دست بزند. نیروی پراکنده ایران در نزدیکی رودخانه دیاله گرد آمد. عثمان پاشا که در پی نادر بود حمله دیگری نمود و در کنار رودخانه دیاله نبرد دوباره در گرفت پس از چند ساعت زد و خورد قوای ایران که ضعیف شده بود نتوانست ایستادگی کند بسوی کرمانشاه پس نشست.

در این نبردهای سامره و دیاله تلفات سپاه نادر از کشته و زخمی

بیش از بیست هزار نفر بود . نیروئی هم که آماده و برای محاصرهٔ بصره رفته بود پس از محاصره شهر چون از شکست ارتش ایران آگاه شد پراکنده گردید. پس از این عدم موفقیت قوای ایران دشمن میپنداشت که نادر به هر پیشنهاد سنگینی سر تسلیم فرود خواهد آورد ولی تنها کسی که امیدوار به پیروزی قطعی بود خود نادر بود .

اراده و پشتکار نادر :

شکست ناگهانی نادر از ارتش عثمانی گروهی از دشمنان نادر و هواخواهان تهماسب میرزا را گستاخ کرد ولی همه این مشکلات نتوانست اراده نادر را تغییر دهد . گوئی در زندگی او واژه نومیدی و ترس وجود ندارد .

نادر سپاهیان خود را که در نبردهای سامره و دیاله با عدم موفقیت روبرو شده بود نوازش نموده و به يك آینده درخشان و انتقام خونین خوشدل و تشویق نمود. سپس نادر مامورینی چند بخراسان ، کرمان فارس ، مازندران و آذربایجان فرستاد و از همه جنگجویان کشور کمک خواست و آن مامورین در تمام کشور بگردآوری سپاهی پرداختند.

۱- معروف است وقتی میرزا مهدی خان منشی نادر میخواست خبر این شکست را به پایتخت بدهد و قوای امدادی بخواهد نوشت و چون به نیروی ظفرنمون چشم زخمی رسیده...» نادر عصبانی شد و گفت: این پرده پوشی و بازی با کلمات برای چیست؟ بنویس شکست خورده ایم و شکست بسیار بدی، هر چه زودتر قوا برسانند .

سومین نبرد نادر با عثمانی

پیشروی ارتش ایران در خاک عثمانی :

نیروی ایران با راندن سپاهیان عثمانی بسوی کرکوک از رودخانه دیاله گذشته و دژ «جشماه» را تصرف کرد . ضمن پیشروی در خاک عثمانی روز ۲ جمادی الاول به دژ «لایلان» ۱۸ کیلومتری کرکوک رسید و به عثمانی‌ها حمله‌ور شد. نادر دو ستون تشکیل داد. هدف ستون بزرگ ایران نیروی عثمان پاشا و هدف ستون دوم شهر بغداد بود. نیروی عثمانی که در میان جاده کرکوک به سورتاش بود از حمله ناگهانی نادر هراسان شد و آماده جنگ گردید.

نبرد سورتاش

کشته شدن سردار عثمانی

و پیروزی ارتش ایران

ارتش عثمانی بشماره ۸۰۰۰۰ سپاهی بفرماندهی توپال عثمان پاشا و ممیش پاشا بسوی قراپه پیش آمد . ارتش ایران در نزدیکی

«سورتاش» با قوای عثمانی برخورد نمود حمله عثمانی‌ها با ایستادگی دلیرانه پیاده‌نظام ایران دفع شد. حمله دوم با تعرض قوای ایران آغاز گردید.

سه‌روز جنگ ادامه یافت، روز سوم بورس همگانی ارتش ایران آغاز گردید. نزدیک غروب آفتاب هنگامی که جنگ تن‌به‌تن در گرفته بود یکی از سواران نادر بنام «الله‌یار گرایلی» به توپال عثمان‌پاشا برخورد نمود و بوسیله نیزه او را از اسب بر زمین افکند و بدون درنگ سرش را از تن جدا کرد و هورا کشان آنرا نزد نادر برد. ارتش عثمانی چون سردار خود را کشته دید دست از جنگ کشید. بدین طریق نبرد «سورتاش» در ماه جمادی‌الاول سال ۱۱۴۵ هجری قمری با پیروزی ایرانیان به پایان رسید. نادر سر سردار «توپال عثمان‌پاشا» را به تنش ملحق نموده و به نمایندگان عثمانی تحویل داد. و عثمانی‌ها جنازه سردار خود را با احترامات به بغداد برده و در گورستان ابوحنیفه دفن کردند.

نادر پس از پیروزی در نبرد «سورتاش» و بیرون کردن تمام سپاهیان دشمن از خاک ایران بسوی بغداد شتافت. شهرهای سلیمانیه، کرکوک، موصل و کردستان عثمانی به‌چنگ ایرانیان افتاد.

هنگامی که نادر به حملات خود به بغداد ادامه میداد عثمانی‌ها برای رها نمودن بغداد از حملات او به دژهای نظامی مرکزی آذربایجان فشار وارد آوردند. چون خبر پیشرفت دشمن به نادر رسید روز ۱۵ جمادی‌الثانی از محاصره بغداد دست برداشت و رو به شمال رفت و شهرهای اردبیل و موصل را که دوباره بدست عثمانی‌ها افتاده بود

بازستاند و احمد پاشا که سخت بیچاره شده بود به نادر پیشنهاد صلح نمود؛ روز ۶ رجب ۱۱۴۵ پیمان متارکه میان فرماندهی ارتش ایران و احمد پاشا بسته شد، مرز ایران مانند پیش از کوه‌های آرات تا خلیج فارس ثبت شد، اسیران جنگی رد و بدل شدند. بدینگونه سومین جنگ نادر با عثمانی‌ها پایان رسید.

نادر پس از زیارت عتبات با ۳۰۰۰ سپاهی از راه لرستان و کوه‌های زاگروس گذشته و بسمت جنوب سرانیز شد و بسر کوبی «محمد خان بلوچ» که یاغی شده بود پرداخت. محمد خان بلوچ که هرگز منتظر آمدن نادر نبود بسوی لار گریخت ولی شاه پرستان او را دستگیر و تحویل نادر دادند، نادر امر به درآوردن چشم‌های او نمود ولی او خودکشی کرد. نادر پس از دفع شر محمد خان بلوچ به اصفهان رفت و در آنجا نمایندگان عثمانی و امپراطور روس را پذیرفت. عبدالله پاشا نماینده عثمانی برای تسلیم خاک قفقاز دو سال مهلت خواست و نادر از بهانه جوئی عثمانی‌ها بخشم آمد و فرمان بسیج ارتش را داد.

نماینده روس پرنس «کولیتسین»^۱ نزد نادر بار یافت و نادر از وعده روس‌ها که هیچگونه کمکی به عثمانی‌ها در قفقاز نخواهند نمود اطلاع حاصل کرد. نادر از راه همدان به تبریز حرکت کرد و با گذاشتن پادگانی در اردبیل، از دشت مغان ورود ارس (با ساختن پل) گذشته به داغستان رو آورد. نزدیک «آق سو» با سرکشان داغستان به ریاست «سرخای خان» لژی جنگیده و آنها را درهم شکست و شهر کوچک «شماخا» را تصرف نمود.

در داغستان «خاص پولاد» پسر «شامخال خان» با چندتن از بزرگان و شاهزادگان گرجستان داوطلبانه به ارتش نادر پیوستند تا با عثمانی‌ها نبرد کنند.

نبردهای نادر با قوای عثمانی در قفقاز

نبرد آخی کندی :

ارتش نادر در نزدیکی «آخی کندی» میان راه ایروان بقارص و تفلیس حمله بسیار سختی به نیروی بسیار بزرگ عبدالله پاشا نمود و قوای عثمانی را عقب نشاندد، حمله فداکارانه ایرانیها چنان سهمناک بود که دشمن نتوانست ایستادگی کند و توپخانه عثمانی بدست ایرانیها افتاد و در حدود ده هزار تن از سربازان عثمانی در میدان جنگ کشته شدند و یکی از سواران ایران بنام «رستم قراچورلو» به عبدالله پاشا برخورد کرد و او را زنده دستگیر نمود. هنگام بردن او نزد نادر پاشا از اسب بزمین افتاد و سرش شکست، رستم برای جلوگیری از فرار او فوراً پیاده شد و سر او را از تن جدا کرده و نزد نادر برد.

پس از کشته شدن سردار عثمانی شکست قطعی در میان دشمن افتاد، جنگ به پایان رسید و همگی تسلیم شدند ولی هنوز شهرهای تفلیس، گنجه، قارص و ایروان تسلیم نشده بودند. نادر به آنها پیغام داد اگر تسلیم نشوند آن شهرها را با خاک یکسان خواهد کرد. پس از این پیغام شهر گنجه روز ۱۶ ماه صفر و فرمانده نیروی تفلیس روز ۲۲

ربیع الاول با دادن تمام مهمات جنگی و توپخانه تسلیم شدند. ولی دژهای ایروان و قارص از تسلیم خودداری می نمودند. حسین پاشا برای تسلیم ایروان ۴۰ روز مهلت خواست ولی نادر قبول نکرد و هردو شهر را به توپ بست سرانجام هردو شهر قارص و ایروان نیز تسلیم شدند و بدین ترتیب سرتاسر خاک ماوراء قفقاز بدست ارتش ایران افتاد.

پیمان تفلیس:

بموجب پیمان تفلیس دولت عثمانی سر تا سر خاک قفقاز و آذربایجان را به ایران باز داد. نیروی ایران پس از پیمان تفلیس از بغداد فراخوانده شد. نادر سی هزار تن اسیران عثمانی را نوازش نموده و آزاد کرد و شش هزار خانوار گرجیها را از تفلیس بشمال خراسان کوچ داد.

ارتش نیرومند ایران پس از شش سال جنگ بر ارتش عثمانی چیره شد و نام خود را با خطی زرین و برجسته در صفحات تاریخ ایران ثبت نمود.

سرکوبی داغستانیها

روز شنبه نوزدهم جمادی الثانی سال ۱۱۴۸ در سرمای سخت زمستان اردوی ایران از تفلیس بسوی شرق قفقاز براه افتاد و از راه

(آلتی آقاچ) بسوی داغستان رهسپار گردید.

سپاهیان ایران از چهار سو پیشروی آغاز کردند و چند دسته از سرکشان را محاصره و دستگیر و تیر باران نمودند. ولی سرکرده‌های آنها (سرخای) - (اوسمی) و (ایدار) موفق بفرار شدند .
(ایدار لزگی) پس از شکست پا به گریز گذاشت، (سرخای) با خانواده خود بسوی کوهستانهای شمال (آوار) و (چرکس) گریخت .

ساکنین کوهستانهای لزگی چون خود را بیچاره و بی سرپرست دیدند شمشیرها را بگردن انداخته با پیشکشیهائی چند به اردوگاه نادر آمدند و زینهار خواستند، نادر هم از گناهشان درگذشت و (اوسمی) را که تسلیم شده بود بخشید.

بدینگونه داغستان آرامش یافت. نادر فرماندهی شیروان را به (خاص پولاد خان) داد و خود با ارتش بزرگ خود و یکدسته از شاهزادگان گرجستان از رود (کورا) گذشته و رو به جنوب سرازیر شد. مراسم تاجگذاری نادر در ۲۲ شوال ۱۱۴۸ هجری قمری در دشت مغان و شرح لشکرکشی نادر شاه بهندوستان و پیروزی او در نبرد «کرنال» و تصرف شهر «دهلی» پایتخت هندوستان در کتاب جداگانه شرح داده خواهد شد.

بعد از درگذشت نادر شاه به دوران کریمخان زند میپردازیم.

نبرد های ارتش ایران از زمان کریمخان زند ببعده:

از (۱۱۵۰ هـ) مرد دلیر و توانائی بنام کریمخان زند از میان ایلات ایران سر بر آورد و بوضع آشفته و درهم ریخته کشور و ارتش پایان داده و بار دیگر فرمانروائی ارتش یگانه ای در سرتاسر ایران پایه گذاری کرد.

در زمان این پادشاه که خود را «وکیل الرعایا» لقب داده بود ارتش دائمی پادشاهی عبارت بود از دو هنگ پیاده نظام و دو هنگ سوار نظام و یک هنگ توپخانه. و به تهیه باروت و اسلحه سازی نیز همت گماشته بود. با اینکه بیش از ده هزار نفر سپاه نداشت به جنگهای داخلی پرداخت که مهمترین مخالفین آنروز «آزاد خان افغان» بشمار میرفت که باشگست دادن او خطر افغانه منتفی شد و شیراز را پایتخت قرارداد. او در سالهای بعد با قوای ایللی «بوخاری باش و آشاغی باش»

جنگید و تهاجمات مهم مخالفین را به شهر شیراز دفع نمود.

نبرد «قره تپه» از عملیات جنگی مهم ارتش سلطنتی ایران در سال ۱۱۷۱ قمری بود که به اضمحلال ابدی متجاسرین منتهی شد.

در سال ۱۷۷۶ میلادی جنگ فیما بین ایران و عثمانی رسماً شروع شد، ایران برای این جنگ هشتاد هزار نفر سربار بسیج نمود. از این عده چهل هزار نفر در محمره (خرمشهر)، بیست هزار نفر در «مهدلی» و بیست هزار نفر در سنج تمرکز یافته و قبلاً قوای جنوب

با قایقهای متعدد و کشتیهای هلندی از شط العرب عبور کرده شهر (بصره) را محاصره نمود و نیروی شمالی در حال دفاعی مانده و از تعرض ارتش عراق عرب عثمانی جلوگیری می نموده اند، بعد از سیزده ماه محاصره آخر الامر قلعه بصره به ایران تسلیم شد و قوای شمالی هم بخاک بین النهرین قدم نهاد که پس از دو ماه زد و خورد، طرفین مصالحه کردند و بموجب قرارداد راه کربلا برای زوار آزاد و در مقابل شهر بصره دوباره به عثمانی ها واگذار گردید. جنگ بصره از شاهکارهای جنگی دولت کریم خان است که بعد از تصرف چند بار قوای انگلیس و عثمانی را شکست داده است و جزئیات این نبرد قابل توجه است .

بعد از این جنگ ارتش ایران رونق یافت ولی مرگ کریم خان کار را متوقف گذاشت .

بعد از مرگ کریم خان که قدرت دست بدست می گشت در سال ۱۷۸۹ میلادی سلطنت به لطفعلی خان زنده رسید که با وجود قهرمانیهای او ارتش قلیل و غیر مرتب او در مقابل آغامحمد خان قاجار که ادعای سلطنت می کرد دچار شکست شد و هاقبت آغامحمد خان قاجار پادشاهی رسید و برای تنسيق ارتش اقدامات مجدانه نمود...، چون نفوذ دولت روسیه در سواحل بحر خزر بکلی ایران را تهدید می کرد لذا در سال ۱۲۰۹ دولت ایران باشصت هزار نفر سپاهی برای جلوگیری از روسیه و تسخیر گرجستان اقدام نمود

این ارتش را آغامحمدخان به سه ستون تقسیم کرد: يك ستون را از كناره غربی سواحل بحر خزر بطرف طالش و شیروان و داغستان

فرستاد و ستون دیگر را از سمت مغرب آذربایجان بطرف شهر ایروان حرکت داد و خودش هم بفرماندهی ستون سوم راه قلعه نظامی (شوشی) را که از استحکامات مهم نواحی قره باغ بود پیش گرفت.

در این جنگ بود که نیروی ایران تفلیس را متصرف شد بعد از این فتح ارتش ایران رو به انتظامات جدید گذاشت و نظم و نسق اروپائی بخود گرفت با آنکه نیروی چریکی و غیر نظامی در داخل ایران نیز پشتیبان آن بود.

آغا محمد خسان يك لشگر کشی به خراسان نمود و فاتح شد و در اندیشه تسخیر نواحی «مرو» و بخارا بود که خبر لشگر کشی روسها به خاک داغستان رسید و متعاقب آن پیشروی ارتش روس را در تمام بلاد قفقاز و حتی دشت مغان شنید. با اینکه این تعرض آنی بود مع هذا آغا محمدخان لشگر منظمی را بدفاع آنها مأمور نمود و در خلال این احوال که سپاه ایران خود را در اردبیل و تبریز آماده حمله مینمود کاترین دوم امپراتریس روسیه درگذشت. پادشاه جدید دستور احضار ارتش روسیه را داد و آنها مشغول عقب نشینی شدند.

در این حین ارتش ایران از موقعیتی که پیش آمده بود استفاده کرده و خود را به رود ارس رسانید و با اینکه رود طغیان کرده بود مع هذا به فرمان فرماندهی کمل قوا سپاه ایران به آب زدند و با دادن تلفات خود را به آنطرف رود رسانیدند که این خود نمونه فرمانبری و جرئت و جسارت سربازان ایران است که مرگ را ناچیز می شمردند... سرهت حرکت طوری بود که در اقل مدت قاعه شوشی را تصرف کردند و همچنین با استفاده از عقب نشینی روسها بشدت و سرعت پیش رانده

و کلیه نواحی قره باغ و سالیان و طالش را پس گرفتند، در این موقع با کشته شدن آغامحمدخان عملیات جنگی متوقف ماند... باید دانست که ارتش ایران در طول تاریخ همواره از ارتشهای جانباز و دلیر دنیا بوده بشرطی که فرمانده لایقی داشته باشد.

در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار :

میدانیم که آغامحمدخان قاجار در سال ۱۲۱۲ در ضمن اردو کشی بدست پیشخدمتهای خود کشته شد و چون صادقخان شقاقی بزرگترین فرمانده قوای موجود در جبهه جنگ به قاتلین پناه داده بود برخی او را شریک جرم شناخته اند، که بعد خود او ادعای سلطنت کرد و با فتحعلی شاه جنگید و تا قزوین پیش آمد ولی در آنجا شکست خورد و جواهراتی را که همراه برده بود پس داد.

در این اواخر فرمانی بدست آمده است که فتحعلی شاه که ولیعهد بود بعد از حرکت از شیراز به جانب پایتخت درست ۳۲ روز بعد از فوت آغامحمدخان آنرا بعنوان صادقخان شقاقی صادر و او را والی و حاکم چندی از شهرهای آذربایجان نموده و شش هزار تومان مستمری هم برای او قرار داده و از خدماتش اظهار رضامندی کرده است. این فرمان با چنان فوریت صادر گردیده که مهر «باباخان ولیعهد» بپای آن فرمان خورده است.

بهر حال پس از جلوس فتحعلی شاه به تخت سلطنت و استحکام یافتن اساس سلطنت او در ۱۲۱۷ هجری، قمری، مسئله مورد بحث و گفتگو و

موضوع ناراحت کننده برای دولت ایران وجود دولت روس و مطامع آن دولت درباره ایران بود.

آلکساندر اول امپراطور جدید روسیه که خیالی تصرف شهرهای گنجه، کوکجه گول، قره باغ، طالش شمالی را برای حفظ نواحی نفت خیز داشت لذا در سال ۱۲۱۸ هجری (۱۸۰۳ میلادی) بدون مقدمه نیروی خود را در تحت فرماندهی سردارانی چون «لازاروف» و «سیسیانوف» بشهر گنجه تعرض نمود و بعد از جدال خونین مردم آن شهر را قتل عام کرد. گرجی ها از دولت ایران کمک خواستند.

در ۲۷ ذیحجه ۱۲۱۸ از طرف پادشاه ایران فرمان بسیج عمومی و جمع آوری نیروی کشوری صادر شد و تومان اول و تومان دوم بطرف مراکز عمده سوق الجیشی منطقه آذربایجان و حوضه وسطی رود ارس حرکت کرد. (در اصطلاح قدیم تومان معادل ده هزار بوده است)

در اینجالاتم میدانیم قدری از جلو تر صحبت کرده و بگوئیم که: فتحعلی شاه از محمد خان قوآنلوی قاجار حاکم ایروان خواسته بود که دختر خود را بعنوان متعه به حرمسرای او بفرستد ولی نامبرده باین امر حاضر نشد، چه برای اسم و رسم خود عار میدانست که دختر خود را بعنوان متعه در اختیار فتحعلی شاه بگذارد و از طرفی میدانست که اگر دستور او را اجابت نکند دچار چه عاقبت و خیمی خواهد شد

لذا بفکر افتاد که خود را در پناه تزار روس قرار دهد .

فتحعلی شاه بعد از آنکه توانست بر کسانیکه مدعی تاج و تخت سلطنت بودند غلبه کند تصمیم گرفت که از حکام محلی ایالات شمالی ایران مالیات دریافت نماید و از «گرگین» سلطان گرجستان نیز مطالبه مالیات کرد .

«گرگین» که میدانست پدرش (ایراکلی) برای همان موضوع گرفتار آغا محمد خان قاجار گردیده و شهر تفلیس مورد قتل عام و تاراج قرار گرفت خود را در پناه آلکساندر اول امپراتور روس قرار داد . تزار هم از فرصت استفاده کرده و بدست ژنرال (سیسیانف) گرجستان را اشغال کرد و بعد در صدد برآمد که گنجه را هم تصرف نماید. در آن زمان حاکم گنجه جوادخان شیرمرد ایران نامه‌ای به این مضمون به فتحعلی شاه نوشت :

«گرگین» سلطان گرجستان به دامن آلکساندر امپراتور روس آویخت و ارتش او را به گرجستان راه داد. اینک فرمانده ارتش روس ژنرال «سیسیانف» قصد دارد گنجه را نیز اشغال کند و شما باید هر چه زودتر نیروی امدادی برای ما بفرستید که بتوان گنجه را حفظ کرد و قوای روس را از گرجستان خارج ساخت. اگر «سیسیانف» قبل از رسیدن نیروی امدادی خواست گنجه را اشغال کند من با او در صحرایم خواهم جنگید، چه شهر «گنجه» دارای حصار محکمی نیست و اگر من بخوام در شهر مقاومت کنم بزودی از پا در می‌آیم و اعم از اینکه نیروی امدادی شما برسد یا نرسد من در صحرایم پایداری خواهم کرد.

جوادخان پسرهای خود نقی خان و حسن خان را مامور جمع آوری

اسلحه و آذوقه و علیق نمود و دستور داد اسلحه را بدست کسانی بدهند که در وفاداری آنها بایران اطمینان داشته باشیم و مطمئن باشیم که آنها حاضرند جان خود را در راه ایران فدا کنند .

جواد خان سردار ایران به اتفاق دو برادر و دو پسر جوانش دو هزار سرباز سوار و پیاده بسیج کردند تا بوسیله آنها در برابر قوای ژنرال سیسیانف که روز اول جمادی الاولی سال ۱۲۱۸ هجری قمری بسوی کنجه در حرکت بود دفاع کنند. قوای روس ده برابر قوای جواد خان بود روسها دارای ۳۰ عراده توپ هم بودند. روز هفتم جمادی الاول ۱۲۱۸ هجری قمری با قوای ایران تصادم کردند . قوای جوادخان در يك تنگه جلوی روسها را گرفت و تلفات زیادی بآنها وارد آورد ولی روسها بعد از ۷ روز مقاومت تصمیم گرفتند که از عقب سر هم بقوای ایران حمله کنند .

جوادخان که با دو برادر و دو پسر جوان و سربازانش مشغول دفاع بودند از دو طرف مورد حمله روسها قرار گرفتند ولی درخواست تسلیم نکردند و آنقدر پابرداری نمودند تا همگی آنها در آن روز از پا درآمدند. بدین طریق آنها اولین قربانی پیکارهای طولانی بین قوای تزاری و قوای فتحعلی شاه شدند روح آنها شاد باد.

فتحعلی شاه دارای ارتش تحت السلاح نبود که بكمك جوادخان بفرستد. هفت ماه پس از کشته شدن جوادخان روز ۷ ذیحجه سال ۱۲۱۸ هجری قمری قوای فتحعلی شاه از تهران بسوی آذربایجان حرکت کرد. فرماندهی قوای ایران بعهد عباس میرزا جوان پانزده ساله محول شده بود وقتی نامبرده به تبریز رسید موفق به تقویت قوای خود نگردید زیرا پدرش

هنگام اعزام قوا وجهی برای این کار در اختیارش نگذاشته بود و با دستور داده بود پس از ورود به تبریز از درآمد مالیات آذربایجان قوای خود را تقویت نماید.

فتحعلی شاه به عباس میرزا پسرش دستور داده بود که محمدخان قوای قاجار حاکم ایروان را معدوم کند و سرش را برای او بفرستد غافل از اینکه قوای روس بکممک او خواهد آمد و ایران ناگزیر با دولت روس داخل جنگ خواهد شد.

فتحعلی شاه برای احتراز از چنین جنگی با روسیه با میرزا شفیع صدراعظم خود مشورت کرد، او پیشنهاد نمود که با تدبیر این مسئله را حل کند و نامه‌ای به امپراطور روس بنویسد ولی مضمون آن نامه شباهت به اتمام حجتی داشت که پادشاه ایران برای یکی از حکام سرکش خود بنویسد و میرزا شفیع در آن نامه نوشت:

«بعد از دریافت نامه بدون درنگ «گرگین» را تحویل پادشاه ایران بده و قوای خود را از گرجستان خارج کن و گرنه آماده جنگ باش.»
در آن موقع روسها هنوز ایروان را اشغال نکرده بودند فقط گنجه را تصرف نموده بودند. فتحعلی شاه وقتی این نامه را می‌نوشت متوجه نشده بود که او باید لااقل دویست هزار سرباز مجهز و پانصد عراده توپ داشته باشد که اگر روسها از تهدید او نیز نترسیده و گرجستان را تخلیه نکرده و گرگین را تحویل ندادند او بتواند با آنها بجنگد پردازد.

روسها پس از دریافت نامه فتحعلی شاه بجای تخلیه گرجستان نقاط دیگر را هم اشغال کردند چه از ضعف دولت ایران آگاهی کامل داشتند.

جنگ ایران با روسیه تزاری

فرماندهان قوای ایران عباس میرزای فرمانده کل را متوجه کردند که جنگ با روسیه طولانی خواهد بود و قوای ایران برای چنین جنگی بسیار ضعیف است. عباس میرزا جواب داد چون پدرم بمن دستور جنگ کردن داده است من خواهم جنگید.

عباس میرزا از تبریز براه افتاد تا خود را به ایروان برساند، چون فصل بهار بود ورود ارس طغیان کرده بود با اشکال موفق شد بدون تلفات قوای خود را از رود ارس بگذراند و در محلی بنام «آق بولاغ» توقف نماید.

موقعی که عباس میرزا به نزدیکی ایروان رسید و آن شهر يك حصار محکم داشت و دو رودخانه یکی بنام «قرخ بولاغ» و دیگری به اسم «زنگی» که آب ایروان را تامین میکردند. ایروان دارای چهار هزار خانوار بود و اغلب سکنه آن آرامنه بودند ولی رابطه آنها با مسلمین آن شهر خوب بود. حکومت آن شهر با محمد خان قوانلوی قاجار بود و ایروان بمناسبت اهمیتی که داشت همیشه دارای يك پادگان بود.

عباس میرزا پس از عبور از رود ارس و حرکت بسمت ایروان با قوای روس مصادف نشد ولی میدانست که محمدخان قوانلو از حضور قوای ایران در نزدیکی ایروان اطلاع حاصل کرده و از روسها درخواست کمک کرده است. عباس میرزا هنگام توقف در «آق بولاغ» مشغول تحقیقات از وضع ایروان گردید معلوم شد قوای روس در شهر نیست ولی ایروان شهر است مستحکم و دارای توپ و محمدخان قوانلوی قاجار در آن شهر تصمیم به مقاومت گرفته است و کلیه اعضاء خانواده

خود را نیز بقارص یعنی بمرز عثمانی فرستاده است.

عباس میرزا پیش بینی میکرد که غلبه بر ایروان آسان نخواهد بود تصمیم گرفت خویشاوندان محمدخان قوانلوی قاجار را بدست بیاورد و آنها را چون گروگان داشته باشد و حاکم ایروان را تهدید نماید لذا مهدی قلی خان قاجار را احضار کرد و او را مامور قارص نمود تا خویشاوندان محمدخان قوانلوی قاجار را بیاورد و به او تاکید نمود که خیلی مواظب باشد چون محمدخان قوانلو از روسها کمک خواهد خواست او نیز باید با نیروی کافی حرکت کند.

مهدی قلی خان با دوهزار سرباز سوار و پیاده عازم قارص گردید. محمدخان قوانلو حاکم ایروان از اعزام قوای مهدی قلی خان بقارص برای دستگیری خانواده اش آگاهی حاصل نمود فوراً به ژنرال «سیسیانوف» اطلاع داد و از او تقاضا کرد که از این کار ممانعت بعمل آورد. مهدی قلی خان بدون اشکال به قارص رسید و تمام خویشاوندان حاکم ایروان را دستگیر کرد و راه مراجعت درپیش گرفت.

(اصولاً فتحعلی شاه و اطرافیان او روسیه را نشناخته بودند تصور میکردند که روسها ایلی هستند از قبیل شاهسونها و سایر ایلات.)

نبرد پنیک:

ولی روسها در منطقه ای بنام «پنیک» جلوی مهدی قلی خان را گرفتند. «جیمز موریه» مینویسد: روسها ده هزار پیاده با سه هزار سوار و ده عراده توپ داشتند. قوای روسها شش برابر و نیم قوای مهدی قلی خان بود. در آن حدود چرکس ها هم زندگانی میکردند. مهدی قلی خان با ریش سفید چرکس ها تماس گرفت و از آنها تقاضا کرد که ضمن نبرد از

با روسها گروگانها را به ایروان نزد عباس میرزا برسانند. چرکسها هم این تقاضا را پذیرفتند و در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۱۹ با سوارانی که مهدیقلی خان به ریش سفید چرکسها داده بود براه افتادند. روسها بآنها حمله کردند ولی سربازان ایرانی بـا رشادت کامل با روسها بجنگ پرداختند. مردان چرکس با گروگانها شبانه حرکت کردند پس از قدری استراحت تا دمیدن صبح راه پیمودند و خود را بروودخانه «ایروان چای» رساندند و بکلی از خطر دور شدند. مهدیقلی خان ۷۰۰ سوار خود را به ۲۸ رده تقسیم کرده بود از قرار بیست سوار در هر رده و دستور داده بود اگر رده اول موفق بگشودن راه نشد رده دوم که از عقب میاید راه را باز کند، اگر رده دوم هم موفق به گشودن راه نگردد رده سوم اقدام باین عمل نماید و راه را باز کند. حرکت سواران ایرانی از میان سربازان روسی سریع بود و بدون توجه به تلفات پیش میرفتند.

در جناح راست یگانهای ارتش روس در سه رده پشت سر یکدیگر قرار گرفته بودند و سواران ایرانی میخواستند از آن سه رده بگذرند. بالاخره سواران ایرانی موفق شدند خود را به رده سوم روسها برسانند. ولی وقتی از آن رده عبور کردند از سواران ایرانی فقط بیست و پنج نفر باقی مانده بود و خود مهدیقلی خان هم مجروح شده بود. سواران ایرانی که از جناح راست قوای ژنرال سیسیانوف عبور کردند چون میدانستند که مورد تعقیب روسها قرار خواهند گرفت به اسبها رکاب کشیدند. سربازان روسی که پیاده بودند سواران ایرانی را قدری تعقیب کردند و بمناسبت فرارسیدن شب توقف نمودند. فرمانده قوای روس بفرماندهی ارتش خود گزارش داد که در نبرد «پنبک» سه چهارم

سواران ایرانی در میدان جنگ مقتول و مجروح شدند.

قوای ایران در آن نبرد هزار و يك سرباز در يك میدان و ۴۵۰ سرباز در میدان دیگر جنگ از دست داد . از قوای دوهزار نفری مهدی قلی خان بیش از دویست و پنجاه نفر باقی نماند با این وصف روسها بگرفتن گروگانها از دست قوای ایران و دستگیری خود مهدی قلی خان موفق نشدند.

در نبرد «پنبك» ایرانی ها با دوهزار سوار در مقابل سیزده هزار پیاده و سوار و ده عراده توپ روسها پایداری نمودند و هزار و هفتصد و پنجاه و يك نفر مقتول یا مجروح دادند. درود به روانشان باد.

وقتی مهدی قلی خان خود را به عباس میرزا رسانید مورد قدردانی قرار گرفت و از پدرش (فتحعلی شاه) پاداشی برای این سردار ایرانی تقاضا کرد . برای اعقاب مقتولین تقاضای برقراری مستمری نمود . فتحعلی شاه با وجود خست فوق العاده این تقاضای پسرش را مورد قبول قرار داد که از محل مالیات ولایات ایران به بازماندگان مقتولین مستمری پردازند و مهدی قلی خان هم بدریافت پنج هزار تومان پول نقد و يك خنجر مرصع نائل گشت .

حال که شمه ای از قهرمانی مهدی قلی خان نوشته شد ، بهتر میدانیم که درباره نبرد « پنبك » جریان جنگ این نقطه را قدری مفصل تر بیاوریم :

«.... روز آخر صفر ۱۲۱۹ ارتش ایران صبح زود برای اینکه موقعیت بهتری اتخاذ نمایند بطرف جنوب غربی عقب نشینی کرد

که لشکراول را در حدود قصبه (اوج کلیسیا) گذارده بقیه قسمت‌ها را تا نزدیکیهای شهر ایروان عقب بکشد، درمقابل این خطر ستاد عباس میرزا تصمیم گرفت عقب‌نشینی خودشان را طوری ترتیب و بموقع اجرا بگذارند که بتوانند در جناح چپ خود نیروئی که قابل تجدید حملات تعرضی باشد تشکیل دهند.

بدین‌جهت کلیه سواران اکراد را در جلوی ارتش روس گذاشته بسرعت بخط جنوب شرقی قریه (پنبک) عقب‌نشینی کردند.

فرمانده ارتش روس شنیده بود که نیروی دوم ایران از پل «خداآفرین» گذشته بطرف شهر شوشی و گنجه پیش می‌روند و همچنین فرمانده نیروی ایران هم خبر یافته بود که در قلعه شوشی قوای روس بیشتر شده و تحت فرماندهی سرگرد (لیسانویچ) حاضر بحرکت می‌باشد، اینک فرماندهی طرفین برای اینکه وضع جبهه قره‌باغ را در خطر می‌دیدند از تماس و نبرد جدی اجتناب می‌نمودند چون وسیله خبررسانی برعکس امروز در آن زمان کند بود لذا تا ۱۸ ربیع اول هیچ‌یک از طرفین وارد جنگ نشده و در فاصله زیادتری گاهی به زدوخوردهای مختصری مبادرت می‌ورزیدند. در سایر جبهه‌های جنگی نیز به سکوت برگزار شده بود.

اما روز یکشنبه (۱۹ ربیع اول ۱۲۱۹ هـ) ارتش اول روس هنگام نماز صبح غفلتاً شروع به محاربه نمود عباس میرزا بیست هزار نفری را که در این میدان محاربه حاضر داشت قدری در پشت‌دره‌ای که عمود با جاده (ایروان) بود قرار داده بود، طول جبهه ارتش به

دو کیلومتر می‌رسید.

جناح راست جبهه تحت فرماندهی لشکر اول بود. این جناح باتفاق سواران عشایری شاهسون و ماکوئی به تپه‌های (حاجی‌پوردی) تکیه داشت.... صد قدم دورتر از جبهه مزبور هنگ شقاقسی و هنگ نخجوان بمنزله احتیاط ایستاده و پشت‌جبهه را حفظ می‌کردند.

روز یکشنبه صبح زود ارتش یکم روس که قریب ۳۷ هزار نفر می‌شدند به جبهه شوره کل ایرانیان شروع به تعرض نمود در ۲۰۰ متری جبهه توقف کرده و در تمام روز طول جبهه ایرانیان را مورد شلیک قرار داده و توپخانه قوی آنها بدون فاصله تمام نقاط را زیر باران گرفت. روس‌ها در نظر داشتند جناح جنوبی ارتش ایران را که از جاده قدری دورتر بود مورد حمله قرار دهند، در موقع ظهر به کندی و سستی هرچه تمامتر و به جناح چپ نهادند، اما بزودی از پیشرفت باز ایستادند زیرا که در سر راه آنها در بالای یک تپه‌ای توپ بزرگ ایرانیان واقع بود که مهاجمین را در زیر آتش شدید گرفت. پس روس‌ها با حرارت و قدرت فوق‌العاده به حکم اجبار به جناح چپ جبهه ایرانیان حمله ور شدند و چهار مرتبه حملاتشان بی‌نتیجه ماند آنگاه از ظهر تا پایان روز فقط به تیراندازی بيمورد اکتفا کردند و کار مهمی از پیش نبردند.

شب بدون حادثه گذشت ولی همینکه آفتاب طلوع کرد، باز نیروی روس در طول جبهه شروع به محاربه کرد، دوهنگ پیاده باتفاق سه‌هنگ سوار نظام بطور احاطه مانند بروی جناح چپ جبهه ایرانیان هجوم بردند. ایرانیان بمقابله شتافتند، تیراندازی ایرانیان قریب دوست نفر را بھاك هلاکت افکند، در این موقع سواران عشایری ایران هم در تعرض متقابل پیش دستی نموده سواران روس را مجبور بعقب نشینی نمودند. «ناسخ‌التواریخ» می‌نویسد: در میان نخستین سواران طایفه،

سواران شاهسون و خواجه وند و عیدالملکی رکاب کش برسر يك قسمت از قوای روسها حمله کردند و ایشان با شلیك توپ و تفنگ تمام حملات را دفع کردند با اینکه زیر باران گلوله واقع بودند...»
روسها مجدداً به پیاده نظام خودشان ملحق شده با اتفاق آنها باز به جلو آمدند. ناگاه به صف قوای ایران برخوردند از يك طرف آتش پیاده نظام ایران و از طرفی آتش توپخانه باعث شد که روسها عقب بنشینند. بعد از ظهر تهاجمات روسها باز در همین نقطه باریك بوسیله نیروی قوی تر تکرار شد ... عباس میرزا مجبور شد که دو هنگ احتیاط را به آن نقطه اعزام دارد... قبل از رسیدن این دو هنگ به آن جناح روسها قریب صد قدم عده های آن جناح را عقب برده بودند و وضع را به مهلکه انداخته و بوسیله سوار نظام نیز شروع به احاطه کردن جناح بیرونی اقدام می کردند. عده های جناحی ایران در مقابل حملات پیاده و سواران روس بشکل مربع که ضلع پشت سر آن باز بود قرار گرفتند.

هنگهای روس این مربع ضعیف را لایق قطع هدف تیر قرار میدادند و حتی بعضی قسمتها با آتش تفنگ خود موفق شدند، اما چون وسط صفوف دفاع کننده ایرانیان فاصله خالی بود لذا تیراندازی روسها چندان بجائی نرسید، این دلاوران اینقدر شجاعت بخرج دادند که بالاخره دو هنگ احتیاطی که عباس میرزا به آن سمت فرستاده بود رسیدند.

چون هنگهای جناح چپ جبهه ایران به علیقلی خان سر تیپ مطیع محض بوده

و به نامبرده ایمان داشتند و در فرمان او ثابت قدم شده، اسلحه خودشان را از دست نداده و درباریکترین نبرد متفقاً جانبازی کردند. فرمانده مزبور نام و نفوذ داشت شخصی بود متدین و مقدس و جسور، سربازان او را مثل پدر و برادر از صمیم قلب دوست داشتند و در چنین وضعیتی مهملک از فرمان او خارج نشده شجاعت فوق العاده بخرج دادند، پس ایمان نسبت بمافوق و همقطاران نظامی نیز یکی از مؤثرترین عناصر رشادت بشمار میآید.

کمی قبل از غروب هنگام شقایق و دسته جات پیاده نظام نخجوان با اطمینان و تدبیر به حدود مربع فداکاران رسیدند و حمله کنان وارد ضلع شمالی آن شدند، جبهه مقعر روس را شکافته و برادران خود را از مهملکه نجات دادند به این هم قناعت نکرده به حمله متقابل مبادرت ورزیدند. نبرد در این نقطه وضع عجیب و غریبی به خود گرفت، با رسیدن شب روسها بطور پریشان مجبور به عقب نشینی گردیدند. شبی که همه جا تاریکی فرا گرفته بود شب ۲۱ ربیع الاول بود. ابرهای غلیظ نور ماه را مستور می ساخت، جمع آوری شهدا و مجروحین با کمال اشکال صورت می گرفت، بی آبی اردوگاه را گرفتار تشنگی می نمود، تشکیلات سقائی وجود نداشت و هم آن روز آذوقه افراد نرسیده بود، همه گرسنه و خسته بودند، در میدان جنگ به تفنگهای خود تکیه داده شب را بدون حادثه بسر بردند.

کمی قبل از طلوع آفتاب صدای موزنین ارتش را در میدان نبرد دعوت به ادای نماز می نمود، قدری بعد توپهای خصم طنین انداز شد و میدان محاربه را به یک روز محشر مبدل کرد.

توپخانه روسها سرتاسر جبهه ایران را زیر آتش گرفته بود، ارتش ایران که جنگ آزموده بوده اند فوراً صف تشکیل داده در برابر دشمن ایستادگی نمودند، ولی اعزام قوای پی در پی از طرف سیسیانف ژنرال لجوج و امپراطور پرست روس فشار دشمن را زیادتر کرده بود، نبرد در مرکز و در جناح راست شدت گرفت، سواران طرفین در جناح راست جانبازی می کردند.

وضع جبهه طوری بود که سواران روس در میدان باریک افتاده چون نمی توانستند به تیراندازی که کار تخصصی آنها بود پردازند ناچار یورش وحشیانه بقلب لشکر ایران بردند و شمشیر ایرانیان مسلمان را با شمشیرهای سنگین و نوک برگشته خود دفع نمودند. در این وقت افسر فرانسوی که همراه عباس میرزا بود او را نصیحت می کرد که قطع محاربه کرده به عقب نشینی پردازند ولی او نتوانست بپذیرد که « اگر بگریزم پدرم چه بگویم؟ » و حتی فرمان حمله متقابل داد. تلفات و قربانی مسلمانان بسیار شد و روسها به قرارگاه فرماندهی ایران نزدیک شده بودند. امل در جناح راست محاربه با کمال شدت ادامه داشت، در خلال این اوقات معلوم نشد بچه مناسبت سواران عبدالماکی و ماکوئی از جناح چپ بکمسک جناح راست رسیدند و بلا درنگ بحمله مبادرت نموده هرج و مرجی تولید کردند. طرفین در این حمله از همدیگر کشتار می کردند، در این وقت جناح روس بیش از این طاقت نیاورده عقب نشست و کمی بعد از ظهر محاربه در طول جبهه خاتمه پیدا کرد.

طرف عصر، تهاجمات روس تجدید شد ولی باز کاری از پیش

نبردند، نبرد در نقاط مختلف جبهه بطور خفیف ادامه داشت تا آفتاب غروب کرد، خلاصه تعرضات سه روزه روشهادر اثر حملات متقابل ایرانیان بی نتیجه ماند. چنانکه ناسخ التواریخ اشاره بدان می کند «... دست بجنگ گشادند بسالجمله حرب از طرفین برپای بود تا آفتاب به نشست، سه روز بدینگونه از بامداد تا شامگاه رزم دوام داشت افراد ودواب را بھاك افكندند، اگرچه از هیچ جانب موفقیتی بدست نیامد....»

نبرد جلگه اوچ کلیسا:

عباس میرزا که ایروان را در محاصره داشت با نظر مهدی قلی خان که اکنون روسها پس از عدم موفقیت در نبرد «پنبک» بسمت آذربایجان پیش خواهندرفت موافقت کرد و روز ۱۰ ربیع الاول بسمت جنوب عقب نشینی نمود تا اگر روسها بسمت آذربایجان حرکت کنند از عبورشان ممانعت بعمل آورد لذا شتابان راه «اوچ کلیسا» را پیش گرفت و به اردوگاه ژنرال «سیسیانف» که در منطقه اوچ کلیسا توقف کرده بود حمله ور گردید ولی بآدادن تلفات سنگین ناچار بعقب نشینی شد.

عباس میرزا در آن شب جلسه مشورتی از افسران ارتش خود تشکیل داد که عبارت بودند از افسران ایل شاهسون، طایفه خواهجوند، طایفه عبدالملکی، طایفه دولوقاجار و افسران طایفه افشارخمسه. در این جلسه مشورتی چنین نتیجه گرفته شد:

« چون تردیدی نیست که ارتش تزاری قصد دارد به آذربایجان برود اگر روسها وارد آن خطه شوند تمام شهرها و قصبات آذربایجان

تا قافلانکوه سقوط خواهند کرد . در حال حاضر چون دولت ایران در آذربایجان قوای مجهزی ندارد که بتواند جلوی ارتش تزاری را بگیرد لذا این وظیفه ماست که از ورود قوای روس به آذربایجان ممانعت بعمل آوریم تا قوای امدادی از تهران بما برسند».

عباس میرزا گفت وقتی ما از تهران راه افتادیم قوای ما عبارت بود از بیست و چهار هزار پیاده، شش هزار سوار با پانزده عراده توپ. در پیکارهای اینجا قریب دوهزار سوار ما در نبرد «پنبک» از بین رفت و اکنون سه هزار پیاده و هزار سوار ما با ده عراده توپ مأمور ادامه محاصره ایروان است و در اینجا ما دارای نوزده هزار پیاده، سه هزار سوار و پنج عراده توپ هستیم وعده ای از سربازان ما امروز مقتول و مجروح شدند.

در شب قبل از نبرد آرایش جنگی قوای ایران بدین طریق تنظیم گردید و قرار شد در بامداد روز بعد :

۱- سربازان شاهسون بفرماندهی مصطفی قلی خان شاهسون در جناح راست جبهه .

۲- سربازان طایفه عبدالملکی و طایفه دولو قاجار بفرماندهی داودخان دولر قاجار در جناح چپ.

۳- سربازان طوایف افشار و خواجه وند در قلب سپاه مستقر شوند .

۴- سوارها در عقب جبهه تشکیل قوای احتیاط و ذخیره را بدهند .

الله یار خان افشار خمسه مأمور شد در قلب جبهه با عباس میرزا

همکاری کند .

ارتش روس تحت امر ژنرال « سیمیانوف » فرماندهی قلب
ارتش روس را عهده دار بود . فرماندهی جناح راست قوای تزاری بعهد
ژنرال دالف بود .

نظر باینکه سربازان ایران از آتش توپخانه روسها خیلی در
زحمت بودند لذا فرماندهی قوای ایران توجه زیادی داشت تا توپخانه
روسها را از کار ببندازد .

چهارصد سوار از نیروی ذخیره بفروماندهی جهانشاه افشار که
سوارکار برجسته ای بود بایک عده سرباز پیاده که بر پشت هریک از آن
سوار ها نشاند بودند بحمله پرداختند تا توپهای «دالف» را از کار
بیاندازند . پیاده ها که نزدیک روسها رسیدند خود را از اسب ها پائین
انداخته و به تیراندازی مشغول شدند . سواران دلیر ایرانی توانستند
که هفده توپ روسها را در آن حمله از کار ببندازند . جهانشاه افشار و
و همراهانش نیزه های بلند در دست داشتند بالاخره نیزه جهانشاه افشار
در سینه يك سرباز روسی گیر کرد و او بلافاصله شمشیر کشید و به پیکار
پرداخت و بالاخره دو گلوله روسها به او اصابت کرد يك گلوله پای
راست او را سوراخ کرد و يك گلوله دیگر به اسبش اصابت نمود و اسب
افتاد و جهانشاه مجروح بزیر تنه اسب ماند .

فرمانده قوای روس «دالف» که متوجه این پیش آمد شده بود
فرستاد او را از زیر تنه اسب بیرون بیاورند و نزد او ببرند . ژنرال روس باو
گفت با اینکه دشمن ما هستید و حمله کردید که سربازان ما را بقتل برسانید
من شجاعت شما را تحسین میکنم و دستور میدهم که شما را مورد مدد او

قرار بدهند مشروط بر اینکه بمن قول بدهید که بعد از معالجه دیگر با ما نجنگید. جهان‌شاه افشار جواب داد که شما اگر بدست دشمن خود اسیر شوید می‌توانید يك چنین قولی را بدشمن بدهید که بعد از معالجه دیگر با او نجنگید؟ ژنرال روس گفت جواب شمارا مثل شجاعت شما پسندیدم و از شما قول نمی‌گیرم ولی پای‌راست او قطع شد.

در همان زمان عباس میرزا با قوای متمرکز در قلب جبهه ایرانیان به قلب جبهه نیروی تحت فرماندهی ژنرال «سیسیانف» حمله کرد. مصطفی قلی‌خان فرمانده جناح راست قوای ایران به جناح چپ قوای تزاری تحت فرماندهی ژنرال «موروزف» حمله ور شد. سر بازان شاهسون در حمله خود بحفظ نام نیک و اجتناب از ننگ بیش از چپاول علاقه داشتند هر مرد شاهسون که بمیدان جنگ میرفت میدانست که وی وارث شعائر اجدادی خود میباشد و باید طوری بجنگد که با نام و حیثیت اجدادش مغایرت نداشته باشد. یکی از ابزار دفاعی شاهسونها سپر بود آنها سپرهائی از چوب داشتند که از نجارها می‌خريدند و یا خود می‌ساختند. قوای ایران هم در پشت جبهه تشکیلات زخم‌بندی داده بودند. روسها هم قزاقهای کوبانی را مامور کردند که توپخانه ارتش ایران را از کار بیندازند، قزاقهای روس توانستند قسمتی از مستحفظین توپهای ایران را بقتل برسانند ولی توپخانه ایران موفق به عقب‌نشینی شد و محفوظ ماند.

در جناح راست قوای ایران شاهسونها بدون بیم از مرگ با شمشیر و نیزه با سر بازان ژنرال «موروزف» به پیکار پرداختند و روسها را مجبور به عقب‌نشینی نمودند. آن روز جنگ از بامداد تا بعد از

ظهر طول کشید و ایرانی‌ها برتری داشتند و توانستند مانور خود را در برابر ارتش تزاری تحمل کنند ولی بواسطه بارندگی شدید طرفین دست از پیکار کشیدند.

در آن شب بیست و دوم ربیع الاول سال ۱۲۱۹ هجری قمری سربازان ایرانی به مناسبت رطوبت البسه در زحمت بودند ولی روسها خیمه‌هایی داشتند بنام «یورت» و سربازان آنها در آن یورتها کمال آسایش را داشتند. ایرانیها هم یورت داشتند ولی باخود نیاورده بودند سربازان ایران عده‌ای از درخت‌ها را افکندند و به اردوگاه بردند و آتش افروختند که گرم شوند. در آنشب فرماندهی اردوگاه ایران باعلی قلیخان برادر مصطفی خان بود. هر دو ارتش آن شب مجلس مشاوره تشکیل دادند. «سیسیانوف» وضع پیکار جناح چپ خود را مورد نکوهش قرار داد و گفت اگر امروز باران بکمک ما نمی آمد جناح چپ ما بکلی از بین میرفت. «سیسیانوف» راجع به افسر اسیر ایرانی سؤال کرد که خوب است او را مورد تحقیق قرار دهیم. «دالف» گفت اسم او «افشار» است و من خودم او را مورد تحقیق قرار دادم ولی او اظهار کرد اگر مرا بقتل برسانید چیزی از من نخواهید شنید.

در جلسه شورای جنگی ایرانیان شجاعت سواران عبدالملکی مورد تحسین قرار گرفت و گفتند آن هشتصد نفری که حمله کردند از میدان جنگ مراجعت نکردند و همگی کشته شدند و مارا رو سفید کردند و عده‌ای که در جناح چپ قوای ایران تعدادی از توپهای روسها را از کار انداختند مورد تمجید واقع شدند و در آن جلسه گفته شد که سربازان ایران خوب جنگیدند و نشان دادند که دارای جوهر

مردانگی هستند.

فرمانده ارتش ایران در جلسه مشورتی اظهار کرد که امروز عده‌ای از سربازان دلیر ما کشته شدند و فردا ما با عده کمتری وارد میدان جنگ خواهیم شد. ما امروز توانستیم تعدادی از توپ‌های دشمن را از کار بیندازیم. اگر فردا سربازان ما جان نثاری کنند ما فاتح خواهیم شد و دستور داد به سربازان بگویند هر کس ابراز دلیری نماید پاداش خواهد گرفت و اگر کسی کشته شود باز ماندگانش مستمیری دریافت خواهند نمود.

ولی افسوس که فتحعلیشاه در مورد پرداخت پاداش و هزینه ارتش و جنگ افزای آن لثام داشت و مخصوصاً بعد از اینکه انگلستان پرداخت سالی دویست هزار تومان را بابت تقویت ارتش ایران قطع کرد فتحعلیشاه دیگر چیز قابل توجهی بابت هزینه ارتش و جنگ افزای آن پرداخت نکرد بلکه قبل از آن هم حاضر نبود که هزینه جنگ با روسیه را بپردازد.

هنگامیکه جلسه مشاوره پایان یافت پیکی از راه رسید و گفت از ایروان آمده و نامه‌ای از مهدیقلی خان آورده که محمدخان قوآنلوی قاجار به عباس میرزا اطلاع داده بود که برای مذاکره حاضر است چون از قدرت ارتش دولتی در جنگ با روسها اطلاع حاصل کرده بود.

بامداد روز بیست و دوم ربیع الاول قوای ایران و روس آماده پیکار شدند. فرماندهی جناح راست جبهه قوای تزاری مثل روز گذشته بعهد «دالف» بود. فرماندهی قلب سپاه روس را ژنرال «میسیانوف»

عهده‌دار بود و جناح چپ روسها تحت فرماندهی «موروزف» بود. فرماندهی جناح راست قوای ایران با مصطفی قلی خان و فرماندهی جناح چپ با داودخان دولوی قاجار و قلب سپاه را عباس میرزا اداره میکرد. در آن روز پیکار با حمله قوای روس آغاز گردید. در آن روز در هر دو جبهه سواران را به عقب فرستاده بودند، طرفین نمی‌خواستند در آغاز جنگ سواران خود را دچار خطر ندانند و قصد داشتند هنگامی از آنها استفاده کنند که بتوانند کفه ترازوی جنگ را بنفع خود سنگینی دهند.

در این موقع مصطفی قلی خان سیصد داوطلب از شاهسون‌ها خواست که خود را معرفی کردند و در واقع داوطلبان مرگ بودند آنها مامور از کار انداختن توپهای دشمن و از بین بردن مینهای دشمن شدند که در پناه سپرهای چوبی خود بجلو حرکت میکردند و میدانستند که به سمت مرگ میروند. فرمانده جناح راست قوای ایران تقاضای اعزام عده سوار کرد که عده‌ای از سواران افشار بکمک او فرستاده شد. فرمانده قوای چپ روس مجبور به عقب نشینی گردید سواران افشاری توانستند خود را بعقب جناح چپ روسها برسانند، «سیمیانوف» فرمان عقب نشینی قلب ارتش خود را صادر کرد.

وقتی باران آغاز گردید نه فقط قلب جناح چپ قوای روس عقب نشینی میکرد بلکه جناح راست آنها هم شروع به عقب نشینی نمود. محمدخان قوانلوی قاجار گرچه اقدام برای صلح نموده بود ولی هنوز ایروان را تسلیم نکرده بود.

آن شب در حضور دو فرمانده کل شورای جنگی تشکیل گردید...

در آن روز ایرانیان توانسته بودند که ارتش تزاری را وادار بعقب نشینی نمایند. داودخان دولوی قاجار پیشنهاد کرد که چون سربازان ما امروز خسته نشده اند می توانیم باز بدشمن شبیخون بزنیم و من خود امشب فرماندهی شبیخون را بر عهده میگیرم. نقشه عمل خود را بیان کرد که يك عده سوار با خرد می بریم که بر ترك هريك از آنها يك سرباز پیاده نشسته باشد و مصطفی قلی خان با قوای خود از عقب ما خواهد آمد. فرمانده ارتش ایران با این شبیخون موافقت کرد .

سواران داودخان دولوی قاجار وارد اردوگاه روسها شده بودند و پیاده هائی که بر ترك سواران بودند اند فدم بر زمین گذاشتند و شروع بخرابکاری و آتش زدن خیمه های دشمن نمودند. فرماندهی در گذشته شبیخون را دو نوع میدانستند یکی کامل و دیگری ناقص شبیخون کامل عبارت از آن بود که نیروی مهاجم موفق شود از چهار طرف یا سه طرف به اردوگاه دشمن حمله کند ولی شبیخون ناقص فقط از يك سمت خود را بداخل اردوگاه دشمن برساند .

در هر حال حمله آن شب دولوی قاجار به اردوگاه «سیسیانف» يك شبیخون ناقص بود حمله سواران ایرانی و پیادگان رشته انتظام را در اردوگاه دشمن گسیخت و سربازان آنها را متفرق کرد . پیادگان روسها بدستور «کارناسف» آرایش مربع بوجود آوردند و در اصطلاح نظامی «کاره»^۱ خوانده میشود. کاره عبارت بود از يك آرایش جنگی که سربازان طوری قرار می گرفتند که يك مربع بوجود می آوردند و در آن مربع پشت تمام سربازان بطرف داخل مربع بود و روی آنها به

سوی خارج ، لذا دشمن از هر طرف حمله می کرد با روی سربازان مواجه می شد.

روحیه سربازان ایران در جنگ با قوای تزاری :

نبرد اوج کلیسا در ۲۴ ربیع الاول ۱۲۱۹ پایان یافت و به نفع ارتش ایران تمام شد. قوای روس تحت فرماندهی ژنرال «سیسیانف» عقب نشینی کرد .

در آغاز جنگ ژنرال «سیسیانف» تصور نمی کرد که سربازان ایرانی آنقدر سرسخت و با استقامت باشند. او تصور می نمود که ارتش ایران یکنوع قوای عشایری است بدون انضباط ارتشهای اروپائی و فاقد قدرت پایداری در يك جبهه دائمی ، و سربازان ایرانی می توانند حداکثر دو روز بجنگند و بیش از آن قادر به ادامه جنگ نیستند و متفرق میشوند . اما بعد از آنکه با ایرانیان تصادم نمودند متوجه شدند که ارتش ایران اگر از بابت جنگ افزار به پای ارتشهای اروپائی نمیرسند ولی از لحاظ انضباط و فرماندهی و استقامت فرقی با سربازان اروپائی ندارند. آنها دریافتند که سربازان پیاده نظام ایرانی مانند بهترین سربازان پیاده نظام ارتشهای اروپائی هستند و می توانند سرما و گرما و سختی میدان جنگ را تحمل نمایند و افسران ایرانی هم از لحاظ تحمل شدائد جنگ و سرسختی فرقی با سربازان خود ندارند . این بود که ژنرال «سیسیانف» عقب نشینی کرد تا با نیروی امدادی تقویت شود و بجنگ ادامه دهد.

«جیمز موریه» نویسنده معروف کتاب حاجی بابا در سیاحت نامه اش

نوشته است که سرباز ایرانی یکی از سرسخت‌ترین سربازان جهان است و حتی بدون داشتن جنگ‌افزار کافی باشکم گرسنه می‌جنگد. نمونه این سرسختی سربازان ایران در تاریخ جنگهای این ملت زیاد است، از جمله در همین سنوات که ارتش ایران باروسها می‌جنگید، خاك ایران از طرف دولت عثمانی هم مورد تجاوز واقع شد، فرج‌الله خان افشار (نسقچی باشی) به حکم مرکز بكمك محمدعلی میرزا دولتشاه که در مرز عراق مورد تاخت و تاز بود روانه شد. برسیدن او عثمانی‌ها دچار شکست سختی شده و قوای تحت امر محمدعلی میرزا دولتشاه به موفقیت چشم‌گیری نائل آمد و مسافت زیادی به خاك عثمانی نفوذ کرد و همچنان پیش می‌رفت تا اینکه بموجب امریه احضار شد.

«جیمز موریه» مینویسد: ایرانیان مردم هوشمند و هنرورند و اگر بخودی خود تحرك ندارند ولی در پیروی بك رئیس و فرمانده کار آگاه بهترین وسیله فیروزی می‌توانند بود، هیچ‌مثلی برای کشف این معنی روشن‌تر از واقعه استیلای افغان به آسانی و رانده شدن آنها بتوسط نادرشاه نیست. وقتی حسین پاشاخان سرتیب مراغه‌ای حکایت می‌کرد که در رکاب عباس میرزا در محاصره قلعه امیر آباد زخم گلوله برداشته بودم و در چادر خود به بستر افتاده، نایب السلطنه به اتفاق اطباء فرنگی و ایرانی به سربازهای مجروح سرکشی می‌کرد به چادر من هم آمد و احوال‌پرسی و دلجوئی کرده زخم مرا که در شانه بود اطباء و خودش دیدند و قول دادند علاج بکنند، خود ولیعهد ببالینم نشست سؤال کرد چه می‌خواهی؟ باادب گفتم: سلامتی ولیعهد را او گفت: موقع تعارف و تملق نیست. هزار تومان نقد بمن انعام داد و یکی

از قراعمعتبر را بنان خانه من بخشید. گفتم مرحمت و عنایت شما فوق انتظارم بود ، اگر بجای این دو احسان يك قطعه (مدال نقره) بدهید که در سینه ام بدرخشد به من گوارا تر است. نایب السلطنه برخاست و گفت: اگر زخم تو در پشت نبود مضایقه نمی کردم، خدمت امروزی تو همینقدر جایزه داشت که دادم. (منظور این است که زخم در حال فرار یا عقب نشینی بوده است نه حمله).

سجایای فرماندهی

عامل اصلی پیروزیهای شاه اسماعیل صفوی همان روحیه قوی او بود که باعث پیروزیهایش در تمام جنگها گردید .

امامسجیه فرماندهی يك مرتبه بوجود نمی آید ، بوجود آمدن آن مشروط بر این است که اولاً "سرباز حس کند که فرماندهاش غمخوار اوست و ثانیاً به بیند که فرماندهاش شريك سختیها و محرومیتهای او در میدان جنگ میباشد و ثالثاً بفهمد که فرماندهاش دلیر است و در میدان جنگ از مرگ بیم ندارد. وقتی سجیه فرماندهی در يك فرمانده باشد تمام افسران و سربازان فدائی او می شوند .

نادر در نبرد (کرنال) هندوستان در میدان جنگ شاهکارهای بسیاری از یکی از سواران خود دید که چندتن از سواران هندی را با شمشیر از پای در آورد. نادر بسویش تاخت آورد و از او پرسید:

تو از کدام هنگی؟ نامت چیست و پسر کیستی؟

سرباز بدون آنکه پریشان و هولناك شود پاسخ داد :

شاهنشاه از هنگ یکم گارد شاهی هستم ، نامم شیرافکن پسر

سهراب .

نادر مجدداً پرسید تو در آشوب افغان کجا بودی؟

سرباز جواب داد من بودم اما تو نبودی.

صفات عالیه و برجسته اعلیحضرت رضاشاه کبیر:

ما در عصر خودمان دیدیم که اعلیحضرت رضا شاه کبیر سردار نامی تاریخ ایران هم دارای صفاتی بودند که در جنگها تمام افسران و افراد حس میکردند که ایشان شخصیت دلیری هستند و از مرگ بیم ندارند و شریک سختی‌ها و محرومیت‌های آنها میباشند و به همین جهت همگی فدائی ایشان بودند.

البته این چند سطر بمناسبت سیاق کلام و ارتباط مطلب آمد و الا برای شمردن صفات عالیه رضاشاه کبیر فصل جداگانه‌ای لازم است زیرا در طول تاریخ ایران کمتر فرمانده قوا مثل رضا شاه کبیر دیده شده که نسبت به زیردستان خود توفیق توأم به بیم و امید داشته باشد که هم او را دوست بدارند و هم از ایشان حساب ببرند، بدیهی است که شیر را بچه همی ماند بد و...

روحیه فرماندهان ارتش ایران در جنگ ایران با روسیه :

در جنگ ایران با روسیه در زمان فتحعلیشاه سردارانی شرکت داشتند که باعث افتخار ایران گردیدند. منجمله سردار حسن خان ساری اصلاً مدافع ایروان و برادرش سردار حسین خان ساری اصلاً بودند که در پیکارهای برجسته (کوک‌چای) و (بایزید) رشادت بی‌مانندی ابراز داشتند. هر دو برادر تلفات سنگینی بروسها وارد آوردند که آنها در عهدنامه ترکمان‌چای ماده مخصوصی برای این دو برادر گنجانده و

آنها را از انتقال ثروتشان بایران محروم کردند.

حسن خان سردار از روزیکه جنگ ابروان آغاز گردید يك شب هم راحت نخواستید حتی چند شب تا صبح بیدار ماند. فرمانده کل ارتش روس ژنرال (پاسکویچ) پس از دوازده روز محاصره ابروان اتمام حجتی برای سردار حسن خان فرستاد و تسلیم قوای ابروان را خواستار شد و تهدید کرد اگر تسلیم نشوید و برای دستگیری شما باز مجبور بمصرف کردن مهمات شوم پس از دستگیری همگی شما را برای اعمال شاقه به نقاط دیگر خواهم فرستاد و شخص سردار حسن خان هم مجبور خواهد شد مانند يك سرباز عادی تن بکار اجباری بدهد.

حسن خان سردار پس از دریافت این اتمام حجت به افسران خود گفت اگر شما بخواهید تسلیم شوید مختارید ولی من تسلیم نخواهم شد و آنقدر در این شهر پایداری خواهم کرد تا کشته شوم من از هر خانه ای که ویران شود بخانه دیگری خواهم رفت وقتی يك خانه باقی ماند در آنجا آنقدر می مانم تا خانه بر سرم خراب شود وزیر آوارجان بپارم اما خود را تسلیم نخواهم کرد تا آنکه باز ماندگان من نگویند که ما پدری داشتیم که تسلیم دشمن شد. او فکر میکرد که هر مرد جنگی میتواند خود را بکشتن دهد اما کسی می تواند نزد خود سرافراز باشد که تا آخرین لحظه و نفس پایداری کند.

سردار حسن خان صفاربیک را نزد عباس میرزا به تبریز فرستاد و قوای امدادی خواست چه ابروان در قبال نیروئی که هشت برابر قوای مدافعين بود از پا در می آمد. حسن خان افسران را جمع کرده و به آنها گفت یگانه شانس ما این است که آنقدر پایداری کنیم تا قوای امدادی

بما برسد. اگر قوای امدادی نرسید ما آنقدر پایداری میکنیم تا آخرین نفر به قتل برسیم چون من عقیده دارم ننگین ترین کلام تسلیم است. ولی عباس میرزا در تبریز نبود که پیام حسن خان باو برسد.

عصر روز دهم جنگ «پاسکویچ» دروازه محله آلاچاق را گشود و از آن به بعد توانست توپها و سربازان خود را براحتی وارد شهر کند. ایروان شهری بود کوچک، وسعت آن از دوازده کیلومتر مربع تجاوز نمی کرد. برای چنین شهر کوچکی حمله سی هزار قوای دشمن و بوجود آمدن دو جبهه در داخل شهر واقعه خطیری بود چه مدافعین و مردم شهر راه عقب نشینی نداشتند و بایستی آنقدر مقاومت کنند تا آنکه مهاجمین را از شهر برانند یا آنکه خود بقتل برسند.

وقتی روز دوازدهم جنگ ایروان طلوع کرد شدت تیر اندازی دشمن نشان داد که «پاسکویچ» تصمیم دارد همان روز کار جنگ را خاتمه دهد و مدافعین را از پا درآورد یا آنها را وادار به تسلیم نماید. «پاسکویچ» تصرف ایروان را کلید فتح ایران میدانست و بر اثر سقوط ایروان بود که تبریز سقوط کرد.

در بین مدافعین ایروان افسری بود بنام «حمزه بیک» وقتی متوجه شد که ساعتی دیگر آخرین خانه ویران خواهد شد و ادامه مقاومت غیرممکن خواهد گردید به چند نفر از افسران گفت دیگر نمی توان از این شهر دفاع کرد و کشته شدن ما کوچکترین اثری در حفظ این شهر ندارد و به آمدن نیروی امدادی هم امیدی نیست.

«حمزه بیک» برای اینکه افسران را با تسلیم موافق کند بآنها گفت ما اگر در اینجا کشته شویم نمی توانیم خدمتی به پادشاه بکنیم

ولی اگر زنده بمانیم می‌توانیم باز هم بشاه خدمت کنیم و این شکست را که خوشبختانه ننگین نیست جبران نمائیم. عده‌ای از افسران با این نظریه او موافقت کردند و بنزد «میرزا محمد خان مقصودلو» رفتند و نظریه حمزه بیگ را باو گفتند نامبرده هم موافقت کرد. حتی همان معصوم بیگ هم که سردار حسن خان پیشنهاد کرده بود که باشمشیر و سر نیزه به توپهای «پاسکویچ» حمله‌ور شوند و آنها را از پا در آورند با نظریه حمزه بیگ موافقت کرد. چون فرمانده مدافعین عوض شده بود دیگر سردار حسن خان فرماندهی دفاع را عهده‌دار نبود، افسرانی که با تسلیم موافقت کرده بودند هیچیک از آنها ترسو نبودند اگر آن افسران ترسو بودند تا آن روز وضع ناگوار جنگ را تحمل نمی‌کردند ولی هیچ کس نگفت که بروند و از حسن خان سردار کسب تکلیف نمایند چه میدانستند که جواب سردار منفی است و خواهد گفت آنقدر پایداری کنید تا اینکه گلوله‌های توپ همراه با بقتل برساند.

بالاخره موافقین تسلیم در مرتفع‌ترین قسمت خانه نیمه خرابه‌ای که باقیمانده بود یک پارچه سفید افراشتند و فتی «پاسکویچ» پارچه سفید را دید فرمان توقف تیراندازی توپخانه را صادر کرد.

«میرزا محمد خان مقصودلو» باتفاق دو نفر از خانه‌ای که در آن بود خارج شد و خود را بجائی رساند که میتوانست با حریف صحبت کند و او به افسر روس که زبان ترکی میدانست اطلاع داد که آماده تسلیم هستیم. شرایط ما اینست که آزاد باشیم و بهر جا که بخواهیم برویم و آنچه داریم با خود ببریم. زن‌ها و کودکان و سالخورده‌گان که این شهر را ترك کرده‌اند بتوانند بشهر مراجعت کنند.

شرایط ایرانی‌ها را با اطلاع فرمانده کل (پاسکویچ) رساندند و جواب آوردند که (پاسکویچ) شرط مربوط به مراجعت زن‌ها و کودکان و سالخورده‌گان را می‌پذیرد ولی با آزاد گذاردن افراد پادگان ایروان که هر جا بخواهند بروند موافقت ندارد. «میرزا محمد خان مقصودلو» گفت مگر فرمانده کل شما موافقت نکرد که اگر تسلیم شویم آزادیم تا بهر کجا بخواهیم برویم؟ افسر روسی پاسخ داد موافقت فرمانده کل ما مربوط به روزهای قبل بود که شما در آن وقت پیشنهاد اورا نپذیرفتید و بجنگ ادامه دادید و ما را اینجا متوقف و بادامه جنگ ناچار کردید.

سردار حسن خان قدرت حرکت و تکلم نداشت و افسران هم پیش‌بینی میکردند که حسن خان با تسلیم موافق نیست لذا مذاکره با افسر روسی را راجع به تسلیم به اطلاع او رساندند.

مدافعین ایروان که حاضر به تسلیم شده بودند در صدد برآمدن بدانند که «پاسکویچ» بعد از تسلیم با آنها چگونه رفتار خواهد کرد. «پاسکویچ» جواب داد با افسران و سربازان مطابق مرتبه آنها رفتار خواهد شد و ممکن است آنها را بجای دیگر منتقل کنند و تا خاتمه جنگ به آنها غذا داده میشود و وسایل زندگی بفرخور مرتبه آنها فراهم میکرد.

بدستور «پاسکویچ» مدافعان بایستی هرچه سلاح دارند تحویل بدهند.

حسن خان ساری اصلان^۱ بر اثر سکوت تیراندازی فکر کرد که

۱ - معرفی برادران حسن خان و حسین خان، خان بابا خان سردار یا (محمد

«پاسکویچ» دچار فقدان مهمات شده است اگر هم میخواست از کسی پرسش کند کسی صدای او را نمی شنید چون آن مرد نمی توانست حرف بزند و قادر بر یادزدن هم نبود، (پاسکویچ) طوری بارو حیه حسن خان ساری اصلان آشنا بود که تا پارچه سفید را بالای خانه ها دید به اطرافیان گفت حسن خان کشته شده است اگر اوزنده بود از دشمن درخواست

حسن خان ساری اصلان) برادر کوچکش حسین خان سردار قاجار ابروانی (ساری اصلان) است پدرشان محمدخان قاجار بود.، این دو برادر از سال ۱۲۱۹ تا به ۱۲۴۳ قمری در مقابل سپاهیان روس دلاوریها و پایداریها نموده و از مقام (یوزباشی) گری بمنصب سرداری کل سپاهیان رسیدند، و نامشان در متن معاهده منحوس تر کمنچای قید شده و افتخار ابدی برای ایشان و اسلافشان فراهم آمده است،

هنگام تنظیم عهد نامه تر کمنچای فصلی در خصوص قبول يك مهلت سه ساله برای اتباع طرفین که بتوانند اموال و املاك خود را که در خاک و ملك طرفین داشتند انتقال دهند گنجانده شده بود که موسوم به فصل دوازدهم است. اما چون امپراطور روس از این دوبرادر بعلمت تلفات سختی که برونها وارد آورده بودند بسیار آزرده خاطر و خشمگین شده بود لذا اموال و املاك این دوبرادر را استثنائاً مصادره و ضبط نمودند.

بعلاوه حسن خان سردار در سال ۱۲۳۶ قمری که عثمانیها به مرزهای شمال غربی ایران حمله آورده و میخواستند چهریق را ضمیمه خاک خود کنند بمقابله مأمور شد و شکست سختی به عثمانیها وارد ساخت، غنائم زیاد و اسیران زیاد تر گرفت و چند شهر مرزی شان را بتصرف در آورد و دوسال بعد که عثمانیها با هفتاد هزار سپاه آمده بودند باز شکست شان داد و منجر به عهدنامه ای گردید که میرزا محمد تقی قوام الدوله مأمور بستن آن شد،

تسلیم نمی کرد.

پس از اینکه مدافعین ایروان تسلیم شدند (پاسکویچ) افسری را با چند سرباز فرستاد تا حسن خان را از شهر خارج کنند . وقتی حسن خان ساری اصلان افسر و سربازان تزاری را دید و گوش او شلیک توپهارا نشنید فهمید چه پیش آمده است! خاصه آنکه حمزه و معصوم بیک هم با سربازان تزاری وارد اطاق شدند.

حسن خان را که روی بستری بود و آن بستر روی يك قطعه فرش قرار داشت سربازان روس چهار گوشه فرش را گرفتند و آن مرد را از اطاق خارج نمودند.

سردار جنگی ناتوان که نمی توانست حرف بزند فقط خرخر میکرد و میخواست به حمزه بیک و معصوم بیک بگوید که او را در همان اطاق بقتل برسانند و راضی نشوند که وی دچار ننگ تسلیم شود . حسن خان سردار را با همان وضع از شهر خارج کردند و به اردوگاه (پاسکویچ) منتقل نمودند . وقتی معالجه شد و زبانش برای تکلم باز گردید گفت در آن موقع من از سربازان تزاری و افسران خودمان خواستم که مرا بقتل برسانند که اسیر دشمن نشوم.

پس از خاتمه جنگ در ایروان بدستور (پاسکویچ) افسران اسیر من جمله حسن خان ساری اصلان را به گرجستان فرستادند . چون حسن خان قادر به سوار شدن روی اسب نبود در ارابه نهادند. سربازان اسیر را در ایروان نگاهداشتند. آنگاه (پاسکویچ) موافقت کرد که زنها و کودکان و سالخوردهگان بشهر ایروان که مخروبه شده بود مراجعت کنند .

پاداش امپراطور روس به (پاسکویچ) در نتیجه فتح ایروان اعطاء لقب «کنت ایروان» بود که بزبان روسی (گراف پاسکویچ ایروانسکی) تلفظ میگردید .

ماجرای حسن خان سردار ساری اصلان نمونه‌ای بود از میهن پرستی و شاه‌دوستی و استقلال خواهی و دلیری رزم‌آوران و جنگندگان ایران، بطوریکه در ضمن بررسی طول جنگهای دو مرحله‌ای ایران با روس، سربازان ایران چه سرباز رسمی و چه چریکی همه و همه دلاوریها و رزم‌آزمایی‌های چشم‌گیر و ترساننده‌ای از خود بروز داده‌اند لیکن اشتباهات فرماندهی و نرسیدن قوای امدادی و پول از مرکز و عدم تناسب سلاح مدرن و نیز دخالت سیاست‌های خارجی موجب شکست ایران و تحمیل عهد نامه‌های ننگین گلستان و ترکمنچای گردید و سرزمین‌های زرخیز از دست ما خارج شد.

اشاره به دو معاهده «گلستان» و «ترکمنچای» که نتیجه دو جنگ متناوب بین ایران و روس بوده است

برای اطلاع بیشتر خوانندگان باید گفته شود که «معاهده گلستان» و بعد از آن «معاهده ترکمنچای» اولین و آخرین معاهدات بین دولت ایران و روس نمی باشد، زیرا پیش از سلسله قاجاریه سلاطین ماقبل نیز با دولت روسیه مناسباتی داشته و معاهدات و قراردادهائی بسته بوده اند. مثلاً عهدنامه ای در رشت منعقد شده و تاریخ آن ۸ ژانویه ۱۷۳۲ میلادی مساوی با دهم رجب ۱۱۴۴ هجری قمری است که بین طهماسب قلیخان (نادرشاه بعدی) و دولت روسیه منعقد گردیده است. عهدنامه دیگر در گنجه منعقد شده و تاریخ آن ۱۰ مارس ۱۷۳۵ میلادی مطابق ۴ شوال ۱۱۴۷ هجری قمری است که بین خود نادرشاه (پس از رسیدن به سلطنت) و دولت روسیه بسته شده و مدت اعتبار آن طولانی بوده است.

بعد که سلطنت بقاجاریه میرسد و حملات «آغامحمدخان قاجار»

به گرجستان آغاز می گردد اگرچه بر اثر فوت کاترین امپراتریس روسیه و کشته شدن آغا محمدخان در شوش بلا نتیجه میماند ولی روابط تیره شده ادامه می یابد تا نوبت به جنگ اول بین فتحعلی شاه و دولت روسیه میرسد که موجبات آن از طرف روسها فراهم می گردد، بدین معنی که دولت روسیه مزاحم گرجستان بوده و فتحعلی شاه نیز از آنها دفاع می کرده تا منجر به جنگ رسمی شده و از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ هجری ده سال طول کشیده که جریان آن را در صفحات قبل نوشته ایم و دیگر تجدید نمی کنیم و نتیجه آن «معاهده گلستان» است که «معاهده گلستان» مفصل و دارای چندین فصل است که بین ابوالحسن خان شیرازی نماینده دولت ایران و ژنرال «رتیشچف» نماینده دولت روسیه بتاريخ ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی ۲۹ شوال ۱۲۲۹ هجری قمری در زنا (زیوه) نزدیک گلستان منعقد می شود و از این روی موسوم به «معاهده گلستان» شده است، که البته روسیه بواسطه گرفتاری که با ناپلئون داشته در انعقاد صلح اصرار می ورزیده است.

طبق ماده دوم و سوم آن معاهده سرحدات طرفین بشرح ذیل تعیین شده است:

از کنار رود ارس؛ میگری- شوراگل- خان نشین های قره باغ- گنجه- شکلی- همه شیروان- باکو- طالش- لنکران- دربند- همه داغستان- قبه- سراسر گرجستان- ایمرت- آبخاز- حدود آن- رود کورا و نواحی آن در دست روسیه ماند از طرفی نواحی ایروان- اجمیادزین

(اوج کلیسیا) - سرزمین آن سوی ارس از پل خدا آفرین بدان سوی در دست ایرانیان ماند درواقع طرفین تمام ولایات و اراضی را که در آن تاریخ در تصرف داشتند برای خود نگاهداشتند. ضمناً چون هردو دولت در طالش متصرفاتی داشتند قرار شد بعداً نمایندگانی از دوطرف تعیین و مرزها را معین نمایند. همچنین کشتی‌های تجارتنی روس اجازه یافتند با آزادی در تمام سواحل و بنادر ایران رفت و آمد داشته باشند و دریای خزر فقط بروی ناوهای جنگی دولت روسیه بازماند و طرفین اسرا را مسترد سازند.

بعد از انعقاد این معاهده برای اینکه روابط طرفین مستحکمتر شود با دولت روسیه بآن مقدار که بدست آورده است قناعت ورزد قرار شد نمایندگانی به‌دربار طرفین اعزام گردد. از طرف فتحعلی شاه ابوالحسن‌خان شیرازی بعنوان سفیر کبیر و نماینده فوق‌العاده با هدایائی به‌دربار امپراطور روسیه گسیل شد که عهدنامه را هم با خود برده تسلیم نماید. امپراطور روسیه در ۱۸ محرم ۱۲۳۱ هجری قمری ابوالحسن‌خان را در «سن پترزبورگ» (لنین‌گراد فعلی) بحضور پذیرفت و پذیرائی خوبی از او بعمل آمد، ابوالحسن‌خان موقع ورود به شهر «سن پترزبورگ» پرچم پادشاه خود را باز کرده در دست داشت با خود می‌برد، چند روز بعد هدایائی را که با خود برده بود بشرح ذیل تقدیم نمود:

الف- برای خود امپراطور روسیه:

دوفیل نر و ماده که چتری از زر با خود داشتند - دوازده راس اسب از بهترین نژادها که زین پوش ترمه داشتند - ۱۴ طاقه شال کشمیری

گرانها- سه تسبیح مروارید صد دانه‌ای بدرشتی دانه فندق- يك چارك
(¼ يك من) مروارید قیمتی- دو قطه زمرد بسیار شاداب بوزن يك فروش-
سه قبضه شمشیر گرانها از داریوش و تیمور لنگ و شاه عباس بزرگ-
مومیائی اعلاء- چند سنگ پازهر- جعبه‌هائی با نقاشی اصفهان که در
یکی از آنها ترازوها و مقراض‌های زرین بوده و علامتی بشمار میرفت-
دو قالی ابریشمی كرك بلند خراسانی بسیار اعلاء .

ب- برای امپراتریس الیزابت همسر امپراطور:

شش طاقه شال- شش قطعه قالی- يك تسبیح جواهر.

بعلاوه هدایائی برای مادر امپراطور و سایر بزرگان روسیه برده
بود که بعد از انجام تشریفات تقدیم هدایا ابوالحسن خان يك سال تمام
در دربار روسیه ماند و احترام بسیار دید.

هدایای متقابل امپراطور روسیه و اعزام نماینده مخصوص

به دربار ایران

در این تاریخ ژنرال «یرمولف» که بجای ژنرال «رتیشچف»
فرمانده کل سپاه قفقاز شده بود در ضمن عنوان سفارت کبرای ایران
را نیز یافته و مأمور شده بود که از گرجستان به دربار فتحعلی‌شاه رفته
و آخرین امضاء را در عهدنامه دائمی با ایران بنماید و سرحدات گرجستان
را که در ماده دوم عهدنامه گلستان چند نکته مشكوك داشت معلوم نماید،
وی نیز متقابلاً حامل هدایای گرانهای بسیاری برای شاه ایران بود.
که در تاریخ ۶ رمضان ۱۲۳۲ هجری قمری در سلطانیه بحضور

فتحعلی شاه رسید و هدایا را بشاه داد و سرحدات دو کشور و شرایط اجرای عهدنامه را معین کردند و پس از چندی به گرجستان برگشت در صورتیکه...

از سال ۱۲۳۳ تا ۱۲۴۱ هجری حوادثی چه برای ایران و چه برای روسیه رخ داده که از جمله آنها حدوث جنگ بین دولت ایران و عثمانی و بروز قحط و غلا و مرگ و میر در سر تا سر قفقاز است که از موضوع کتاب ما خارج است و چون در سال ۱۲۴۱ هجری جنگ دوم بین ایران و روس آغاز شده و به تنظیم معاهده «ترکمنچای» یا معاهده منحوس منحر گردیده لذا بعلم حدوث آن می پردازیم:

چرا جنگ دوم بین ایران و روسیه پیش آمد؟

جنگ دوم که در ۱۲۴۱ آغاز و در ۱۲۴۳ هجری پایان یافته و مدت ۲۲ ماه جمعاً طول کشیده علت بوجود آمدن این جنگ را در کتابها چنین نوشته اند:

گذشته از اینکه موضوع مرزهای مختلف فیه در معاهده گلستان مبهم مانده بود، خود عهدنامه گلستان افکار عمومی را نسبت بقاجاریه بدبین کرده و بنفرد ایشان در بین طوایف سرحدی لطمه بزرگی زده بود. عباس میرزا سالهای بعد برای جبران این شکست و امید اصلاح میرزا ابوالحسن خان (معرفی شده در فوق) را از دربار ایران بعنوان سفارت فوق العاده به «سن پترزبورگ» لنین گراد فعلی فرستاد. مأموریت این سفیر در ضمن تقاضای تجدید مرزها از جانب شاه از امپراطور روس این بود که تمام یا

اقلاً قسمتی از ولایات واگذاری را مسترد دارند و در عوض دولت ایران خسارت جنگ را بپردازد.

لرد «کات کارت» سفیر انگلیس مقیم پترزبورگ هم از خواهش ایران در نزد «کنت بسلر» وزیر خارجه روس پشتیبانی می کرد، اما وزارت خارجه روس مداخله دولت خارجی را در مذاکرات بین ایران و روس نپذیرفت و به سفیر اعزامی ایران هم جواب داد که ژنرال «یرملف» مأمور بررسی خطوط مرزی است و تا گزارش وی نرسد، امپراطور پاسخ قطعی بدولت ایران نمیدهد.

«ژنرال یرملف» هم که در ژوئیه ۱۸۱۷ به تهران آمده بود در مذاکره با اولیای دولت اظهار داشت که: چون اکثر سکنه گرجستان مسیحی هستند روسیه نمی تواند از ولایات مزبور چیزی واگذار نماید و داغستان هم برای حفظ گرجستان لازم است. اما از نواحی شیروان و گنجه و طالش ممکن است بعضی قسمتها از طرف امپراطور روسیه به فتحعلی شاه واگذار شود آنهم بشرطی که در موقع جنگ روس با عثمانی دولت ایران با روسیه متحد شود یا لااقل از مساعدت به عثمانی خودداری کند و چند شرط دیگر...

چون تقاضای «یرملف» منافی مصالح ایران بود مذاکرات بجائی نرسید و به او جواب داده شد که برای تعیین حدود به عباس میرزا حکمران آذربایجان مراجعه نماید. در صورتیکه «یرملف» با عباس میرزا میانه خوبی نداشت.

این بود که «یرملف» بعد از ورود به تبریز با عباس میرزا خصومت ورزید و مذاکرات بجائی نرسید، با وجود آنکه وزارت امور خارجه

روسیه به ژنرال مزبور گوشزد کرده بود که مخالفت با عباس میرزا برخلاف میل امپراطور است مع هذا «یرملف» به رویه مخالفت آمیز خود ادامه داده و پیوسته گزارشهای خلاف مبنی بر آنکه عباس میرزا مشغول تهیه قوا و تدابیر مقدمات جنگ با روسیه است و نامبرده در تقویت ارتش قفقاز اصرار می ورزید و جنگ را خیلی نزدیک میدید.

در عین حال اقدامات ژنرال «مدداوف» که از جانب «یرملف» کفالت فرماندهی گرجستان و قوای سرحدی ایران را داشت و کارپردازی ارتش قفقاز هم با او بود، مردی بود طماع برای ضبط املاک خوانین و تصرف دارائی آنها، اهالی را تحت فشار گذاشته بود بطوریکه جمعی از خوانین قره باغ و شیروان و طالش و رؤسای طوایف فراراً از مرز گذشته بدولت ایران پناهنده شده و به دولت ایران متوسل بودند که بلکه آنها را از تحت استیلای کفار نجات بدهد. «مدداوف» علاوه بر این کارها به اراضی متصرفی ایران هم تجاوز می کرد و نقاط شمال غربی دریایچه گوجه و ناحیه اربوان را در معرض تهدید قرار داده بود و دولت ایران نیز متقابلاً اعتراضهایی داشت. گذشت سالها و رفتار مأمورین روس روابط را تیره تر می ساخت. تا اینکه در سال ۱۸۲۶ میلادی شاهزاده «منشیکوف» با هدایائی نزد فتحعلی شاه فرستاده شد که سلطنت امپراطور نیکلای اول را اعلام کند. هنگام ورود وی به تبریز هیجان عمومی برای اعلام جنگ بروسیها تقریباً تکوین یافته بود.

شاهزاده «منشیکوف» به اردوگاه چمن سلطانیه رفت و با فتحعلی شاه ملاقات کرد و هدایائی که آورده بود تسلیم نمود، اما معلوم شد که برای تعیین مرزها اختیاری ندارد و برای رفع اختلافات و اصلاح کار باید

از امپراطور کسب تکلیف و استعجازه نماید. این بود دربار فتحعلی شاه نیز اورا با گرمی نپذیرفت و او رنجیده خاطر و مکدر از سلطانیه برگشت. بعد از این مراجعت بی نتیجه، شکایات متوالی از مسلمانان شمال نواحی ارس میرسید مردم بهیجان می آمدند و مجتهدین عتبات نیز شکایات آنها را (بشرح آتی) نائید می کردند و علاوه بر این نامه موهون و تحقیر آمیزی که از طرف «ژنرال پاسکویچ» به نایب السلطنه رسید ممد ماده عداوت شد، مفاد نامه این بود که «گویا استغاثه و عریضه نگاری گرجیها، سرگرمی روسیه با ترکیه موجب وسوسه شده و شاه را بفکر استرداد ایالات از دست رفته انداخته که بتدارك موجبات آن پرداخته اند با نهایت خلوص و صمیمیت عرض می کنم: مبادرت باین امر مانع و اشکالی ندارد، ممکن است که در ماه اول بهار اقدام کند. اما در اوایل پائیز هنگامی که قله کوهها از برف پوشیده و سرمای سخت در رسد (روسها همیشه از زمستان بهره مند شده اند، هم در جنگ با ناپلئون و هم در جنگ دوم جهانی در اینجا هم سرما را بر خ می کشد. مولف) با قوای نیرومند بیش از حوصله ایران به جانب آذربایجان خواهیم شتافت و بتصرف ایالات شمالی و طهران خواهیم پرداخت، ایران دیگر تخلیه آنها را نخواهد دید و خانواده قاجاریه برای همیشه از سلطنت برکنار خواهد شد، فعلاً استقلال و اقتدار ایران در دست روسیه است، و هر گونه امیدواری بغیر از مساعدت دولت ما نقش بر آب است، تنها حمایت و همراهی روسیه است که میتواند از سلطنت قاجاریه در ایران نگاهداری نماید، در این صورت تردیدی نیست که مخالفت و ناسازگاری با روسیه موجب انقراض و اضمحلال کشور و الاحضرت خواهد بود، تکیه بر مواعید دولت انگلستان

و اعتماد به اقوال ترکها هر دو باعث زیان و خسران ایران است، عجب است اگر تاکنون نتایج تلخ گذشته مشهود خطرات اولیای امور نشده است، انگلستان قدمی برای دفاع ایران در مقابل روسیه بر نمی دارد تنها منظور وی محافظت هندوستان می باشد و بس...»

* * *

این اختلافات و زورگوئیها حتی از طرف سرداران روس ادامه داشت و خود فتحعلی شاه و نایب السلطنه هم با وجود میل به اعاده آبرو و استرداد ولایات از دست رفته از وخامت جنگ بی خبر نبوده و می دانستند که طرف شدن با دولت بزرگی مثل روسیه که اروپا را ترسانده بود و دارای وسایل کافی و افسران عالم و ارتش های تربیت شده و جنگ دیده است با وسایل غیر کافی و ناقص و نداشتن خزانه معمور کار سهلی نیست ولی چه می توانستند بکنند که فشار علمای داخلی و حجج الاسلام مقیم عتبات که بی شناسائی اوضاع جهانی و عدم اطلاع از عالم جنگ روزافزون بود. و دائم شاه و نایب السلطنه را تحت فشار گذاشته بودند که چرا ایستاده نگاه می کنند و عده کثیری مسلمان و شهرهای متعدد اسلام نشین تحت تسلط کفار مورد اهانت و توهین قرار گرفته اند. پس معلوم می شود که ساخت و باختی با دولت روسیه دارند و خود را دست نشانده امپراطور روسیه می دانند در صورتیکه اگر اقدام به جنگ نمایند ما که مراجع تقلید ملت مسلمان هستیم اعلان جهاد خواهیم داد و تمام مسلمانان را بر علیه روسیه بسیج خواهیم کرد.

در قبال آنان هر چه شاه و ولیعهد بآنها پند داده و اوضاع و احوال جنگ را روشن می کردند مع هذا قانع نمی شدند، تا اینکه فتحعلی شاه

ناچار شد جنگ دوم با روسیه را آغاز کند و از حکم جهاد علماء جز این نتیجه بدست نیامد که تعدادی از مردم عادی و از کسبه و بازاری با دست خالی و با نان و پنیری که آذوقه چندروزه آنها را کفایت می کرد حرکت ناقصی کرده و تا تبریز رفتند و از نیمه راه برگشتند.

در صورتیکه در مدت بیست و دو ماهی که جنگ ادامه داشت و مراحل مختلفی را طی می کرد. رشادت عباس میرزا و جان بازی سربازان متهور و کمک های طوایف و خوانین مسلمان گرجستان و شهرهای مجاور و شورش و بلوا در تمام نواحی موجب پیشرفتهای زیادی برای ایران گردیده بود و کار بجائی رسیده بود که ارتش ایران تفلیس را در محاصره داشت ولى در مرحله اخير ژنرال « پاسکویچ » آجودان مخصوص امپراطور با نیروی عظیمی بکمک آمده و عرصه را بر ایرانیان تنگ کرد و پس از بیرون آوردن ایروان و سایر شهرستانها از چنگ ایران (تفصیل آن در صفحات قبل داده شده) بدون آنکه مجال دفاع و خودآرائی به عباس میرزا بدهد به ستونی که تحت فرماندهی «ژنرال اریستوف» بود امر داد از راه جلفا و مرند بجانب تبریز روانه شود. دو روز بعد هم خود باقوای عمده از ایروان بجانب نخجوان عزیمت نمود و به «ژنرال وادبولسکی» دستور داد با ستونی مرکب از سه هزار نفر از اصلاان دوز عبور و از سمت اردبیل پیشروی «ژنرال اریستوف» را تسهیل نماید. در بین راه بوسیله جاسوسان ارمنی مطلع شد که اهالی

تبریز شورش کرده و میرفتاح^۱ عالم‌نما با جمعی باستقبال قوای روس می‌آید، «اریستوف» از شنیدن این خبر تشویق شده و در حرکت تسریع نمود و در دوفرسخی تبریز به میرفتاح و همدستانش برخورد و روز سوم ربیع‌الثانی ۱۱۴۳ هجری قمری وارد تبریز شدند.

«پاسکویچ» خودش نیز عازم تبریز شد، درین راه مرند و تبریز نمایندگان عباس میرزا نزد ژنرال روس آمده تقاضای صلح کردند و جواب رد شنیدند. عباس میرزا از خوی بسلماس آمد و مذاکرات صلح مطرح و گفتگوهای زیادی که بیش از سه ماه طول کشید، به معاهده^۲ تر کمینچای انجامید.

ملاقاتهای مکرر عباس میرزا در دهخوارقان و بالاخره مداخله «سرجان ماکدونالد» سفیر انگلیس در ایران و تهیه پول، طرح قرارداد قطعی تهیه و در قریه تر کمینچای با حضور طرفین، معاهده مزبور در پنجم شعبان ۱۱۴۳ هجری. دهم فوریه ۱۸۲۸ میلادی بامضای نمایندگان رسید. ژنرال پاسکویچ پس از دریافت پنج کروور تومان بابت قسط اول غرامت جنگ امر به عقب نشینی داد و در نتیجه علاوه بر ولایاتی که به موجب معاهده گلستان از ایران منتزع شده بود، کلیه ایالات نخجوان-ایروان-طالش-قره‌باغ-شوره‌گل به روسیه واگذار شد. که با جمع تعداد شهرستانهای مندرج در معاهده گلستان، تعداد و نام کلیه شهرهای از دست

۱- در سال ۱۳۳۰ که روسهای تزاری از ثقه الاسلام شهید تقاضای موافقت داشتند، آن مرحوم قبول نکرده و فرمود مدت هشتاد سال است که میرفتاح خیانت کرده هنوز خانواده او بدنام و مورد لعن و نفرین مردم تبریز هستند و من به چنین ننگی تن در نمی‌دهم.

رفته معلوم می‌شود. ضمناً ده کرورتومان هم بابت خسارت جنگ و آزادی سیرسفاین تجارتی روس در سواحل و بنادر ایران دوباره محرز گردید. و آبهای دریای خزر منحصرأ از آن ناوهای جنگی روس شد و مطابق فصل ۱۵ دولت ایران ملزم بود که از تقصیر اهالی بعضی نقاط آذربایجان که با دشمن مساعدت و همدستی کرده بودند صرف نظر نماید و کنسولگریهای روس در نقاط مختلف ایران برقرار گردد.

این بود نتیجه تلخ دو جنگ با روسیه که شروع جنگ دوم را علمای ایران باعث شده بودند، و راهنمایی‌روسیها را به تبریز باز یکی از همین علماء کرد، چنانکه بعداً نیز باز دستور حمله مردم به سفارت روسیه و کشته شدن «گریباوف» وزیر مختار روس بوسیله مجتهد دیگری بنام میرزا مسیح بود که بحث در این باره از موضوع کتاب ما خارج است. زیرا ما تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران را در مد نظر داریم نه تاریخ سیاسی آن را و اینکه ازدومعهاهده «گلستان» و «ترکمنچای» سخن بمیان آوردیم بجهت ارتباط جنگی آن بوده است

* * *

اوضاع نظامی ایران بعد از معاهده ننگین ترکمنچای

صفحات این کتاب گنجایش آن را ندارد که جزئیات جنگ دوم را که نزدیک به دو سال طول کشید و عاقبت به عقد قرارداد

«ترکمنچای» و از دست رفتن تعدادی از شهرهای ایران منتهی شد در این کتاب بیاوریم، اما بار دیگر نظری را که در صفحات قبل ذکر کرده ایم تجدید می-کنیم که نفر و سرباز ایرانی هیچوقت شکست نخورده بلکه آن فرمانده و مسئول وقت امور است که شکست میخورد و یا موجب شکست افراد می شود، چنانکه در این جنگ دوساله جزئیات آن در تواریخ آمده است و تنقیداتی که مورخین و ناظران نظامی آن زمان به آن جنگ بد فرجام کرده اند نظر ما را بشرح ذیل تائید می کند :

« مملکت ایران بعد از معاهده گلستان، دچار اغتشاشات خارجی و داخلی و اقتصادی و خیم می گردید، موضوع طغیان استقلال طلبان افغان در سرحدات شرقی دولت ایران را مجبور می کرد که ارتش دائمی در سرحد و همچنین در قسمت بلوچستان نگاهدارد، زیرا رؤسای ملی افغان بارو ساری ایلات خراسان دسته بندی داشتند و هر آن يك زحمت فرق العاده برای دربار فتحعلی شاه تولید می کردند بدین واسطه مملکت ایران هنوز از این گرفتاریها خلاص نشده بود که جنگهای دیگر داخلی در سرحدات پیش آمد و این غائله ها خاتمه پیدا ننموده بود که جنگ مهم و معروف ایران و روس شروع گردید ».

«ارتش ایران قبل از آغاز این جنگ عظیم هیچ روی راحتی بخود ندیده و همیشه یا در جنگهای خارجی با (روسها ، ترکمنها ، عربها ، افغانها) مشغول و یا گرفتار طغیانهای طوایف مختلف بوده است لذا ایران برای يك چنین جنگی ارتش تازه نفس و منظم و تعلیم دیده نداشت و دولت هم اقلاً برای حمایت یکی از جبهه های

سوق الجیشی شمالی ایران از برای خود متفق حقیقی تهیه ننموده بود. گذشته از تمام اینها فتحعلی شاه نیز بواسطه عدم اطلاع از سیاست، از تشخیص منافع حقیقی ایران عاجز بود و صلاح خود را تشخیص نمیداد و خست معروفش نیز بیشتر دامنزن این درماندگی نظامی شده بود. متخصصین نظامی علل شکست و عدم بهره‌مندی ارتش ایران را چنین شمرده‌اند: نقصان کادر تعلیم دیده، عدم تشکیلات نظامی و چریکی بودن اکثریت آن، فقدان عمل وحدت فرماندهی، اجرای بی‌ترتیب و درهم فرامین صادره، بی‌اطلاعی از استفاده بموقع از قوای احتیاط، نقصان وسایل ارتباط، فقدان ستاد توانا و عالم بهرموز جنگ، حاکمیت روس‌ها در یای خزر.

بعد از معاهده ترکمنچای دولت ایران گرفتار طغیان‌ها و اغتشاشات داخلی بود و مهمتر از همه قضیه افغانستان را باید شمرد که خود عباس میرزا مشغول تجهیز قوای بیست هزار نفری در خراسان شده بعد فرماندهی آن بعهد محمد میرزا که (محمدشاه) بعدی باشد گذارده شد و جنگ اول هرات را او فرماندهی میکرد. از عملیات جسورانه اردوی ایران که در منطقه (کوسیه) صورت گرفت، فتح قلعه مزبور در سرتاسر افغانستان صدا کرد.

باید گفت وقایع سیاسی و نظامی افغانستان مهمترین مسائل آن روزه ایران محسوب می‌شد، هر چند که این جنگ داخلی بود ولی از لحاظ نظامی و تحریکات سیاست خارجی کمتر از يك محاربه خارجی بشمار نمی‌رفت، اردوی ابوالقاسم قائممقام شخصیت معروف ایران نیز

در این جنگ شرکت داشت که در محاصره هرات اثر بخش شده بود. ارتش ایران در این جنگ با هیجان و ارادت خاصی می جنگید تاریخ مینویسد: «مقاومت افغانها در کنار جوی باریکی اتفاق افتاد ولی سربازان ایران بدون تیراندازی با تفنگهای خود سرودخوان جلورفته با سرنیزه و شمشیر هجوم می کردند، آنهایی که با کمال جدیت مقاومت می کردند بقتل رسیده و یا عقب می نشستند» اما خبر فوت عباس میرزا که در میدان جنگ بتاريخ (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۴۹) منتشر شد فرمانده اردوی شرق (محمد میرزا) برای اشغال مقام پدر و ایعهدی خود مجبور به مراجعت شد و پس از اقداماتی این جنگ با دادن استقلال داخلی بنواحی هرات خاتمه یافت.

بعد از اینکه محمد شاه بتدبیر قائم مقام به سلطنت رسید ولی بعد نسبت به وزیر خود بی انصافی و ظلم کرد ، اما برای ترقی ارتش از انگلستان مستشاران نظامی خواست.

بعد از قائم مقام صدارت ایران بدست حاجی میرزا آقاسی افتاد، پیش آمدهای مهمی رخ داد که تفصیل آنها زیاد است مگر ذکر این نکته که لازم میباشد: مطابق قرار داد اولیه که بعد از جنگ هرات بسته شده بود افغانستان در تحت حمایت ایران بود، لکن تحریکات انگلیسها و خواستن استقلال تمام برای آن محل موجب جنگ دوم ایران و افغان شد که پادشاه ایران در چهاردهم شهر صفر سال ۱۲۵۴ برای جنگ دوم هرات تصمیم قطعی گرفت و فرمان داد که نیروی ایران در بین رود «تجن» و شهر مشهد تمرکز یابد .. در این موقع دولت عثمانی برای

تصرف سواحل شرقی شط العرب دست با اقدام زد ولی دولت ایران به این اقدام اهمیت زیادی نداد بلکه در تمرکز کلیه قوای خود برای جنگ هرات عجله کرد ، تصور دولت ایران این بود که بعد از فیصله یافتن کار افغانستان تجاوزات عثمانیان قابل حل و فصل است ، اما وضع سواحل جنوبی در مقابل مداخلات دولت انگلیس فراموش نشد ، در بندر بوشهر و بندر عباس پادگانهای برقرار بود .

آن هم بدان جهت بود که در آن تاریخ دولت انگلیس نسبت به جنگ ایران با افغان مخالفت داشت ولی دولت روس موافق بود .

در این جنگ سرهنگ عباسقلیخان ایروانی فتح شایانی نموده و افغانها را عقب نشانده و اسیر می گیرد و قلعه «غوریان» را ارتش ایران محاصره می کند . در این جنگ اختلاف نظرهایی که بین حاجی میرزا- آقاسی و وزیر لشکر بوجود آمده در ناسخ التواریخ قابل ملاحظه است . بهر حال با جنگهای مهیب و تخریب دیوارهای قلعه «غوریان» بتصرف ایران درمی آید .

اگر بخواهیم جزئیات این جنگ را بنویسیم خود کتاب مستقلی می خواهد مگر بگوئیم که جنگ با افغانهای سرسخت و استقلال طلب که راهنمایی ها و کمک های فکری و عملی انگلیس ها را در پشت سر داشت از شاهکارهای ارتش ایران است . بعد از آنکه شش ماه این جنگ طول کشید از اول سال ۱۲۵۵ قمری انگلیسها علناً بدولت ایران توصیه کردند که از مسائل افغانستان دست بکشد (جلد دوم تاریخ ناسخ التواریخ) . مشکل کار ارتش ایران اعتماد شاه ایران به «مستر مگنل» وزیر مختار انگلیس و خیانت های پی در پی او بود که دو سه بار به داخل

هرات رفت تا شرایط صلح و تسلیم را بیاورد ولی در عوض به مدافعان هرات پول داد و تحریکشان کرد و آنها را مطمئن نموده که قریباً دولت انگلیس بشما کمک خواهد کرد و در جنوب ایران ارتش پیاده خواهد کرد، عاقبت هم او را از اردوگاه ایرانیان اخراج کردند.

مداخله انگلیس :

خلاصه آنکه ارتش ایران مدت ۹ ماه قلعه هرات را در محاصره داشت و به سه اردوی دیگر متفقین افغانه غلبه کرد، چون تسخیر قلعه هرات نزدیک شد، دولت انگلیس رسماً دخالت نموده، تصرف هرات را بمنزله اعلان جنگ جلوه داد، و ایران را بتصرف جزیره خارك تهدید کرد. عاقبت چون مذاکرات سیاسی نتیجه نداد لهذا در ۱۶ ژوئیه ۱۸۳۸ میلادی يك عده از قوای ساخلوی هندوستان بجزیره «خارك» حمله کرده و آنجا را در تصرف خود نگاهداشت و کشتی های جنگی اش نیز در مقابل بنادر جنوب لنگر انداختند. این خبر فرماندهی ارتش ایران را مضطرب نکرد، چنانکه بعد از آن به حملات مهم دیگر نیز در هرات دست زدند. اما چند روز بعد شورای جنگی در قرارگاه ارتش ایران تشکیل شد، پس از پنج ساعت مذاکره و نطق تاریخی محمدشاه قرار بر این شد که ارتش ایران محاصره هرات را قطع کرده به منطقه خراسان رجعت نموده و باشورشیان افغانه و پشتیبان آنها دولت انگلیس صلح نماید. بالاخره با شورشیان صلح کرده و نیمه استقلالی بمنطقه هرات داده شد. برای دانستن جزئیات کارهای انجام شده در این جنگ و تعداد نیرو و جنگ-افزارهای ایران کتاب خاطرات ژنرال «سیمونیچ» وزیر مختار روسیه تزاری در ایران قابل مطالعه است.

بعد از مرگ محمدشاه ناصرالدینشاه به سلطنت رسید در سه سال اول سلطنت خود با تدابیر میرزا تقی خان امیر کبیر اغتشاشات داخلی و

طغیان‌های ولایات خاصه خراسان را سرکوب کرد. پس از مرگ محمد شاه تشکیلات نظامی ایران عبارت بود از ۲۶ هنگ جمعاً در حدود ده هزار نفر در ایالات و مرکز، قوای احتیاطیکه از هنگهای محلی تشکیل می‌شد در این موقع اسم بی‌مسمی داشت.

لیکن میرزا تقی‌خان امیرکبیر پس از آنکه اندک آرامشی به اوضاع کشور داد در سال ۱۲۶۷ هـ قانون سربازگیری بنیچه را در ۲۹ ماده نوشت و قسمتی از مخارج ارتش را بعهده رعایا گذاشت. از این بیست و نه ماده سه ماده راجع به مستمریات در باره وراث مقتولین و مجروحین و متوفیات بود و سه ماده راجع به جرایم. تشکیلات ارتش ایران ترتیبات فرانسوی و انگلیسی را به کنار گذاشت و کاملاً وضع خاصی بخود گرفت و به (تومان بندی) پرداخت.

از این قرار که ۵۰۰ نفر سرباز را يك هنگ نامیده و تحت اختیار يك سرهنگ قرار می‌دادند از دو هنگ پیاده يك تیپ تشکیل و فرمانده آن سرتیپ می‌شد. و پنج تیپ در تحت فرماندهی يك میر پنج و ده میر پنج در تحت امر يك نفر «امیر تومان» بود یعنی بزرگترین واحد سوق‌الجیش ارتش همان تومان بود، ارتش آن روز دولت که عبارت از صد هزار نفر معین شده بود به دو قسمت منقسم بود یکی را ارتش ترك و دیگری را ارتش اراك مینامیدند...

فرمانده ارتش ترك محمدخان امیر تومان بود ضمناً قورخانه هم تحت ریاست او اداره می‌شد و ارتش اراك با عباسقلی‌خان بیگلر بود. اما افسوس با از بین رفتن امیرکبیر این نقشه و این پایه‌گذاری دوام نکرده و تغییر شکل یافت و از اهمیت افتاد. در صورتیکه این اصول در سال ۱۲۶۷ هـ در آد زمان بهترین طرز سربازگیری و تنظیم ارتش بود.

دوره سلطنت ناصرالدینشاه :

در این دوره که آغاز بیداری ملل و ترقی اروپائیان بود، ایران دوره رکود رami گذراند، جنگ‌هایی که در این زمان اتفاق افتاده: مسئله خیوه و جنگ سرخس است که فرماندهی آن با حسام‌السلطنه معروف می‌باشد که به تسلیم (خان خیوه) و تنظیم قرار دادی بنفع ایران تمام می‌شود.

بعد از چندی جنگ سوم هرات پیش آمد کرد و این در سال ۱۲۶۸ قمری بود که فرماندهی آن نیز با حسام‌السلطنه بود.

بعد از کمی از قرارداد ایران و (خان خیوه) مجدداً مسئله افغانستان اهمیت یافت و مراد از مسئله افغانستان، مجموعه حوادث سیاسی و نظامی بود که از وجود رقابت روس و انگلیس در مرکز آسیا و تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل در فلات هند و هندوکش ناشی گردیده بود، چونکه از آن تاریخ حفظ هندوستان برای انگلستان مسئله حیاتی بود و می‌بایست با تشکیل دولت‌های نیمه مستقل بین انگلستان و روسیه فاصله‌هایی به وجود آید.

اگر خلاصه بنویسیم باید بگوئیم که جنگ اول هرات مقدمه استقلال افغانستان بود و جنگ دوم تصدیق استقلال افغانه غربی و جنگ سوم بکلی از دست رفتن آن ولایت بود که بضرر ایران تمام شد. در جنگ سوم با افغانستان که با فرماندهی حسام‌السلطنه صورت گرفت موفقیت با ایران بود زیرا در آن سال ارتش بنیچه نتیجه‌گیری صحیحی بعمل آمده بود. تعداد ارتش تحت‌السلطه ایران به ۲۹۰۰۰

نفر سرباز پیاده و ۱۵۰۰۰ سوار و ۶۳ عراده توپ بود. در اوایل سال ۱۲۷۱ ارتش ایران به ۵۰۰۰۰ نفر رسید.

برای جنگ سوم در ۱۵ ذیقعدة ۱۲۷۲ اعلان بسیج عمومی داده شد.

در جنگ سوم با افغانستان هرات بدست نیروی ایران افتاد و قندهار مورد تهدید قرار گرفت باز «دأخله سیاسی و نظامی دولت انگلیس مثل دفعه اول آغاز شد، زیرا آن دولت تصرف هرات و کلیه نواحی غربی افغانستان را از طرف دولت ایران برای سیاست دفاع هندوستان و مستملکات شرقی خود مفسر می‌دید این بود که علاوه بر کمک مالی و نظامی به دوست محمدخان به جنوب ایران حمله کرد و عاقبت کار بجائی رسید که ارتش ایران در سه جبهه (خوزستان، فارس، افغانستان) درگیر شد تا اینکه معاهده صلحی که بضرر ایران بود بین ایران و انگلیس و افغانستان درپاریس منعقد شد و بموجب این معاهده دولت ایران استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و انگلیسها از جنوب ایران رفع زحمت کردند.

جنگ مرو :

در این دوره یکی از گرفتاریهای ارتش ایران جنگ «مرو» بود که از نبردهای سرحدی شروع شد و به نبرد بزرگ «مرو» انجامید. جنگ بزرگ از این جهت گفتیم که مسئله ترکمنها و کلیه تورانیان و نزاع خبوه از برای ایران مهمتر از رقابت روس و انگلیس بوده و اهمیت آن بمراتب خطرناکتر از جنگهای ایران و روس بوده است.

بعد از این جنگ دیگر دولت ایران به تمشیت امور داخلی می - پرداخت و سعی می کرد ارتش ایران را از تعلیمات ارتش های اروپائی بهره مند گرداند . و از این روی در دوره های آخر سلطنت ناصرالدین شاه به جلب مستشاران خارجی^۱ اطریشی و تشکیل تیپ مختلط قزاق اقدام شده است که برای این قبیل امور فصل جداگانه ای داریم که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

بعد از مرگ ناصرالدین شاه :

سلطنت کوتاه مظفرالدین شاه و سپس جانشین او محمدعلی شاه و پسر او احمد شاه با دوران مشروطیت مصادف شده اند که ملت ایران خواهان رژیم جدید است و مدتی بی تکلیفی و هرج و مرج ، تا اینکه ناگهان مرد بزرگ آریائی نژاد واقعی بنام رضاشاه پهلوی ملقب به کبیر قدم بعرصه وجود می گذارد که ارتش ایران جان تازه ای می گیرد و به آبرو و حیثیت و ارزش امروزی خود نائل می گردد .

۱- تشکیلات نظامی ایران بموجب قانون (۱۴ برج جوزا ۱۲۹۶ هـ) اینطور بود که طبق بنیچه ، هر ایرانی از ۲۱ سالگی مکلف بخدمت سربازی می شد، اما در عمل از نظر صرفه جوئی و نبودن کادر کافی افسر و گروهبان برای تعلیم و تربیت سربازان و موجود نبودن پول در خزانه هر سال نصف مشمولین بنیچه احضار می گردید یعنی ۴۵۰۰۰ نفر . مدت خدمت تحت السلاح سه سال و بعد از مراجعت به ولایت دو سال نیز احتیاط محسوب شده و بقیه را تا ۴۲ سالگی ذخیره بشمار می رفتند و از ۵۰ بعد نیز متقاعد بودند . مستشاران اطریشی به ارتش چریکی ایران یعنی ایالات و عشایر دست نزدند و آنها بهمان وضع خود باقی بودند تا در صورت لزوم احضار شوند.

مربیان اروپائی برای ایجاد ارتش جدید ایران و سابقه تاریخی آن :

اولین مرتبه‌ای که هیئت‌ای از اروپا برای بوجود آوردن يك ارتش جدید به ایران آمد در قرن پانزدهم میلادی در زمان «اوزون حسن» پادشاه سلسله «آق قوینلو» بود که در آذربایجان و کردستان سلطنت می‌کرد .

اعضاء هیئت نامبرده اهل جمهوری «ونیز» و عبارت بودند از يك فرمانده به نام «ژوزافا باربادو» و بیست افسر و دویست متخصص توپ و شمشال سازی ، این هیئت در سال ۱۴۷۰ میلادی مطابق ۸۷۵ هجری قمری وارد تبریز گردیدند و در آنجا کارخانه توپ و شمشال سازی به وجود آوردند، پس از یکسال فرمانده آن هیئت با عده‌ای از آموزندگان «ونیزی» بکشور خود مراجعت کردند و بقیه مدت هفت سال تا زمان مرگ «اوزون حسن» در ایران باقی بودند.

بعد از آن در زمان شاه عباس کبیر از آموزگاران خارجی استفاده شده است زیرا شاه عباس که قصد داشت امپراطوری باستانی ایران را تجدید کند به ارتش تعلیم دیده و مجهز نیازمند بود باین جهت ارتش نامنظم آن روزی را منحل کرده و ارتش نوینی با کمک آموزگاران انگلیسی ترتیب داد و کارخانه‌ای در اصفهان درست کرده بود که توپ تهیه مینمود . در سال ۱۵۹۷ میلادی دونفر انگلیسی بنام «آنتونی و روبرت شرلی» با ۴۶ نفر سوار به دربار ایران آمدند شاه عباس آنان را بانگرمی پذیرفت و از آنها استفاده علمی نمود، خود «شرلی آنتونی» مدتی در ایران ماند و در ارتش ایران مصدر خدمات مهمی شد .

ورود اولین سفیر فرانسه به ایران از طرف ناپلئون :

ناپلئون اول امپراطور فرانسه سفیری بنام «ژوبر» در سال ۱۸۵۰ میلادی به ایران فرستاد، تا مبرده با گرفتاری و مشکلات زیادی توانست از خاک عثمانی عبور کرده و وارد ایران شود. در آن زمان ستاره اقبال ناپلئون اوج می‌گرفت، «ژوبر» پس از آمدن به ایران اظهار کرد که اگر ایران با فرانسه متحد شود در آینده از هیچ دولتی بیم نخواهد داشت. فتح‌علی شاه «ژوبر» را پذیرفت و توسط صدر اعظم خود باو پیغام داد که ایران از لحاظ سرباز نقصان ندارد اما از دوحیث در مضیقه است: یکی پول و دیگری اسلحه اگر ناپلئون می‌خواهد با ایران متحد شود باید پول و اسلحه بدهد. «ژوبر» پاسخ داد که در فرانسه همگی پادشاه ایران را غنی میدانند و راجع به اسلحه می‌توانم از طرف امپراطور فرانسه قول بدهم که اسلحه بدولت ایران داده خواهد شد و يك عده آموزگار نظامی هم به ایران خواهد فرستاد که ارتش ایران را تعلیم بدهند و بشکل يك ارتش جدید در آورند. «ژوبر» نیز گفت امپراطور

فرانسه در نظر دارد ارتش خود را از طریق ایران بگذرانند و به هندوستان برود و کاری را که اسکندر - محمود غزنوی و نادر شاه افشار کردند تجدید نماید، ارتش فرانسه برای رفتن به هندوستان احتیاج به خواروبار و وسائل نقلیه دارد که ایران در اختیارش بگذارد. بدیهی است که انگلستان پس از اطلاع از اردو کشی ناپلئون بسمت هندوستان در سواحل جنوبی ایران نیرو پیاده میکرد.

ناپلئون اول برای اتحاد نظامی با ایران بحدی اهمیت قائل بود و اصرار داشت که بعد از مراجعت «ژوبر» تا ورود هیئت نظامی «گاردان» چهار نماینده دیپلماسی به ایران فرستاد که همگی مأمور بودند ایران را با فرانسه متحد کنند تا در موقع رفتن به هندوستان از ارتش منظم ایران استفاده نمایند.

هیئت نظامی فرانسه بسرپرستی ژنرال «گاردان» :

ناپلئون امپراتور فرانسه برای تربیت افسران و سربازان ایرانی افسران لایقی را بریاست ژنرال «گاردان» به ایران فرستاد. «ژنرال گاردان» آجودان امپراتور فرانسه و از امراء برجسته ارتش فرانسه بود و با او چند سرهنگ لایق به اسامی زیر به ایران آمدند:

«ژوانون»، «روسو»، «لامی»، «لابار»، «فابویه» جمعا هفتاد

مربی نظامی فرانسوی وارد ایران شدند و شروع بکار کردند.

لباس متحدالشکلی که مریبان نظامی فرانسوی برای سربازان ایرانی در نظر گرفتند مخلوطی بود از لباس ایرانی و فرانسوی. تا آن زمان سربازان ایرانی لباسهای بلندی می پوشیدند، فرانسویها

لباده‌های آنها را تغییر داده و بجای آن نیم تنه به آنها پوشاندند ولی کلاه و شلوار ایرانی را حفظ کردند . سربازان ایرانی شلواری فراخ و راحت می‌پوشیدند که قسمت پائین آن تنگ بود و میچ پارا میگرفت و ساقه جوراب آنرا می‌پوشاند . سربازان ایرانی در فصل تابستان گیوه‌های ضخیم به پا میکردند فرانسویها بجای گیوه پوتین را معمول کردند.

در بین هفتاد مربی نظامی فرانسوی که وارد ایران شدند چند نفرشان تفنگساز و توپ‌ساز بودند. یکی از تفنگسازان بنام «ژیلبرت» هنگام توقف در ایران بفکر افتاد برای تفنگهای سرپر ایرانی بجای آنکه نخست باروت را در لوله تفنگ بریزند و بعد گلوله سربی را در داخل لوله تفنگ کنند بهتر دانست که باروت و سرب و چاشنی را در محفظه‌ای قرار دهند و آنرا داخل تفنگ کنند . این فکر اساس اختراع فشنگ شد و «ژیلبرت» اولین فشنگ را ساخت که تفنگها ته‌پرشوند .

افسران فرانسوی در مدتی که در ایران بودند در اصفهان يك کارخانه توپ ریزی بوجود آوردند و علت اینکه اصفهان را برای مرکز توپ سازی در نظر گرفتند این بود که در آنجا افراد صنعتگر بیش از شهرهای دیگر ایران وجود داشت و فرانسویها از صنعتگران اصفهان برای ساختن تفنگ و توپ استفاده میکردند و آن اسلحه مورد استفاده ارتش قرار میگرفت .

در بین افسران فرانسوی «فابویه» زمین‌شناس بود و او در منطقه سلطان آباد يك معدن آهن کشف کرد و بوسیله ژنرال «گاردان» به فتحعلیشاه پیشنهاد نمود که آن معدن مورد استخراج قرار گیرد و سنگ

آهن آن ذوب گردد، تا آن زمان از آهن و پولادی که از هندوستان وارد ایران میشد استفاده میگردید.

ژنرال «گاردان» میگفت روزی که برای کسب اجازه مرخصی و حرکت بسوی ایران حضور ناپلئون رفتیم او بما گفت: ایرانیان شجاع هستند اما علم نظامی ندارند و اگر دارای این علم شوند ارزش جنگی ارتش ایران از ارزش جنگی ارتش فرانسه هم بیشتر خواهد شد. «گاردان» در گزارشی که از ایران برای ناپلئون نوشته چنین گفته است:

«سرباز ایرانی صبور و قانع و پیوسته خوش خلق و دلیر است و يك سرباز نمونه میباشد».

«گاردان» و همکارانش ارتش عقب مانده ایران را که يك ارتش قرون وسطائی بود در مدتی کم مبدل به يك ارتش جدید و تعلیم یافته کردند. روزی که «گاردان» و همکارانش از ایران مراجعت میکردند ارتش ایران می توانست با ارتشهای اروپائی برابری نماید.

هیئت مربیان نظامی فرانسه برای تربیت ارتش ایران در دوره فتحعلیشاه زحمت کشیدند و تا روزی که ناپلئون با تزار روسیه در «تیلسیت» صلح نکرده بود با جدیت کار میکردند.

ضمن تعلیم سربازان ایرانی ژنرال «گاردان» بهداری و طریقه زخم بندی را برای ارتش ایران نیز بوجود آورد.

ژنرال «گاردان» پس از ورود به ایران ضمن کارهای مربوطه به ایجاد ارتش جدید ایران مأموریت اصلی خود را هم فراموش نکرده بود چه ناپلئون او را به ایران فرستاده بود تا راه عبور ارتش فرانسه را بسوی

هندوستان نیز مورد معاینه قرار دهد و در آن راه مراکز خواربار و علیق بوجود آورد.

چون ناپلئون لشکر کشی به هندوستان را از طریق افغانستان بمناسبت نزدیکی راه سهلتر تصور میکرد لذا ژنرال «گاردان» مأمور بود در خصوص افغانستان هم مشغول تحقیق شود. اما بعد از کسب اطلاعات راجع به وضع جغرافیائی و سیاسی افغانستان به ناپلئون نوشت که عبور ارتش فرانسه از افغانستان بسوی هندوستان قابل اجراء نیست و ارتش فرانسه باید از راه ایران به هندوستان برود. «گاردان» بخراسان مسافرت کرد و مناطقی از ایران را که مجاور هندوستان بودند از نظر گذراند و متوجه شد که بوجود آوردن مراکز خواربار در آن مناطق زیاد اشکالی ندارد ولی مسئله تأمین آب تولید اشکال میکند لذا بایستی واحدهای ارتشی فرانسه بتدریج از جادههای خراسان عبور کنند و بطرف جنوب بروند تا اینکه آب بواحدها برسد و «گاردان» نیز گزارش داد بعد از اینکه ارتش فرانسه از خراسان گذشت در جنوب افغانستان برای حرکت بسوی هندوستان متمرکز خواهد گردید و آنگاه از راهی خواهد رفت که محمود غزنوی، تیمور لنگ و نادر شاه از آن راه به هندوستان رفتند زیرا راه دیگری وجود ندارد و آنرا از تنگه ای موسوم به «خیبر» میگذرد ولی در هیچ دوره ای شنیده نشده است که در آن تنگه جلوی ارتشهایی که به هندوستان میرفتند گرفته باشند. اما در مورد عبور ارتش فرانسه اینطور نیست انگلستان بطور حتم از ورود ارتش فرانسه اطلاع حاصل خواهد کرد و در صدد برخواهد آمد که تنگه «خیبر» را اشغال کند و ارتش

فرانسه در آن جنگ باید فاتح شود و گرنه نخواهد توانست وارد هندوستان گردد. در هر حال گزارشهای «گاردان» و مشکلات دیگر امپراطور فرانسه را از لشکرکشی به هندوستان منصرف کرد و افسران فرانسوی را از ایران احضار نمود.

آموزگاران نظامی انگلیس در ارتش ایران:

پس از رفتن آموزگاران فرانسوی از ایران هیئت آموزگاران انگلیسی که نزدیک به صد نفر بودند در ماه ژویه ۱۸۱۰ میلادی (مطابق ۱۲۳۰ هجری قمری) به اتفاق سفیر کبیر انگلیس «سر-گور-اوزلی» برای تعلیم ارتش ایران باکشی بسمت ایران حرکت کردند. در راس آن هیئت دو سرهنگ انگلیسی یکی بنام «دارسی» متخصص پیاده و سوارنظام و دیگری بنام سرهنگ «استین» متخصص توپخانه قرار داشتند و در بمبئی هم یک سرگرد انگلیسی بنام «کریستین» متخصص پیاده نظام بآنها ملحق شد. آموزگاران نظامی انگلیس که در ارتش ایران شروع به تعلیم کردند در صدد برآمدند که ارتش ایران را بسبب ارتش انگلیس تربیت نمایند و بجای نیم چکمه که گران تمام میشد گفتند سربازان ایرانی کفش بپوشند و بساق پای خود مچ پیچ به بندند و روی شانه های خود زره نصب کنند که ضربت شمشیر سوارهای دشمن شانه آنها را قطع نکند. اصطلاحات و درجات انگلیسی را جانشین اصطلاحات و درجات فرانسوی نمودند.

افسران آموزگار انگلیسی در جنگ بین ایران و روسیه نیز شرکت کردند و به میدان جنگ هم رفتند.

افسران انگلیسی پس از مطالعه ارتش ایران گفتند: توپخانه ایران خیلی ضعیف است و باید کارخانه‌های توپ‌سازی بوجود بیاید که انواع توپ‌ها را در آن کارخانه‌ها بسازند. چون احداث آن کارخانه‌ها و ساختن توپ‌های زیاد مستلزم هزینه بود فتح‌علی‌شاه نپذیرفت. چندی بعد معلمین انگلیسی که دیدند توقفشان در ایران بی‌ثمر است ایران را ترك کردند،

ضمناً سفیر انگلیسی در ایران درصدد برآمد که بین فتح‌علی‌شاه و تزار روس واسطه شده و صلح برقرار کند چه انگلیسها از پیشرفت روسها درخاک ایران و نزدیک شدنشان به هندوستان نگران بودند.

استخدام افسران اطریشی برای تعلیم ارتش ایران:

در سال ۱۲۹۵ هجری قمری که ناصرالدین‌شاه برای بار دوم به اروپا مسافرت کرد یکی از همراهانش حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار وزیر جنگ بود. در این سفر میرزا حسین‌خان سپهسالار ده نفر افسر از اطریش برای مدت سه سال استخدام کرد.

يك سرهنگ بنام «واگنر»، يك سرگرد، سه سروان و پنج ستوان. این افسران در بهمن ۱۲۹۶ هجری قمری وارد تهران شده و مشغول کار شدند. مستشاران مزبور در سال ۱۲۹۶ ه اولین دفعه وزارت جنگ را تشکیل و مقام ارکان حربی را جزو آن وزارت‌خانه ساختند، در نتیجه مدرسه نظام که از دوره امیر کبیر شعبه‌ای از دارالفنون و بطور متروك مانده بود مجدداً بکار افتاد.

تاسیس تیپ قزاقخانه بوسیله افسران روسی

در سال ۱۲۹۵ هجری قمری هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا و عبور از روسیه وضع سوار نظام قزاق روس مخصوصاً لباس آنها (به نام چر کسی) خیلی مطبوع طبع او قرار گرفت و اراده کرد يك قسمت از سواره نظام ایران را بوضع قزاق روسی ترتیب و تشکیل نماید و از امپراطور روس تقاضا کرد برای این منظور افسران مربی به ایران بفرستند. در سال ۱۲۹۶ روسها پذیرفتند و قراردادی بستند و موضع عملی گردید. از طرف دولت روس سرهنگی ورزیده و جنگیده به نام (دمانتوویچ)^۱ را تعیین کردند که به اتفاق دو سروان سواره نظام و پنج گروهبان روسی برای این منظور به ایران حرکت کنند.

دولت ایران سوارهای مهاجری را که بعد از جنگ با روسیه حاضر نشده بودند زیر پرچم روس قرار گیرند و میل داشتند به پادشاه و وطن خود خدمت کنند و به ایران آمده بودند برای تشکیل قزاقخانه ایران به سرهنگ روس سپردند. مربیان روس هم تدریجاً از آنها نخست يك (هنگ) سوار و تدریجاً چهار هنگ سوار تشکیل دادند که يك هنگ آن (فوج گارد) نامیده می شد و جمعاً بریگاد (تیپ) نامیده شدند. از افراد پیاده هم يك هنگ تشکیل دادند. فرماندهان روس هر سه سال يك مرتبه تعویض می شدند و جانشین های آنها این تیپ را تکمیل میکردند: دسته موزيك - بیمارستان - سربازخانه - اصطبل - آشپزخانه و غیره - سپس دو آتشبار توپخانه و هشت قبضه مسلسل نیز به آن تیپ علاو کردند. مهاجرینی که قزاقخانه را تشکیل میدادند نسبت به تشکیلات خود متعصب بودند. آنها در اغلب جنگها شرکت کرده بودند و از هر حیث مرتب و دارای انضباط بودند.

و خود را بیستر سرباز پادشاه میدانستند و اشخاص غیر مهاجر را «متفرقه» می نامیدند. یکی از سرهنگ‌های روسی فرمانده تیپ که شخصی روشن فکر بود برای فرزندان افسران قزاقخانه يك دبستان و دبیرستان تشکیل داد که از آنجا هم محصلین با سمت افسری داخل تیپ قزاق می شدند. در ایام تابستان این تیپ قزاق اردوئی در قصر قاجار زیر چادرها تشکیل میدادند و در آنجا به تیراندازی و عملیات صحرائی می پرداختند. موقعیکه اشرار کمونیست از گیلان به طرف تهران می آمدند و قوای انگلیس را هم شکست داده بودند این قزاقخانه بر حسب امر دولت برای جلوگیری از آن اشرار مامور گردید که توانست پیشروی آنها را بسمت تهران متوقف کرده و شکست سختی به آنها وارد آوردند و این شکست را اعلی حضرت رضا شاه کبیر با درجه میر پنجی به آنها وارد ساخت. افسران تزاری مدت چهل سال قزاقخانه را اداره میکردند بعد از انقلاب روسیه آنها از ایران رفتند و رضا شاه کبیر از قزاق- ژاندارم و بریگاد مرکزی يك ارتش واحد ملی تشکیل دادند.

تشکیل ژاندارمری بوسیله افسران سوئدی:

در سال ۱۹۱۱ میلادی دولت ایران در نظر گرفت بجای «قره سورانها» برای حفظ راهها تشکیل ژاندارمری مرتبی بدهد. برای این منظور از دولت سوئد عده ای افسر استخدام کرد. هیئت افسران سوئدی بریاست سرهنگ (یا المارسون) به ایران آمده و به تشکیل ژاندارمری پرداختند.

دیویزیون قزاق و پلیس جنوب :

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین روسیه تزاری و انگلستان که منجر به تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ گردید روسها در شمال ایران تیپ قزاق را بیک لشکر (دیویزیون) توسعه دادند. و انگلیسها در جنوب بریاست ژنرال (سایکس) تشکیلاتی بنام پلیس جنوب بوجود آوردند که آنان را تفنگداران جنوب ایران نامیدند که به زبان انگلیسی (South Persian Riflers) بود که باختصار (اسپار) میگفتند.

ولی دولت ایران حاضر نشد این دو تشکیلات خودسرانه را برسمیت بشناسد. تمام این تشکیلات و تشکیلات ژاندارمری، با زمامداری اعلیحضرت رضا شاه کبیر منحل و ارتش واحدی بنام ارتش ایران تشکیل دادند که بوسیله افسران ایرانی اداره میشد. برای این تنظیمات و تقسیمات و دقت و مراقبت و استفاده کامل از آنها برای امنیت داخله کشور کتاب جداگانه‌ای لازم است و برای اینکه نمونه‌ای از نتایج بنیان‌گذاری صحیح بنظر خوانندگان برسد. فرمان شاهنشاه آریامهر را که بمناسبت روز ارتش صادر فرموده‌اند در صفحه بعد عیناً خواهیم آورد....

ناگفته نمی‌گذاریم که از علائم اساس استواری که سردودمان شاهنشاهی پهلوی برای ارتش ایران گذارده و آن را به ثمر رسانیده بود یکی این بود که با وجود بودن سپاهیان سه دولت خارجی (روس - انگلیس - آمریکا) در داخل ایران و مداخلات آنها در کلیه شئون، در تمام آن مدت چند سال وزارت جنگ تاسیسی رضا شاه کبیر موجودیت

خود را حفظ کرد و حتی در امور امنیتی داخله نیز سودمند واقع شد از قبیل خواباندن اغتشاشات فارس و عشایر قشقائی و بویر احمدی و نهضت قلابی جنوب و از بین بردن حزب توده که خود مشکل بزرگی شده بود و مهمتراز آنها جنگیدن با قوای دمکراتهای آذربایجان و راندن و تار و مار کردن نیروی مؤثری که آنان در مدت یکسال با پشتیبانی بیگانگان فراهم آورده بودند و اعاده سر به تن یعنی پس گرفتن استان بزرگ و تاریخی و نامی آذربایجان به راهنمایی اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر والحاق آن شاخه بزرگ به تنه درخت برومند وجود ایران . اگر به ارزش این جنگ آخری رسیدگی و قضاوت شود بدان میماند که دولت در (پس گرفتن آذربایجان) ایران بایک دولت معظم خارجی جنگیده و آن را شکست داده است^۱ .

«فرمان شاهنشاه آریامهر بمناسبت روز ارتش»

شاهنشاه آریامهر بمناسبت روز ارتش فرمانی باین شرح صادر

فرمودند :

«بیست و ششم آبانماه روزیست که بفرمان پدر تاجدارمان ارتش نوین ایران پی‌ریزی گردید و بدین سبب هر سال یادبود این روز فرخنده و خجسته را گرامی میداریم .

خرسندیم که افسران، درجه‌داران و سربازان ما همواره دلبستگی خود را به حیثیت و سربلندی ارتش شاهنشاهی نشان داده و ثابت نموده‌اند که آماده جانبازی و فداکاری در راه سوگند و پیمان خود میباشند.

بموجب این فرمان درود بی‌پایان خود و ارتش شاهنشاهی را به روان تابناک پدر بزرگوارمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر فرستاده و با خوشوقتی می‌بینیم که ارتش شاهنشاهی ایران با تصمیم قاطع و سرعت مدارج ترقی را می‌پیماید.

برای همه افسران ، درجه‌داران ، سربازان و کارمندان ارتش

شاهنشاهی سلامتی و موفقیت از درگاه خداوند مسئلت نموده و امید است با فداکاری بیش از پیش خود را شایسته اعتماد و محبت نشان دهند. »

روز ۲۶ آبان روز بنیانگذاری ارتش نوین شاهنشاهی ایران میباشد. در چنین روزی بود که اساس ارتش نوین شاهنشاهی پی‌ریزی گردید و فرمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر با ترکیب قوای پراکنده و دیویزیون قزاق، ژاندارمری و بریگاد مرکزی نیروئی بنام ارتش بوجود آمد و این روز سرآغاز پیشرفت‌های ارتش شاهنشاهی ایران در دوره شکوهمند پهلوی ثبت گردید. درجات سابق از قبیل سردار، امیر تومان میرپنج را لغو و بجای آنها درجات سرتیپ، سرلشگر و سپهبد برقرار فرمودند که اخیراً هم درجه ارتشبدی بآن اضافه شده است.

افسران بیگانه را برکنار و فرماندهی یکانهای ارتشی را بدست افسران ایرانی سپردند و با صدور فرمان نظام وظیفه همگانی ارتش ملی را پی‌ریزی و از این راه درس فداکاری و دلبستگی به میهن را به جوانان آموختند و با همین ارتش امنیت را در سراسر کشور برقرار نمودند.

ارتشی که بدست توانای اعلیحضرت رضا شاه کبیر بوجود آمد اینک با فرماندهی و رهبری خردمندانه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران چه از نظر آموزش دانشهای نظامی و چه از نظر آمادگی رزمی، چه از لحاظ تکمیل سلاح هواپیماها و ناوهای جنگی و سایر جنگ افزارهای مدرن با ارتشهای کشورهای مترقی برابری می‌نماید.

فرمایشات شاهنشاه آریامهر در دانشگاه پدافند ملی

عصر روز سه‌شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۰ شاهنشاه آریامهر طی سخنانی در مراسم آئین جشن پایان تحصیلی دوره دوم دانشکده ستاد نیروهای مسلح و دوره سوم مدیریت و امنیت ملی پدافند ملی در دانشگاه بیان فرمودند:

«ماجرای جنگ بین‌المللی دوم دیگر برای ما تکرار نخواهد شد و خوشبختانه ما وسائلی داریم فراهم میکنیم که بتوانیم از این آب و خاک دفاع بکنیم و اگر زورمان فرسید ما این آب و خاک را سالم و دست‌نخورده بکسی تحویل نخواهیم داد.

این دوره مصادف است با بزرگداشت تاریخ شاهنشاهی ایران چونکه تاریخ این نژاد (نژاد آریائی) از دوهزار و پانصد سالی که جشن آنرا عنقریب خواهیم گرفت قدیمی‌تر است و تاریخ مدون این مملکت شاید بیش از سه هزار سال باشد و تاریخ فرهنگ و هنر ما بیش از هفت هزار سال قدمت دارد.

چطور يك چنین مملکت کهنی (البته با نشیب و فرازها) در این

دنیای متلاطم، دنیائی که دیدیم در آن مللی ظهور کردند و بعضی هانا بود شدند دوام آورده است مطلبی است مفصل که در بحث آن وارد نمی- شویم ولی برای نتیجه گیری اینطور عنوان میکنیم که شاید قبل از فردوسی این شعار که میگوید: «چو ایران نباشد تن من مباد» در فکر همه بوده است که به آن زمان رسانده اند و از آن تا بحال هم در روح و قلب ایرانی بوده که تاکنون حفظ شده است.

ایده ثولوثیهای ملی:

ولی تجزیه و تحلیل مختصری بکنیم که اگر در زمان عظمت خود این طرز فکر را داشتیم و بر زبان میآوردیم آیا در زمان انحطاط (اینجا مجبورم اسم بیاورم) آیا در زمان شناخته شده شاه سلطان حسین این کلمات را فراموش کرده بودیم؟ تاریخی که سه هزار سال طول دارد ایدئولوژیهای ملی آنها با این زبان و این کلمات نمیتواند باین زودی در سر کسی برود و نمی تواند بزودی از سر کسی خارج شود پس بچه طریقی ما بتوانیم توجیه بکنیم زمان کوروش، زمان داریوش، زمان ساسانیان، زمان مجد و عظمت آن تاریخ. تاریخ نظامی. تاریخ فرهنگی را با انحطاطی که از آن اسم بردم و یا يك قدری نزدیکتر بیائیم: زمان جنگ بین المللی اول و جنگ بین المللی دوم ممکنست عوارض متعددی باعث این تضاد باشد ولی چون در محیط نظامی هستیم می- خواهم خلاصه بکنم که علت این تضاد ضعف یا قدرت نظامی ایران و ضمناً اراده قوی یا با اراده ضعیف یا به حداقل متشتت حالا سعی می کنم که توجیه بکنم اراده قوی و قدرت نظامی آنرا در حد اعلا در زمان

کوروش و داریوش می بینید و اراده ضعیف یا تشمت چند سال بعد رادر زمان خشایارشا می بینید.

نمیشود گفت که در آن زمان ارتش ایران از لحاظ وسائل یا فنون جنگی تنزل کرده بود ولی ضعف فرماندهی و تشمت و مصمم نبودن باعث شکست لشگریان قوی تر از ایران شد.

يك نمونه زنده دیگر قضایای دلخراش شاه سلطان حسین است که در پایتخت خودش محاصره شده و لیکن سال بعد نادر (بقول خودش پسر شمشیر) فتوحاتی کرد که حد اقل خیره کننده بود . آنهم ضعف فرماندهی و تشمت و انحطاط و فساد و چند سال بعدش قدرت اراده و تربیت صحیح سپاهیان و بیدار شدن غرور فردی و ملی .

بر میگردم سر مطلب اصلی : ضعف نظامی در جنگ بین المللی اول و دوم باعث اشغال این مملکت شد. در جنگ بین المللی اول برای اینکه اصلا حکومتی نداشتیم و حکومت مرکزی ما نه فقط از خارج از تهران که خود هم مضحك و اسف انگیز بود بلکه شهر تهران موقعی که هوا تاریك و غروب میشد حکومت از دست دولت سپرده میشد بدست اراذل و اوباش و بقول معروف آنزمان بدست لوطی های محل و کسی که در در آوردن چاقو و استعمال چاقو از دیگری قدری سریعتر و جسورتر بود. طبیعی است که خارجی برای ورود به چنین مملکتی نه اجازه میخواهد و نه باصطلاح معروف خود ما نظامی ها (که در سابق در مناطق ممنوعه می بایستی اجازه ورود بگیریم و اسم شب بگوئیم)

احتیاج باجازه واسم شب بود .

وسائل کافی برای دفاع:

در جنگ بین المللی دوم همین طور خوش باوری ما نسبت به حقانیت نظرو سیاست و عمل خودمان کافی نبود که منافع دیگران را از خطی و تجاوز روشن و خشن و ناحق باین مملکت باز دارد .

در جای دیگر گفته ام که این ماجرا دیگر تکرار نخواهد شد

بچندین دلیل : یکی اینکه ما خوشبختانه وسائلی داریم فراهم می کنیم که بتوانیم از این آب و خاک دفاع بکنیم . اگر زورمان نرسید ما این آب و خاک را سالم و دست نخورده به کسی تحویل نخواهیم داد و فقط باید از روی اجساد ایرانی گذشت و بفرض عبور از روی اجساد ایرانی غیر از ویرانه ای چیزی باقی نخواهد ماند که نصیب متجاوز به ایران باشد و چه بسا این اراده و تصمیم مانع از تجاوز و دست زدن به این مملکت شود بخصوص که (این البته جزو فرضیات بود) سیاست مستقل ملی ما امروز وضع مارا به صورتی در آورده است که همانطوری که در چندروز پیش در خطابه افتتاحیه مجلسین گفتیم ما با همه ممالك دنیا روابط خوب یا بسیار نزدیک داریم . بخواست خداوند در حال حاضر با اندازه کافی قادر هستیم با چنین سیاستی مقابله بکنیم و برنامه ای که برای نیروهای مسلح شاهنشاهی ایران داریم تا پنج سال دیگر به نتایج خواهد رسید که ایران در این منطقه دنیا یکی از ستونهای محکمی خواهد بود که بر روی آن يك قسمت از سیاست نشست کننده صلحجویانه

مترقی پیشرو دنیائی که امیدواریم دنیای صلح و صفا و پیشرفت و تمدن باشد استوار گردد . گفتیم که ضعف نظامی ما راحتی اگر حق هم داشته باشیم همیشه محکوم میکنند و قدرت نظامی بعکس بما اجازه میدهد که سیاست شرافتمندانه و صلح جویانه و مترقیانه خود را ادامه بدهیم و حتی از اثرات مفید آن منطقه ای از دنیا نیز استفاده بکنند البته این کار فداکاری میخواید . یکی فداکاریهای مادی که نسل فعلی باید متحمل شود تا نسل های آینده از آن استفاده کنند و یکی فداکاریهای جسمی که ما آنرا از افسران و درجه داران و افراد این ارتش میخواستیم .

مقایسه با سابق :

اگر وضع امروز را با چند سال پیش مقایسه بکنید خواهید دید که اصلاً قابل قیاس نیست و درچنین شرایطی ما ناچار هستیم این کار را از شما بخواهیم زیرا دستگاهی که بآن خدمت می کنید اگر سرآمد نباشد به نسبت وسیله ای که بشما میدهند از لحاظ دانش نظامی ، از لحاظ کوشش نظامی ، از لحاظ آموزش نظامی روی اراده ، روی احساسات میهنی ، روی غیرت ایرانی ، روی همان حرفی که با معنی بود وقتی گفته میشد : « چو ایران نباشد تن من مباد » امروز این حرف فردوسی ، حرف کاملاً بامسمائی است تعارف نیست و با عقیده باطنی می توانم بگویم این سخن تمامی ملت ایران است . البته من توصیه میکنم که هر فردی در هر مملکتی که زندگی میکند شعارش شعار وطن پرستی باشد و همین شعر فردوسی را به هرزبانی ترجمه کند و بگوید . ولی برای ما ایرانی ها که همیشه این حرف را باید تکرار بکنیم يك

مقایسه کوچک هم بدنیست: ایرانی که امروز میگوید «چو ایران نباشد تن من مباد» با ایرانی که سیصدسال پیش این حرف را میزد چه تفاوتی دارد؟ میگذرم از اینکه سیصد سال پیش یعنی دوره انحطاط ایران مصادف بود با دوره ترقی مغربزمین و دوره انحطاط ایران متأسفانه زیاد طول کشید و ما به چه حدی رسیدیم ولی راجع به ایران امروز حرف میزنم و ایران فردا. ما فقط محض نمونه یکی از استانهای این مملکت یعنی خوزستان را میگیریم. بچند دلیل: یکی اینکه مهد تمدن ایران باستان: خوزستان پایتخت سلسله با عظمت گذشتگان ما بوده است.

ممکن است گفته شود که پایتخت زمستانی بوده است ولی فرق نمی کند و بهر حال شوش مظهر تجلی آن عظمت یوده و در نزدیکی های آن بر خوردهای فتوحات افتخار آمیز همین سلسله های ما، در اقوام مختلف اتفاق افتاد.

خوزستان:

همین خوزستان را بگیریم چندین بندر ایرانی راه حیات و در واقع نفس کش ما در این استان است فعلاً ثروت بزرگ ملی ما که ثروت نفت باشد بیشترین در آن منطقه تمرکز پیدا کرده شاید تا آخر امسال درآمدهای ما از قسمت های نفت به ارقام نجومی برسد و فقط نفت نیست گاز مانیز هست که در حد محیط عالیمقامی صحبت میکنیم خبرش را شنیده اید قرار دادهای اخیری که ما راجع به نفت و گاز بسته ایم وسیله ای فراهم خواهد کرد که گاز ایران که هنوز مقدار زیادی

از آن سوخته میشود تبدیل به مایع شود و از این راه در آمد هنگفتی بدست ما برسد و غیر از آن که این گاز بوسیله لوله بداخله مملکت حتی به مرز شوروی همسایه شمالی ما میرسد، در کارخانجات متعدد پتروشیمی مورد استفاده قرار می گیرد و تا آخر برنامه جاری و برنامه پنجساله بعدی استفاده از گاز ایران بحد کمال خواهد رسید و شاید در آمد از گاز ما و استفاده از پتروشیمی ما مساوی بشود با درآمدهای نفتی ما . خوزستان میتواند ۸۰۰ هزار هکتار زمین آبیاری شده داشته باشد که محصول آن اگر از هر نقطه دیگر دنیا بالاتر نباشد مسلماً مطابقت خواهد کرد با بالاترین بازده کشاورزی دنیائی ، امکان زدن ۱۴ سد هست در این استان فقط در حوزه رودخانه کارون که لااقل سه سد روی آن بنا خواهد شد در حدود نه هزار میلیون یا نه میلیارد متر مکعب آب ذخیره خواهد شد و قدری کمتر از سه میلیون کیلووات ساعت برق تولید خواهد کرد و سد اول به تنهایی شاید ۱۶۰ هزار هکتار زمین زراعتی مشروب شود از این سد قدری مجسم بکنید در آمد از نفت، در آمد از گاز، در آمد از پتروشیمی، در آمد از زراعت و خصوصیاتى هست در خوزستان که محصولش موقعی بدست میرسد که شاید از هر نقطه دیگری دو هفته زودتر این محصول بیازار می آید و اگر ما قصد صادرات داشته باشیم هر بازاری که بخواهیم دو هفته در بست در اختیار ما است .

در اطراف زراعت صنایع مختلفی که ایجاد میشود خودش به اندازه همان زراعت تولید در آمد و ایجاد گاز خواهد کرد . خلاصه این یکی از استانهای آن ایرانی است که شما سوگند یاد کرده اید که

نه فقط با جان خود آنرا حفظ کنید بلکه فردا بیشتر از امروز و پس فردا بیشتر از فردا بادانش بیشتر و اراده قوی تر آنرا حفظ بکنید و به اعقاب خود بسپارید و ادامه دهنده تاریخی باشید که تا چند روز دیگر ماجشن بزرگ دوهزار و پانصد ساله آنرا خواهیم گرفت.

اگر میخواستیم تمام امکانات مملکت را توضیح بدهم طولانی میشد ولی اگر هم مشت نمونه خروار نباشد یعنی تمام استانهای ایران به زرخیزی خوزستان نباشند بهر حال هر جا خصوصیات خاص دیگری دارد و اگر خوزستان ما شاید دریای مواجی از نفت در زیر زمین داشته باشد استانهای دیگر ما شاید دارای معادنی باشند که بنوبه خود مهم است و همچنین ثروتهای طبیعی که ما باید اولاً آنرا بشناسیم و بعد طریق استفاده از آنرا یاد بگیریم و بمرحله عمل بگذاریم. هر فردی که ملیتی دارد و متعلق به مملکتی است وظایفی دارد که باید انجام بدهد و آنرا وظایف ملی و وطن پرستی میگویند.

اضافه بر آن میخواهم بگویم که برای چه چیزی شما خودتان را برای روز مبادا آماده میکنید ما اینجا با شما فقط از آن ایران پر از ثروت و پر از امکانات صحبت کردیم و باید اضافه بکنم که این ثروت و امکانات بر اساس منشور انقلاب ما بدست افراد نخواهد بود. این ثروتهای ملی بدست دولت بنفع ملت و به نمایندگی از طرف جامعه اداره خواهد شد تا منافع آنرا ملت ببرد نه اینکه (باصطلاح کذائی چند سال پیش) يك عده ثروتمند، ثروتمندتر بشوند و عده ای استفاده چي منفعت بیشتر ببرند. شما فلسفه انقلاب ایرانرا می شناسید و احتیاج به وارد شدن بدان نیست، نفت ملی است. آهن و صنایع ذوب آهن

ملی است، جنگل ملی است، مرتع ملی است، آب ملی است و هر چیزی که میتواند جنبه استثمار کننده یا تعیین کننده قیمت ها را داشته باشد ملی است. یعنی برای جامعه در خدمت جامعه و برای اینکه ما را قادر بکند که برسیم نه فقط به مرز تمدن بزرگ (که امیدوارم تا ۱۲ سال دیگر به آن مرز برسیم) بلکه بعد از آن وارد دوران تمدن بزرگ بشویم که صفحات درخشانی برای تاریخ ایران خواهد بود و برای تاریخ هر مملکتی که بتواند بآن دسترسی داشته باشد . امیدوارم این مؤسسه عالی نظامی و ملی هر سال بر امکانات مادی و معنویش اضافه بشود . فارغ التحصیلان این مؤسسه که عنقریب و بهر صورت در آینده مسئولان عالی مقام ارتش شاهنشاهی خواهند بود و طبعاً در پست های حساس قرار خواهند گرفت با معلومات هر چه بیشتری بسمت انجام وظیفه و به سمت سرنوشت قدمهای استوار و افتخار آمیزی بردارند .

در پیرامون ارتش نوین ایران

چون در این کتاب از صفحه ۱۵۲ به بعد در خصوص تغییر شکل و دگرگونی محتوی ارتش ایران مطالبی نوشته، از آموزگاران فرانسوی و سپس از آموزگاران انگلیسی و نیز از استخدام معلمین اطریشی سخن رانده و درباره تاسیس قزاقخانه بوسیله افسران روس و علت پیدایش آن شرحی بقلم آمده و نیز به تشکیل ژاندارمری بوسیله افسران سوئدی اشاره کرده و آنگاه از دیویزیون قزاق و پلیس جنوب نکاتی گفته شده و مخصوصاً فرمانی را که شاهنشاه آریامهر بمناسبت روز ارتش در ۱۳۵۰ صادر فرموده بودند نقل و مهمتر و پرمغز و پرمعنی تر از هر سخنی، فرمایشات شاهنشاه آریامهر را که در دانشگاه پدافند ملی در سال (۱۳۵۰) بیان فرموده اند کلاً آورده ایم که خود آن حاکی از وضع گذشته و حال و رساننده ایدئولوژی ملی و آرمان ارتش ایران است لذا به سخنان اضافی دیگری نیاز نمی باشد.

از طرفی مقصود نویسنده این کتاب صرفاً روشن کردن تاریخ ارتش ایران از زمان باستان تا این دوران است و باید از حدود تاریخ نویسی

و ارتباط موضوع خارج نباشد و چون در صفحات قبل به اکثر زوایای ایجاد و گسترش و پیشرفت ارتش ایران تا اواخر سلسله قاجاریه توجه گردیده و مطالبی برشته تحریر کشیده شده است لذا می‌خواهم برای اطلاع نسل حاضر و نسل آینده فصولی نیز درباره ارتش نوین ایران که محققاً بعد از طلوع سلسله درخشان پهلوی ظهور و بروز یافته است به پردازم که قسمت اول آن مربوط به توحید و تلفیق نظام ایران بطور کلی، و قسمت دوم آن راجع به نیرو هوایی ارتش ایران و قسمت سوم عبارت از نیروی دریائی ارتش ایران و قسمت چهارم مخصوص ژاندارمری کل کشور ایران خواهد بود، با این تفاوت که چون نیروی دریائی سابقه دیرینه دارد و نیز تشکیلات ژاندارمری در قبل از انقلاب مشروطه هم از سوابقی بهره‌مند بوده لزوماً در آن دو قسمت هم در فصلهای مخصوص به هر يك از قدمت و دیرینه‌گی هر کدام شرحی نوشته خواهد شد.

قسمت اول:

توحید و تلفیق نظام ایران بعد از ظهور اعلیحضرت

رضاشاه، پهلوی

اگر بخواهیم از نتیجه و کیفیت ظهور اعلیحضرت رضاه‌شاه کبیر چیزی بنویسیم آن کتاب جداگانه بزرگی لازم خواهد داشت، خصوصاً

که در مدت پنجاه و چهار سالی که از کودتای ۱۲۹۹ می‌گذرد، در این باره کتابهای زیاد و مقالات زیادتری تنظیم یافته و صفحات این کتاب گنجایش تکرار آنها را ندارد مگر خیلی خلاصه و در نهایت فشرده‌گی باشد:

باید اذعان کنیم که مملکت ایران در قبل از طلوع نخستین بنیادگذار دودمان پهلوی کشوری مرده و از بین رفته و پره‌رج و مرج و ضعیف و فاقده همه چیز بود و بعد از طلوع رضاشاه، مرزبومی شد زنده و جان نو یافته و آباد و امن و قوی و دارای همه چیز.

چه آنکه اینجانب از مطالعه تاریخ ایران به این نتیجه رسیده‌ام که در میان سلاطین ایران تنها پادشاهی که تجدید حیات مملکت و بدست آوردن قدرت مرکزیت و ایجاد انتظامات را با علم و معنویت توأم کرد و از طریق حساب شده دانش و ساختن انسان و افراد لایق وارد عمل گردیده رضاشاه کبیر بوده که اساس کارش را تنها استوار کردن نیروی نظامی نکرد، بلکه فرهنگ ملی و تربیت مردم را ضمیمه آن فرمود که نشانه این عمل وجود مدارس زیاد و اعزام محصلین به اروپا و ایجاد دانشگاه است که موجب پیدایش نیروی انسانی عالم و فهمیده گردید، آن چنانکه دیدیم بعد از تشریف بردن آن شاهنشاه از ایران هر چند مخالفین داخلی و دشمنان خارجی کوشش کردند که آن اساس و شالوده را بهم بریزند نتوانستند و با وجود تکانهای شدیدی که به آن کاخ عظیم تربیت ملی دادند ابد آن لرزید و گزندی نیافت و اگر هم قدری سست شد موقتی و چندروزه بود و با مختصر توجهی استوار گردید، زیرا که شالوده‌گذاری و بی‌افکنی سردودمان نابغه پهلوی در مغزها و دلها و اندیشه‌های ملت ایران بود، چه نظامی و چه غیر نظامی، حتی

در بدترین روزهایی که عشا بر سر به طغیان و عصیان برداشته بودند چشم و دل سران آنها به سوی مرکز و پایتخت ایران بود و هر انتظاری می داشتند از سازمانهای دولتی میخواستند و باز امنیت داخله و حراست طرق بانظامیان و ژاندارمهای تأسیسی رضاشاه کبیر بود. حال که از ذکر این نکته دقیق تاریخی فارغ شدیم می پردازیم باینکه:

۲۶ آبانماه هر سال روز ارتش نوین ایران است و هر سال در آن روز جشن مفصلی گرفته می شود و شاهنشاه فرمان صادر و از پدر فقید خود ذکر خیر می فرمایند چرا که در آن چنان روزی که مطابق با ۲۵ عقرب ۱۳۰۰ خورشیدی میباشد قهرمان بزرگ ملی و ابومرد تاریخ ایران (رضاشاه کبیر) ارتش نوینی را بنیاد نهاده و طرحی ریختند که با آمیختن و وحدت بخشیدن قزاقخانه، ژاندارمری بریکاد مرکزی ارتش نوین ایران را بوجود آوردند و سپس صنوف نیروی دریائی و هوائی را بدان افزودند و دنباله کار ایشان را فرزند ارجمندشان اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر گرفتند که امروز ارتش ایران بمقیاس هر چه بیشتر و اوج هر چه بلندتر در ردیف ارتشهای انگشت شمار ممالک مرقی جهان است و مایه سرافرازی ملت ایران، اینک برای غنی تر و گویا تر ساختن تاریخ ارتش نوین ایران بیانیهای را که اعلیحضرت رضاشاه کبیر در روز تأسیس ارتش خود در حوالی ایام آبانماه ۱۳۰۰ ابلاغ فرموده اند از مآخذ آن زمان استخراج کرده بنظر خوانندگان میرسانیم:

موضوع کودتای ۱۲۹۹

..... موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبود چه

اشخاصی میتوانند مبادرت به این اقدام نمایند که ظلم خارجی و بی‌لیاقتی زمامداران داخلی را از روی قلب و عقیده تشخیص داده باشند، کسانی مسبب این اقدام بشوند که تمام عمر خود را در جزو صف ارتش صرف کرده، اغراض حقیقی مستشاران خارجی را از هر طبقه صنفی بودند در خرابی بنیان این مملکت عملاً استنباط کرده باشند، اشخاصی قادر بودند در مقام اجرای این مقصود بر آیند که عمری در کوه‌ها و بیابانها جان خود را در راه این مملکت بر کف دست گرفته و تشخیص داده باشند که زمامداران نالایق پست تمام آن فداکار بهار بهیچ شمرده و تمام زحمات افسران و افراد ارتش را فدای صد دینار منفعت خود نموده‌اند. آری هر کس نمیتوانست پرده این شامت کاری را دریده دستهای خارجی را از گریبان این مملکت بیچاره قطع و به خود سری و بی‌لیاقتی منفعت‌طلبان و مزدوران خارجی خاتمه دهد، این یک فکری نبود که از اثر گردش در باغ و گلستان و اطاق‌های گرم ایجاد شده باشد کسی را در این مورد یارای اقدام و عمل بود که بدبختی و بیچارگی نفرات زحمتکش ارتش را در جلو چشم بطور عبرت دیده و تمام آن بیچارگیهارا با تعشعات لاابالیانه و هیولای غریب و عجیب کرسی نشینان تهران موازنه کرده باشد» رضاشاه میفرماید: با کمال افتخار و شرف بشما می‌گوییم که مسبب حقیقی کودتا منم و بارعایت تمام معنا این راهیست که من پیموده‌ام.

اگر علی‌الظاهر یکی دو نفر را دیدید که چند صباحی عرض اندام کردند تا وسطها راهی پیمودند نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر مخفی و مستور باشد همه را میدانستم و استنباط کرده بودم و فقط احتیاجات

موقع مرا ملزم می کرد که موقتا دست خود را بر سینه آنها آشنا سازم
تا زمانی که ایران را آئینه فداکاریهای خود قرار داده و نامحرمان را
از محل انس خارج سازم ، چنانکه دیدید و شنیدید ... چنانکه گفتم
اثرات دوره انحطاط متأسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق
قرار داده و کمتر کسی است که بخواهد وارد در مرحله حقیقت گشته،
سپس در مقام تثبیت عقیده خود بر آید ولی باید دانست که بیک سلسله
الفاظ مجوف چسبیدن و از محیط فکر و حقیقت دوری جستن کار خردمندان
نیست.

اگر اندکی قوه مخیله خود را حکم قضیه قرار دهید میدانید که
اضمحلال وطن داریوش بر اثر حرکات ناخلفان داخلی و اعمال نفوذ
خارجی در شرف تثبیت بود، فقط مشیت خداوند متعال بود که هویت
ناخلفان و زمامداران بی عرضه و دون همت در پیشگاه عموم ملت آشکار
شد. و باز بامشیت خداوندی ایران است که در تحت تاثیر همین اقدام
میر ویم حیات از دست رفته خود را بجهانیان اثبات نمائیم .

این يك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من
تأثیر کرده باشد. این نفرت ارتش را من از چند سال قبل احساس کرده بودم
و اشخاصی که لیاقت شنیدن آن را داشتند ، همه میدانستند که تحمل
شقاوت کاری خارجیان و مملکت فروشی پست فطرتان داخلی برای من
امری بس صعب و دشوار بود.... در تمام میدانهای جنگ، دفاع مرا در
مقابل این شداید میدیدند ، من نمیتوانستم تحمل نمایم که نفوس
بیچاره ایرانی و هموطنان بدبخت من بمعرض بیع و فروش اجانب
در آمده ، و پست فطرتان تهران هم استاد این مبیعه را امضاء

مینمایند، من نمی توانستم مشاهده کنم که يك ايالت مهمی مثل گیلان در آتش بیداد جمعی یغماگر مشغول سوختن است ، در مازندران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس قرار داده و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها در مشارکت با اعمال یغماگران نیز بروجاهت ملی خود بیافزایند.

برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرویر تومان مخارج ارتش را از بیوه زنان فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تادیه نموده و آنوقت یکنفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان و تادروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی و سپس بعضی از مرکزین را هم در تمام دزدیها شریک و انباز ببینیم و هیچ ذی حسی تصدیق آنرا نمی کرد که لشگریان بیچاره از افسر و تا بین در تمام جنگها لکد کوب خارجی و داخلی گشته فوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده برای مناصب و درجات با شرف نظامی چوب حراج در دست گرفته و هر روز يك عده سردار و افسران خود را بیرون بپندازند ، آبروی ملت و دولت را در نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکار را در عروق آنها منجمد نمایند.

ارتش برای هر مملکتی لازم و همه این حرف را من باب هوس و برای کسب و جاهت ملی میسرودند. ولی در همان حین با تمام قوا به فنا و اضمحلال ارتش کوشیده جیب خود را پر و قلب هر نظامی و وطن پرستی را می شکافتند و دنبال ابرابا کمال بی آرمی و بی شرمی بجائی ممتد کردند که کلمه ارتش همان کلمه که در تمام عالم با قید شرف و افتخار تلقی میشد و به پاسبانی حقیقی ملت و مملکت معرفی می گردد ، جز تخفیف

صاحبان آن رسم دیگری را متضمن نبوده و در مقابل تمام صنوف و طبقات مسلوب الاعتبار بودند ... آری تحمل این شداید و مظالم برای من و هر کس که خود را پرورده‌ای از این آب و خاک میداند کمرشکن و طاقت فرسا بود... بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود که بینم و مشاهده کنم يك جمعی پست فطرت، دون همت، نالایق رشته ارکان مملکت را گسسته و در صدد آن هستند که بحیات استقلال مملکت و ملت خاتمه داده و در تمام موارد مختصری نفع شخصی را بر ارکان يك مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجح سازند».

سبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند

که هزار يك آن را در ضمن این ابلاغیه ملاحظه می کنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که من بطف خداوندی پناه برده و با عقیده راسخ و عزم جازم در صدد برآمدن که به آن دوران سیاه خاتمه داده، آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهادت همانها حیات مملکتی را را تجدید نمایم.

من به پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئنم و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد می جویم زیرا غیر از این دو نقطه اتکاء بهیچ نقطه متکی نبوده و نخواهم بود ... باز هم اشتباه نکنید و بعضی از اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که يك اراده منتظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط ساخته و بعلاوه

مقام نظامیان فداکار نیز والاتر از آن بود که با اراده‌های خفیفه متحرك باشند.

قطعاً بدانید که اشخاص آلوده بغرض و عناصری که بدست دیگران متحرك باشند دردنیای تاریخ هرگز دوام و بقائی را همراه نبوده و حقایق معنوی را حتماً بالقای شبهات نمی‌توان برای همیشه مستور و مکتوم داشت...».

چون این بیانیه و ابلاغیه يك نطق و اظهاریه بنیادی و اساسی میباشد و در اولین سال تأسیس ارتش شاهنشاهی با استحكام تمام بیان شده لذا هر مطلبی را بدان بیفزائیم زاید خواهد بود...
جز اینکه به تحریر و تشریح نیروهای هوایی، دریائی، ژاندارمری،
فصل بندی کنیم:

نیروی دریائی ایران از دوهزار و پانصدسال پیش:

کوروش بعد از اینکه شاهنشاهی بزرگی که دو قاره را دربر می گرفت بوجود آورد دریافت که باید برای حفظ و اداره امور شاهنشاهی خود يك نیروی دریائی داشته باشد و بدین منظور در ساحل خلیج فارس و دریای عمان کارگاه کشتی سازی بوجود آورد و جزایر واقع در خلیج فارس را پایگاه های دریائی خود قرار داد . پروفیسور « گیرشمن » فرانسوی که بیش از مدت سی سال رئیس هیئت حفاری تاریخی در ایران بود در تحقیقی که راجع به جزیره خارک کرده میگوید که آن جزیره پایگاه نیروی دریائی هخامنشیان بوده است .

نیروی دریائی کوروش در درجه اول برای کوتاه کردن دست راهزنان دریائی بوده و در دوره پادشاهی داریوش اول توسعه ای بیشتری یافت . در آن موقع شاهنشاهی ایران دو نیروی دریائی بزرگ داشت یکی در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند و دیگری در دریای مدیترانه . ایران در دریای خزر هم نیروی دریائی داشت که از حیث

وسعت و اهمیت بپای نیروی دریائی در جنوب و در مدیترانه نمی‌رسید.

احداث پل و کانال بوسیله خشایار شاه در خارج کشور :

در حین لشکر کشیهای خشایارشا به یونان دو ساختمان آبی قابل ملاحظه‌ای از طرف ایرانیان در خارج کشور بنا گردید که شاید توجه می‌باشد . یکی از آن دو ساختمان پل عظیم بر روی تنگه داردانل و دیگری کانال خشایارشا در شبه جزیره آتوس می‌باشد . لشکر کشی‌های ایرانیان بر علیه یونانیان در زمان سلطنت خشایارشا پس از مطالعات چندین ساله صورت گرفت.

خشایارشا چند سال قبل از آغاز لشکر کشی خود به یونان دو نفر از ایرانیان را مأمور مطالعه و نقشه برداری از سواحل آسیای صغیر و یونان کرد تا تدارکات جنگی را با توجه به اوضاع و احوال محل و تجربیات حاصله از جنگ‌های قبلی آماده سازند.

«هرودوت» مورخ معروف یونان می‌نویسد که خشایارشا دستور ساختن پل عظیمی بر روی بغاز داردانل برای عبور جنگجویان خود داد. از این بیان چنین استنباط می‌شود که ساختمان این پل بطور کلی از خدمات فنی و برجسته مستقل ایرانیان در ادوار قدیم بوده است . جمعا ۷۵۰ کشتی برای ساختمان این پل دو طرفه بکار رفته هر ردیف و جهت ۳۷۵ کشتی.

کشتی‌ها بوسیله طناب‌هایی که از «بیلوس» درست شده بود یکدیگر محکم وصل شده و در مقابل امواج دریا بوسیله لنگرهای قوی استقرار یافته بودند . روی این کشتی‌ها که از طرف پهن‌پهلوی یکدیگر قرار

گرفته بودند، از تنه درخت و تیرهای چوبی پوشیده میشد و روی آنها با شاخ و برگ درختان و سپس سنگ و ماسه تکمیل میگردد.

از گزارشهای «هرودوت» برمیآید که روی بعضی از رودخانه‌های یونان نیز ایرانیان پل ساخته و جاده‌های وسیعی نیز کشیده بودند.

اهمیت کانال کشتیرانی خشایارشا در شمال شرقی شبه جزیره «آتوس» در یونان کمتر از پل مزبور نیست و نظر باینکه کشتی‌های جنگی داریوش کبیر پدر خشایارشا هنگام عبور از اطراف شبه جزیره «آتوس» که دارای طولی در حدود ۵۰ کیلومتر است دچار طوفان شده بود لذا خشایارشا بمنظور احتراز از این خطرات دستور به حفر کانالی داد که در منتهی‌الیه شبه جزیره «آتوس» قرار گرفته بود. کانال خشایارشا که دارای مقطعی ذوزنقه شکل و بطول تقریبی ۲۵۰۰ متر بود در سطح ۴۵ متر و در کف ۲۲ متر پهنا داشت و بعرض ۲/۴۰ متر بوده است. برای ساختن این کانال سه سال تمام وقت لازم بود و در حدود ۱۵۰ هزار متر مکعب خاکبرداری انجام گرفت.

کلیه عملیات حفاری تحت نظارت و مراقبت دونه‌فر ایرانی بنام «بویارس» و «آرتاخس» صورت گرفته است. پس از اتمام عملیات ساختمانی و آب اندازی خشایارشا با ۱۲۰۷ کشتی جنگی از این کانال عبور کرد و به حمله خود به یونان پرداخت. آثار این کانال که بدستور خشایارشا حفر شده و ۲۵۰۰ سال از عمر آن سپری میشود هنوز در یونان قابل رویت است.

اکنون که داریم از تاریخ نیروی دریائی هخامنشیان و کارهای مهم خشایارشا فارغ می شویم بعنوان توضیح و استحضار کامل

خوانندگان ، خلاصه‌ای از جنگهای ایران و یونان را آورده و به واقعه مهمی که در تنگه «ترموپیل» اتفاق افتاده است اشاره‌ای کرده ، تنبیه شدن دریا و استقامت اسپارتیها را مینویسیم، و داستان آن بقرار ذیل است که مدت ۵۲ سال از سنه ۵۰۱ تا ۴۴۹ قبل از میلاد یک رشته جنگهای مهم بین ایران و یونان واقع شده است که مدت ۲۲ سال یعنی تا ۲۶ سپتامبر ۴۷۹ قبل از میلاد همیشه ایران مهاجم بوده و سپس ۳۰ سال تمام یعنی تا سنه ۴۴۹ قبل از میلاد ایران در مدافعه بود تا آنکه بالاخره در سنه ۳۳۱ قبل از میلاد اسکندر مقدونی سلطنت هخامنشیان را منقرض کرد .

از تاریخ وقایع پادشاهان هخامنشی با یونانیان جز کتیبه‌ای چند باقی نمانده ولی یونانیان از همان زمان قدیم در ثبت وقایع کوشش مخصوص داشتند و ما در تاریخ باستانی خود مدیون دشمنان قدیم خویش (مورخین یونانی) هستیم که داستان شجاعت و غیرتمندی ایرانیان را ستوده‌اند، همچنین اسم شجاعان جنگ مشهور «ترموپیل»^۱ را که در افواه است و پس از ۲۵۰۰ سال نمونه کامل شهامت و فداکاری میباشند، زنده نگاه داشته‌اند.

در سال ۴۵۰ قبل از میلاد خشایارشا با ارتش معظم خود از «داردانل» که آن زمان «هلسپون»^۲ نامیده می‌شد عبور نموده و وارد خاک یونان شد . عده کثیری از کشتیهای او در اثر طوفان درهم شکست . معروف است که خشایارشا امر کرد در بار امجازات نمایندوبه آن دریاچندین تازیانه بزنند و خود از پل شرقی که به امر او تهیه شده بود براه افتاد.

عبور ارتش خشایارشا از دو پل هفت روز و هفت شب طول کشید . «هرودوت» تعداد کلیه قوای خشایارشا را متجاوز از ده کرور

قلمداد نموده و قوای دریائی او را ۱۲۰۰ کشتی جنگی نوشته است. ارتش ایران که مشغول پیشروی در خاک یونان بود خود را در مقابل تنگه معروف «ترموپیل» دید که درسی فرسنگی شمال شهر آتن واقع بود. در مقابل آن تنگه هشت هزار یونانی و از آن جمله سیصد نفر از شجاعان زبده اسپارتی برای مدافعه و محافظت تنگه تحت فرمان «لئونیداس»^۱ پادشاه اسپارت در مقابل ارتش خشایارشا آماده دفاع از آن تنگه بودند.

معروف است که خشایارشا فرستاده‌ای نزد «لئونیداس» فرستاد که اسلحه خود را تسلیم نماید. «لئونیداس» در جواب نوشت: «بیا بگیر!...» که این حرف مفهوم عالی دارد و ارتش ایران دوازده روز تمام لاینقطع حمله میکرد ولی بواسطه عدم امکان عبور از این تنگه باریک مأیوس شده بودند بالاخره یکنفر یونانی به نام «افیالت» راه دیگری برای عبور ایرانیان از تنگه نشان داد و ایرانیها شبانه از آن راه پیش رفتند. صبح روز بعد یونانیها متوجه خطر شدند و هلاک خود را در مقابل چشم خود دیدند، «لئونیداس» بلشگریان خود امر داد که به اوطان خود مراجعت نمایند ولی خودش با سیصد نفر سرباز اسپارتی باقی ماندند، این عده خود را برای قربانی شدن مهیا کردند.

وقتی همگی بر سر سفره غذا نشستند خوشدل بودند که بزودی به نیاکان دلیر خود ملحق خواهند شد: معروف است که «لئونیداس» هنگام خوردن طعام گفت: «امشب ما مهمان «پلو تون»^۲ یعنی خدای مرگ هستیم.»

فردای آن روز « لئونیداس » باتفاق همراهانش از تنگه گذشته
مصادف با ارتش ایران گردیدند پس از زدوخورد بی نهایت شدید تمام
یونانیان تا آخرین نفر پس از ابراز دلاوری بخاك هلاکت افتادند .
پس از این نبرد یونانیان غیور لوحی را از سنگ ساده در جلوی تنگه
« ترموپیل » نصب نمودند که این عبارت بروی آن حك شده بود:
«ای ابر با هالی لاسدمونی از جانب ما بگو که ما در اطاعت از
قانون اینجا بخاك هلاکت افتادیم.»
در واقع این جملات هوشداری برای نسلهای آینده بود که
هر کسی در راه حفظ استقلال میهن خود باید تا پای جان بایستد. اگر
چه در تاریخ ایران هم نظایر آن دیده شده، چون ایستادگی جوادخان در برابر
ارتش روس در زمان فتحعلی شاه ، و فداکاری مهدیقلی خان در همان
جنگ که در صفحات قبل آورده ایم.

قدرت دریائی ایران در خلیج فارس:

پس از دوران باشکوه تاریخ دریانوردی عصر هخامنشی و عصر ساسانی که پرچم ایران در آنسوی اقیانوسها باهتزاز درآمده و دریاها دامن آن را بوسه میزدند متأسفانه به دورانی میرسیم که طی آن از دریانوردی بزرگ و گسترده ایران حتی نامی هم بجا نمانده بود. اهمیت خلاص و استثنائی خلیج فارس باعث شد که از همان آغاز تاریخ توجه همه ملل متمدن و دولت‌های مقتدر را بسوی خود جلب کند. زیرا کناره‌های پرازشهرهای آباد مثل «سیراف» و جزایر آبادتر و پرنفوس‌تر چون «کیش» که سده‌ی شیرازی در ۶۵۶ هجری مهمان بازرگان ثروتمندی میشود که در گلستان وصف کرده است. «مارکوپولو»^۱ جهانگرد ونیزی که خلیج فارس را دیده بود از نخستین کسانی است که توجه سرمایه‌داران حریص اروپائی قرن وسطی را متوجه خلیج فارس ساخت.

سلسله صفویه که بسال ۹۰۵ هجری مطابق ۱۵۰۰ میلادی یعنی هفت سال قبل از تصرف جزیره «هرمز» توسط پرتغالی‌ها با ظهور شاه اسمعیل اول شروع شد بعلت وجود ملوک الطوائفی در ایران و دو خطر عظیمی که از مغرب و شمال شرقی هستی مملکت ایران را پیوسته تهدید میکرد (یعنی حملات ترکان عثمانی و ازبکان) قریب يك قرن تا اوایل سلطنت شاه عباس کبیر طول کشید و چون گرفتار استحکام بنیان تشکیلات داخلی بودند لذا نمی‌توانستند بامور خلیج فارس برسند.

انگلستان با انبار آذوقه و مستعمره بزرگ خویش یعنی هندوستان که تا آنجا یکسال فاصله زمانی راه داشت در جستجوی يك راه نزدیک بود و این راه فقط از طریق خلیج فارس امکان پذیر بود که با عبور از خلیج فارس انگلستان نه تنها بر هندوستان بلکه بر نقاط وسیعی از خاورمیانه و دور تسلط مییافت اما قبل از تسلط انگلیسی‌ها به خلیج فارس کشور پرتغال که در آن عصر از ممالك مقتدر و استعمارگر غرب بود نفوذ و سلطه خود را بر منطقه خلیج فارس گسترده بود. «البو کرک»^۱ یکی از دریانوردان معروف پرتغالی بسال ۱۵۰۶ میلادی (۹۱۲ هجری) یعنی در سال ششم سلطنت شاه اسمعیل اول با ناوگانی مرکب از چهارده کشتی جنگی به بحر عمان و خلیج فارس حمله‌ور شد و بدین ترتیب پرتغالی‌ها در آبهای ساحلی مستقر شدند. پرتغالی‌ها در تمام طول قرن شانزدهم فرمانروای مطلق العنان نواحی خلیج فارس بودند. آنها بر این سواحل و جزیره هرمز که بخاطر موقعیت خاص استراتژیکی یعنی واقع شدن در تنگ‌ترین حدفاصل بحر عمان و خلیج فارس دارای

اهمیت و ارزش فوق‌العاده‌ای بود تسلط کامل داشتند و آنجا را مرکز کلیه عملیات دریائی و بازرگانی خود قرار دادند و همه اقدامات تجارتي و دریانوردی آنان تا بصره و سایر مناطق ساحلی و خلیج فارس از این مرکز رهبری میشد و تا پایان قرن شانزدهم نفوذ و تسلط پرتغالیها بر خلیج فارس ادامه داشت.

«تاورنیه»^۱ جهانگرد فرانسوی می نویسد: تا زمان سلطنت شاه عباس کبیر یعنی بیش از صدسال جزیره هرمز و بلکه تمام جزایر خلیج فارس در تصرف پرتغالیها، بود، رفته رفته آن جزایر از زیرسلطه پرتغالیها خارج شد تا اینکه شاه عباس کبیر بسرداری امامقلیخان و کمک انگلیسیها جزیره هرمز یعنی تنها جزیره‌ای را که پرتغالیها در آن موقع در تصرف داشتند از دست آنها خارج ساخت. انگلیسیها از اواسط قرن شانزدهم میلادی برای تجارت با شرق و غرب کشتی های تجارتي بزرگ تهیه کرده بودند. بعد در فتوحات بزرگ دریائی نظر تجار آنها بر آن قرار گرفت که مانند پرتغالی ها از طریق دریا با ایران و هندوستان استفاده تجارتي کنند و بهمین جهت شرکتی با اسم «شرکت هند شرقی» تأسیس کردند. انگلیسیها که به مستعمرات پرتغالیها چشم طمع دوخته بودند مصمم شدند متصرفات آنها را در اقیانوس هند از دست آنها بدر آورند. «شرکت هند شرقی» بعد از آنکه در هندوستان کاملاً مستقر گردید متوجه بسط و دامنه نفوذ تجارتي خود در سواحل و جزایر خلیج فارس شد و نمایندگانی به اصفهان بدر بار شاه عباس کبیر فرستاد. شاه عباس کبیر که در تدارك نقشه برای اخراج پرتغالیها بود از کمک قوای دریائی

انگلیسها استفاده کرد و به الله وردی خان والی فارس امر داد بندر «جرون» را که پرتغالیها آنرا «کمپرون» میخواندند و بعداً بندرعباس نامیده شد از تصرف پرتغالیها خارج سازد. در سال ۱۰۲۲ الله وردی خان پسر خود امامقلی خان را به محاصره «جرون» فرستاد. الله وردی خان در ضمن محاصره «جرون» درگذشت و شاه عباس در سال ۱۰۲۳ امامقلی خان را بجای پدر به ولایت فارس منصوب نمود و به او امر داد که قلعه «جرون» را بهر نحوی که هست از دست پرتغالیها بیرون بیاورد. امامقلی خان این بار بر بندر «جرون» دست یافت و قلعه آنرا خراب کرد و برای آنکه لنگرگاه نوینی جهت پناه دادن کشتیها در آن نزدیکی فراهم باشد بندر تازه ای بجای آن ساخت که بزودی اهمیت گذشته «جرون» را بدست آورد که همین بندر عباس حالیه میباشد که بنام شاه عباس نام گذاری شد.

بعد از هخامنشیان و ساسانیان نیرومندترین پادشاهان ایران بعد از اسلام صفویه بودند و نیرومندترین پادشاه صفویه شاه عباس کبیر بود ولی همان پادشاه بزرگ هم برای بیرون کردن پرتغالیها از هرمز متوسل به نیروی دریائی انگلیس شد. حتی ایران نیرومند آن روز هم کشتی در خلیج فارس نداشت.

در اینجا لازم میدانم قبل از اینکه اقدامات دولت صفویه را در خصوص داشتن نیروی دریائی پایان بدهم، یادی از قرارداد ۱۷۰۸ میلادی بین دولت فرانسه (دوره لوئی ۱۴) با دولت صفویه (شاه سلطان حسین) بنمایم که نظر دولت ایران از این قرارداد نه تامین نظر تجارتنی فرانسه در خلیج فارس و ایران بود بلکه در پس پرده منظورهاى سیاسى

وجود داشته که نسبت به نیروی دریائی ایران مفید فایده شود .
ابن بحث از مدرکی که در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه
وجود دارد اقتباس شده است و يك نفر ایرانی که در ۳۵ سال قبل
(تزی) بفرانسه نوشته و در کتاب خود چنین آورده است:

«میشل نماینده دولت فرانسه به صدر اعظم ایران گفت: «من از کارهای
انگلیسها و هلندیها باخبرم و میدانم که آنها مسقطیها را تحریک
کرده اند که حتی در بندرعباس قایقهای ایرانیان را بدزدند» مولف
کتاب مینویسد :

مسئله مسقط در حقیقت یکی از مشکلات سیاست شاه عباس کبیر
بوده، شاه عباس مثل پطر کبیر وصیت نکرده بود ولی رویه ای که تعقیب
می کرد برای جانشین هایش تا آخر يك نوع برنامه سیاسی بود که کاملاً
اجرا شد و هیچکدام عملی که مخالف روش شاه عباس باشد نکرده اند ،
یکی از شقوق این سیاست مربوط به خلیج فارس بود ، که پادشاهان
صفویه آن را يك دریای ایرانی میدانستند و میخواستند آنجا
را از وجود بیگانگان و دزدان دریائی پاک کنند.

شاه عباس در سالهای آخر سلطنت خود موفق شد که پرتغالیها
را از جزیره هرمز بیرون کند ولی آمال او کاملاً اجرا نگردید زیرا
مسقط هنوز اطاعت نمی کرد و بیگانگان به طایفه ای که آنجا مسکن
داشتند برای مختل کردن تجارت ایران در دریای عمان کمک مینمودند.
شاه سلطان حسین تصمیم داشت این قسمت از نقشه شاه عباس را اجرا
کند ولی ایران بحریه نداشت و محتاج به کمک دیگران بود ، خود
شاه عباس نیز در پس گرفتن جزیره هرمز از انگلیسها کمک گرفت ولی

در زمان شاه سلطان حسین انگلیسها ، هلندیها و پرتغالیها هیچکدام به پادشاه ایران مساعدت نکردند، زیرا اقتدار ایران را در دریاهامضر بمنافع تجارتي خود میدانستند، روی این اصل شاه سلطان حسین که از قدرت و نفوذلوثی ۱۴ خیلی شنیده بود به او متوسل شد که بلکه بتواند بوسیله فرانسویها در احیاء نیروی بحریه خود استفاده کند و سواحل ایران را از دشمنان ایران ایمن بدارد ، منتهی گرفتاریهای آن روز فرانسه مانع از نتیجه بخش بودن فوری این فکر گردید. تا اینکه قضیه سفارت محمد رضا بیک به دربار فرانسه پیش آمد که تفصیل آن زیاد است .

بعد از سلسله صفویه نادرشاه افشار یگانه پادشاهی بود که پس از هخامنشیان و ساسانیان متوجه ارزش و اهمیت اقتصادی خلیج فارس گردید که کشور ایران برای تجدید عظمت و استقلال خود احتیاج به یک نیروی دریائی دارد . انگلیسها با آگاهی از قصد نادر بود که «جان الستون» یکی از کشتی سازان ماهر خود را بایران فرستادند تا برای نادرشاه کشتی بسازد. انگلیسها بمنظور حفظ راههای امپراطوری خود با هندوستان همیشه میخواستند اختیارات اداره امور خلیج فارس را در دست داشته باشند .

پس از نادرشاه صادق خان برادر کریم خان زند در سال ۱۷۷۵ برابر ۱۱۸۸ هجری قمری برای حمله به بصره و جنگ با عثمانیها مجبور شد ۳۰ کشتی از عربها کرایه کند و به عراق حمله نماید . از آن تاریخ در خلیج فارس مانند دریای خزر ناوگان ایرانی وجود نداشت . تا پایان دوران حکومت قاجاریه ایران عملاً فاقد نیروی دریائی بود

خریداری کشتی « پرسپولیس » و غیره از طرف ناصرالدینشاه به
تفنن بیشتر شباهت داشت تا بیک اقدام جدی تا اینکه نیروی دریائی ایران
در زمان سلطنت رضاشاه کبیر از نو بنیان گردید و تفصیل آن در کتابهای
اختصاصی دیگر آمده است و ما نیز باختصار اطلاعاتی که داریم در این
فصل می آوریم .

نیروی دریائی شاهنشاهی ایران

نیروی دریائی ایران در زمانهای پیشین بمنظور کمک به نیروی بری بود، و اگر پادشاهان سابق خصوصاً پس از انقراض ساسانیان ، احیاناً قدرت بحریه داشتند بودجه و پرسنل آن ناشی از خودشان نبود بلکه از ملل دیگر استفاده مینمودند. تنها در دوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر بود که در این خصوص اساس محکمی بنیاد نهاده شد.

طبق اطلاعات موجود رضا شاه کبیر پیش از تاج گذاری سفری به جنوب کرده بودند که از بوشهر از طریق دریا با کشتی کوچک غیر ایرانی به خرمشهر تشریف می بردند و در این مسافرت بود که شیخ خزعل معروف که به پشتیبانی انگلیسها رویه خود سری داشت و حتی روزنامه های آن زمان به تعلیم بیگانگان او را « ملک العراقین » مینوشتند با آنهمه قدرت و موفقیت استثنائی بمحض زیارت سردار سپه باترس و لرز و کرنش و تعظیم خود را تسلیم ایشان کرد.

و از آن تاریخ بعد توسط سپهبد فضل اله زاهدی به تهران منتقل شد و

در پایتخت ماندگار گردید. و در برخی مسافرت‌های داخلی اعلیحضرت رضا شاه نیز ملتزم رکاب بود، چنانکه در مسافرت آذربایجان تمامی سران ایلات و عشایر ایران موکب مبارک آن شاه را همراهی می کردند یکی هم شیخ خزعل بوده که هنوز تغییر لباس نداده بود. بقراری که نوشته‌اند چون اعلیحضرت رضاشاه کبیر در مسافرت بین بوشهر و خرمشهر خیلی ناراحت و دل‌تنگ می‌شوند از آن روز اراده می‌فرمایند که برای ایران نیروی دریائی تشکیل دهند، بطوریکه گفتیم از سودهای این مسافرت یکی تصمیم به تأسیس قوه بحریه و دیگری تسلیم شیخ خزعل و اطاعت کامل خوزستان از دولت مرکزی تهران بود. اسامی شهرهای محمره، ناصریه، از آن تاریخ به بعد به خرمشهر و اهواز تبدیل گردید و ملك الشعرای بهار سرودی بقافیه «اهواز» ساخت و در آنجا سپاسگزاری کرد که :

خانه پهلوی آباد که از همت او طایر فتح و ظفر باز پرواز آمد
خلاصه بعد از مراجعت از این مسافرت دستور فرمودند برای تأسیس نیروی دریائی اقدامات لازم بعمل آید؛ قبل از ابتیاع جهازات جنگی بین سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۰۵ عده‌ای دانشجوی بدانشگاه دریائی ایتالیا اعزام داشتند که آن دانشجویان بعد از فراغت از تحصیل تعداد ۶ فروند ناو خریداری شده را به همراه خود آوردند که فرماندهی آنها را سرگرد توپخانه غلامعلی بایندر بعهدہ داشت که در سال ۱۳۱۱ به خلیج فارس داخل و به بندر بوشهر وارد گشتند. آن ایام بهترین روزهای شادی آفرین بشمار میرفت که ناوهای: باسامی «بیر»، «پلنگ»، «شهباز»، «سیمرغ»، «کرکس» و «شاهرخ» در آبهای خلیج فارس خود را ارائه

میدادند ، اگرچه این ناوها که هسته اولیه قدرت دریائی ایران بودند در بادی امر بانیروی دریائی سایر ملل قابل مقایسه نبودند لیکن بمناسبت مبدا تاریخی قرار گرفتن در نظر ایرانیان اهمیت فوق العاده داشتند و مایه سرافرازی شده بودند زیرا قرن‌ها بود که دریای ایرانی خلیج فارس از کشتی‌های جنگی و تجارتی متعلق به دولت ایران خالی بود و میدان بدست بیگانگان افتاده بود و در آن دریا بر قابت و چشم هم چشمی پرداخته بودند .

درست چهاردهم آبان ۱۳۱۱ خورشیدی بود که ناوگان ایران در بندر بوشهر مستقر شد و عجباً ! برنامه تشریف فرمائی اعلیحضرت رضاشاه نیز به بندر بوشهر مصادف با ایامی شده بود که ناوگان مزبور شروع بکار می کرد و میبایست با دست مبارک شاهنشاه افتتاح شود، لحظه‌ای که اعلیحضرت رضاشاه کبیر قدم به روی ناو «پلنگ» می گذاردند درفش شاهنشاهی باهتزاز درآمد و اشک شادی از چشمها تراویدن گرفت ، ساعات توام باشادی و غرور و افتخار بود که ایرانیان بخود می دیدند و به یک دیگر درود و شادزی می گفتند، آن روز که ۱۴ آبان ۱۳۱۱ بود برای افسران و افراد نیروی دریائی شاهنشاهی روز تاریخی و فراموش نشدنی است و از آن روز است که عملاً نیروی دریائی ایران بنیاد گذارده شده است و بعد بفرمان شاهنشاه ناوگان مزبور عازم بندر شاهپور شد ، درحالی که شخص اعلیحضرت رضا شاه نیز با ناو «پلنگ» به بندر شاهپور تشریف فرما بوده اند بطوریکه در یک مقاله گزارش مانندی خوانده ام اعلیحضرت شادروان خطاب به ناخدا سوم بایندر چنین میفرمایند: «خاطره تلخ سفر چند سال پیش را که با

کشتی بیگانه نمودم هنوز فراموش نکرده‌ام ، در عوض از مسافرت امروز بقدری خوشوقتم که بشما تبریک می‌گویم» ... بعد از آن نیروی دریائی مزبور به خرمشهر عزیمت می‌کند و از آن پس پرچم سهرنگ ایران در سرتاسر خلیج فارس به اهتزاز درآمد و هراتری از این قبیل که از بیگانگان در آن حوالی وجود داشته برچیده می‌شود.

اما در اینجا با کمال تأسف باید بگوئیم که درسوم شهریورماه ۱۳۲۰ غافلگیر شدن ارتش ایران شامل حال نیروی دریائی جنوب نیز شد و دوسه فروند از ناوگان جوان ایران غرق و از کار افتادند و افسران رشید ما چون دریابان غلامعلی بایندور ، کهنموئی و غیره در اولین ساعاتی که دست به دفاع زده بودند بشهادت رسیدند و هنوز خاطره نحوه شهادت يك افسرجوان درحالی که پرچم ایران را به آغوش خود کشیده بود و با پرچم نقش صحنه ناو می‌شود درمیان مردم خرمشهر بعنوان يك واقعه قهرمانی و حماسی گفتگو می‌شود ... اما مگر شاهنشاه جوان بخت خلف‌الصداق شاهنشاه فقید روا می‌دانستند که نتیجه زحمات پدر قهرمان و بنیان‌گذارشان به‌دربرود، خیر چنین امری در خاطر خطیر شاهنشاه آریامهر از محالات بود . روی این اصل باراده شاهنشاه نیروی دریائی ایران از سال ۱۳۲۶ بار دیگر زندگی نوی بخود گرفت و تجدید حیات کرد .

تجدید حیات افتخار آمیز نیروی دریائی شاهنشاهی ایران :

بطوریکه می‌دانیم نیروی دریائی ایران به اراده شاهنشاه آریامهر از سال ۱۳۲۵ تجدیدسازمان یافت و اکنون که مدت‌چندانی از آن زمان

نمی‌گذرد بر اثر توجهات عالی شاهنشاه بدرجه‌ای از نیروئی و توانائی و گسترش رسیده که با نیروی دریائی منطقه اقیانوس هند دوش بدوش و برابر ایستاده و در آینده نیز در ردیف بزرگترین قدرتهای بحری دنیا قرار خواهد گرفت تا بدان گونه که آرزوی دیرینه ملت ایران است در حفظ سرحدات و استقرار امنیت منطقه خلیج فارس مورد استفاده قرار گیرد و در برقراری صلح جهانی اثر بخش گردد، چنانکه هم اکنون پرچم سه رنگ ایران بر روی دکلهای ناوهای نو و مجهز از خاور اقیانوس کبیر تا باختر اقیانوس اطلس در اهتر از است.

مجهز، از این جهت گفتیم که ناوهای مدرن دولت ایران با هواناوها و هلیکوپترها و تکاوران دریائی ورزیده و تعلیم دیده همراه است و همه گونه سازمانهای ضروری از پرسنل و تدارکات و غیره که به یگانهای شناور ارتباط دارد از هر حیث تکمیل شده و از هر امکانی بهره مند است، و روز بروز نیز به افزایش و گسترش و ژرفا گذارده است تا بپایه بزرگی که در خور ایران باشد برسد. و هیچ تردیدی نیست خصوصاً که شخص رهبر خردمند و دانشمند مملکت ما در جزئیات دریانوری و علوم مربوط به آن از جزئی و کلی مهارت دارند، آنچنانکه در هوانوردی دارند و در کلیه دانشهای نظامی کلاً و جزاً استاد کاملی میباشند. بطور قاطع میتوان گفت که در استعمال دقیق و استادانه تمام جنگ افزارهای ناریه از قدیم و جدید استاد و آموزنده هستند، در بکار بردن کلیه وسائط نقلیه از اسب سواری گرفته تا وسائط نقلیه موتوری اعم از زمینی و هوائی و دریائی سر رشته کافی و وافی دارند. این معلومات خود یکی از سببهای است که در ترقی نیروهای نظامی اثر مستقیم می‌گذارد،

نمونه زنده این اثرگذاری و مراقبت مانور بزرگ دریائی چندی قبل بود که در حضور و تحت نظر مستقیم شخص شاهنشاه و والا حضرت ولایت عهد در خلیج فارس و دریای عمان برگزار شد .

مانور بزرگ نیروی دریای شاهنشاهی:

چون این مانور در آبان ماه ۱۲۵۳ (سال جاری) انجام گرفته لذا برای حفظ چگونگی آن در صفحات تاریخ لازم میدانیم شرحی را که در ماهنامه شاهنشاهی ایران نوشته شده است عیناً نقل کنیم:

«این مانور عظیم در سه مرحله و همزمان با سالگرد تأسیس نیروی دریائی شاهنشاهی برگزار گردید و در آن ناوگان ، هوا ناوها و هلیکوپترهای نیروی دریائی شاهنشاهی و تعدادی از هواپیماهای نیروی هوائی شاهنشاهی شرکت داشتند، شاهنشاه آریامهر از ناو سرفرماندهی «پلنگ» و والا حضرت همایون ولایت عهد از ناوشکن «بیر» و والا حضرت شاهپور غلامرضا پهلوی از ناو شاهنشاهی «آرتمیز» عملیات را نظارت میفرمودند : در این مانور آقای نخست وزیر و وزیر دربار شاهنشاهی ، وزیر جنگ ، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ، ژنرال آجودان شاهنشاه آریامهر ، فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی ، فرمانده نیروی دریائی ایالات متحده آمریکا و گروهی از امراء و افسران ارتش شاهنشاهی نیز حضور داشتند.

هدف از اجرای این مانور مقابله با حمله وسیع (دریائی - هوائی)، مقابله با عملیات تخریب واحدهای کوچک و غیر منظم « دشمن فرضی» در دریای عمان، خلیج فارس و تنگه هرمز بود، مدت یک روز و نصف طول کشید، در این مدت آبهای خلیج فارس دهانه اقیانوس هند

و جزیره هرمز شاهدناوکان، هواناوها، هلیکوپترها و هواپیماهایی بود که نمونه‌ای از قدرت و رهبری صحیح را به نمایش گذاشتند. در پایان این مانور موفقیت آمیز بفرمان مطاع شاهانه دریادار رمزی عطائی فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی از چهارم آبانماه بدرجه دریابانی مفتخر و سرافراز گردید ..»

* *

نیروی هوائی ارتش شاهنشاهی ایران:

پدیده‌ای بنام نیروی هوائی در دنیا عمرچندان طولانی ندارد ،
میدانیم که اول این کار صورت بالون داشته و در زمان قاجاریه نمایش
آن در تهران بوسیله خارجی‌ان داده شده بود که از جنبه تماشائی خارج
نبود لیکن اروپائیها در این باره پیشرفتهائی کردند تا آنکه در جنگ
بین‌المللی اول استفاده نظامی از آن نمودند .

در ایران آن را «بالون» خطاب می‌کردند بطوریکه در سال
۱۴۲۹ هجری قمری یکی از آزادیخواهان متفکر آذربایجان که بعدها
شربت شهادت از دست‌روسها تزاری نوشید رساله‌ای دارد که عنوان
آن «بالون ملت به کجا میرود؟» میباشد . هواپیماهای ارتش تزاری
روسیه در جنگ اول جهانی روی‌دهات آذربایجان هم پرواز می‌کردند .
بهر حال در ایران هر پیشرفتی شده بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی
وروی کار آمدن اعلیحضرت رضاشاه کبیر بعمل آمده قبل از آن در ارتش
ایران افسرانی که از این فن و از این وسیله هوائی اطلاع داشته باشند

از يك و دو نفر تجاوز نمی کردند آنهم کسانی بودند که به اروپا رفته و در آنجا تحصیل نظامی کرده یا در ارتش خارجیان قبول خدمت کرده بودند . بعنوان نمونه در کتاب مربوط به اوضاع خراسان در اوایل سال ۱۳۰۰ شمسی که توسط علی آذری نوشته شده میخوانیم که سرهنگ محمد تقی خان پسیان در ارتش آلمان فن خلبانی آموخته و متجاوز از صد دفعه پرواز داشته و در لباس خلبان آلمانی عکس گرفته است.... همچنین در مقالات تاریخی مربوط بسابقه تشکیل نیروی فضائی در ایران میخوانیم که :

پس از کودتای ۱۲۹۹ هنگامی که اعلیحضرت رضاشاه کبیر فرماندهی کل قوای ایران را بعهده داشته اند و در فکر سروسامان دادن به وضع درهم و آشفته قوای نظامی کشور بودند در صدد ایجاد يك چنین نیروئی در ارتش ایران برآمده اند و در سال ۱۳۰۱ بجهت مطالعه تشکیل هواپیمائی نظامی، دستور فرموده اند تا دفتری بنام «دفتر هواپیمائی» در ارکان حرب وقت (ستاد) تأسیس شود و این دفتر هسته مرکزی نیروی عظیم هوائی امروز محسوب میشود .

بعد از تأسیس دفتر هواپیمائی مزبور، ارتش ایران برای اولین بار يك فروند هواپیمای فلزی يك باله و يك موتور و ساخت کارخانه یونکرس آلمان خریداری و در قلعه مرغی نگهداری میشد ، بدیهی است که خلبان و مکانسین آنهم آلمانی بودند که بطور کنتراتی استخدام شده بودند . در سال ۱۳۰۲ تیپ وقت مازندران و گیلان از محل جوهی که با فخر بابت خاطر از اهالی جمع آوری شده بود و دوفروند هواپیمای «یونکرس» (یکی مدل آ-۲۰ و دیگری اف ۱۳) خریداری و به اسامی

«گیلان» و «مازندران» نامگذاری کرده و به تهران فرستادند ، درهمین سال چهار فروند هواپیما: يك فروند «دوهاویلاند ۴» و يك فروند «دوهاویلاند ۹آ» و دو فروند «آورو» سفارش شده از روسیه به تهران رسید . بدیهی است خلبانها و مکانسین آنها نیز از کشورهای خریداری شده استخدام شده بودند ، این هواپیماها در قلعه مرغی نگاهداری و در آنجا بوسیله آنها پروازهای تمرینی انجام می گرفت و گاه به ماموریت های مورد نیاز ارتشی نیز می پرداختند، خلاصه کلام آنکه در سال ۱۳۰۳ ارتش ایران دارای ۷ فروند هواپیما بشرح فوق بوده است.

اعزام اولین محصلین ایران بخارج برای آموزش خلبانی :

در ۱۳ خرداد ۱۳۰۲ که اولین دسته از افسران ایرانی از رسته های مختلف ارتش و برای تحصیل به کشور فرانسه اعزام شدند، يك افسر (سرهنگ احمد نخجوان) از تیپ گارد پیاده نیز جزو دسته مذکور جهت تحصیل در رشته هواپیمائی و فرا گرفتن فن خلبانی بود ... در اسفند همین سال هم سه نفر محصل ایرانی برای آموزش خلبانی به روسیه فرستاده شدند این سه نفر عبارت بودند از : شرف الدین میرزا قهرمانی ، عیسی طیار (اشتوداخ) ، علی اکبر امین زاده . چهار نفر یاد شده که به فرانسه و روسیه روانه شده بودند بعد از دو سال آموزش و اخذ گواهینامه خلبانی در اواخر سال ۱۳۰۴ به ایران مراجعت نمودند و اینان اولین افسران ایرانی بشمار می رفتند که در سازمان هواپیمائی نظامی مشغول خدمت گردیدند .

اولین فرمان تأسیس صنف هواپیمائی نظامی در ایران:

در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۰۳ برای اولین بار فرمان بنیاد گذاری رسته « هواپیمائی کل قشون » بعنوان يك سازمان مشخص از طرف اعلیحضرت رضاشاه کبیر که در آن تاریخ وزیر جنگ و فرمانده کل قوا بودند بشرح زیر صادر گردید :

حکم عمومی قشون شماره ۲۱۲

ماده ۱

مقرر میدارم طیارت جدید الاتباع قشون تشکیل ۳ گروه «اسکادری» تحت ریاست سرهنگ نمره ۵۰۹ احمد نخجوان که نمره جدید ۲۰۰ را خواهد داشت بشرح ذیل دهد:

گروه اول - نایب نمره ۱۰۵ سعید میرزا عضو دایره عملیات کل امور آن خواهد بود.

گروه ۲ - به ماموریت امیر اعتضاد که ذیل نمره ۱۹۸ به رتبه نایب اولی قلمی با حقوق سابق منصوب می شود.

گروه ۳ - به ماموریت میرزا محمدخان حکیمی که مقام و حقوقش بعد از ورود معین خواهد شد .

سلطان نمره ۲۰۱ نصرت الله خان سمینور ریاست قرارگاه راعه دار خواهد بود .

ماده ۲

سرهنگ نمره ۱۹۷۰ سیف الله خان صاحب منصب ارکان حرب کل بریاست

مدرسه هواپیمائی^۱ مامور می‌گردد - تهران مورخ ۱۱ جوزا ۱۳۰۱
وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا
ورود اولین هواپیمای نظامی متعلق به ایران بخلبانی اولین هوانورد
ایرانی از اروپا :

در اینجا از تفصیل رقابت‌های موجود بین آلمان ، فرانسه و
روسیه در امر فروش و واگذاری هواپیما به ایران صرف‌نظر کرده به
ذکر جریان ورود اولین هوانورد ایرانی با هواپیمای خریداری شده
دولت ایران می‌پردازیم ، بدین‌سان . قبل از آنکه خلبانان هواپیماهای
خریداری شده از فرانسه و روسیه به ایران برسند، سرهنگ احمدنخجوان
بایک فروند هواپیمای «برگه - ۱۹» درحالیکه پرچم ایران بربالها و
علامت شیرخورشید روی سکان عمودی آن نقش‌بسته بود از پاریس
پرواز و روز پنجم اسفند ۱۳۰۴ شمسی به تهران وارد شد و در میدان
پرواز قلعه مرغی بر زمین نشست.

حضور اعلیحضرت رضاشاه کبیر در قلعه مرغی :

چون اولین پرواز خلبان ایرانی از مبدا پاریس به مقصد تهران

۱- این فرمان تاریخی قابل توجه است و نشان میدهد که کارهای
اعلیحضرت رضاشاه کبیر از همان روزهای اول خدمت به‌میهن‌ازروی نظم و ترتیب
و علاقه به‌میهن‌است، و هرسازمانی که داده ، بتدریج و ازروی اندیشه و ژرف‌بینی
تکامل یافته است. مثلاً در این زمان لغات بسیاری از این حکم فارسی سره شده
که خود نمایشگر فرهنگ دیرینه ایران است، از واژه‌های قدیمی فرمان‌بالا حکم
قشون، طیاره، نمره، نایب، رتبه، صاحب‌منصب ، ارکان حرب، جوزا، به‌واژه‌های:
فرمان‌ارتش، هواپیما، شماره، ستوان، پایه، افسر ، ستاد ارتش ، خرداد ، تبدیل
یافته است.. مخصوصاً در ماده ۲ حکم واژه «هواپیما» استعمال گردیده در صورتیکه
واژه خارجی آن «آئروپلان» بوده و بعد «طیاره» گفته می‌شد که واژه عربی بود .

با کسب اجازه قبلی از پیشگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر انجام میگرفت و اعلیحضرت از برنامه ورود آگاهی داشتند لذا از نظر علاقه شدید بترقیات نظام ایران به قلعه مرغی تشریف آورده بودند. لحظه‌ای که هواپیما در آسمان پدیدار شد تا لحظه‌ای که نشست چگونگی هیجانات فوق‌العاده آن دقیقه‌ها غیر قابل وصف است و مخصوصاً شعیف و شادی که به شاهنشاه بنیان‌گذار ایران نو دست داده بود در هیچ جمله و عبارتی قابل گنجایش نیست، ثانیه‌ای که چرخهای هواپیما بر زمین فرودگاه رسید و هواپیما ایستاد و راننده آن که همان سرهنگ نخجوان باشد از کابین بیرون جست و خود را به قدمهای اعلیحضرت رضاشاه انداخت و دقایق مسحورکننده و خیره‌ساز بود خاصه لحظه‌ای که او مورد نوازش شاهانه قرار گرفت و سپس این فرمایشات بزبان شاهنشاه جاری شد:

«آرزوی من این است که جوانان کشور روزی بر آسمان مسلط شوند، زیرا دنیای آینده فقط با هواپیما سر و کار دارد و بس....»

وضع بعدی سازمان هواپیمائی ایران:

در ایامی که اداره هواپیمائی کل قشون دولت علیه ایران تأسیس یافت تعداد طیاره‌ها ۲۰ فروند بود و ساخت سه کشور و تعداد خلبانان ۹ نفر بودند که پنج نفرشان ایرانی و چهار نفرشان خارجی بودند لیکن روز بروز روبه تکامل میرفت و همان هواپیماها در جنگهای داخلی مورد استفاده قرار می‌گرفتند مثل غائله فارس در سال ۱۳۰۸. میتوان گفت ترقی و تکامل این رشته از ۱۳۱۰ بعد سرعت پیش میرفت و ایرانیان

تدریجاً فن خلبانی را یاد می‌گرفتند و کارخانجات تعمیر یکی بعد از دیگر بوجود می‌آمد و تدریجاً تبدیل به «ساخت» می‌شد. چنانکه در ۱۳۱۷ نخستین هواپیمای ساخت کارخانه ایران پرواز کرد، در سال ۱۳۲۰ نیز تعدادی هواپیما از آمریکا خریداری شد که ورود آنها به ایران مصادف با اشغال کشور ایران از جانب سه‌دولت روس، انگلیس و آمریکا گردید. متأسفانه با سرایت آتش جنگ جهانی دوم به ایران واحدهای هوایی این کشور دچار خسارات فراوان شدند و از آن تاریخ تا ۱۳۲۵ دوره رکود و بلاتکلیفی نیروی هوایی ایران است که بارها تهدید به انحلال می‌شد ولی خواست و اراده اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر مانع از آن می‌گردید تا اینکه خودشان نیز برای با ارج نشان دادن این فن و تشویق این رشته، خلبان ورزیده‌ای شدند و در جشنی که در ۲۵ مهرماه ۱۳۲۵ در این باره گرفته شد نشانه تجدید حیات نیروی هوایی ایران بشمار رفت. شاهنشاه آریامهر در این مراسم بعد از قبول گواهینامه خلبانی فرمودند :

«مقصود من از فراگرفتن فن خلبانی تفریح نبود و نیست بلکه مقصود من این است که چون هواپیمائی یکی از شراین خاص و اساسی کشور است می‌خواهم بیشتر از نظر فن به این رشته اصلی و این فن که ترقیات کشور به آن مربوط است وارد شوم تا از نزدیک به نواقص و معایب و اشکالات آن پی‌برده و در رفع اشکالات و احتیاجات آن اقدام مؤثری بنمایم»... بهمین مناسبت روز ۲۵ مهر هر سال عید رسمی نیروی هوایی ایران است و نتیجه یادگیری این فن در آذرماه ۱۳۲۵ که شاهنشاه آریامهر فرمان نجات آذربایجان را صادر فرمودند بطور

سودمندی جلوه کرد ، بدین معنی که شاهنشاه با هواپیمائی که شخصاً خلبانی آن را بعهده داشتند به نبرد کاهها نظارت فرمودند و دستورات لازم را صادر میفرمودند ، در نتیجه این علاقه و دلسوزی شاهنشاه به نیروی هوائی ایران کارکنان نیروی هوائی با دلگرمی بیشتری به جبران خرابیها و بی سر وسامانیهای دوران جنگ پرداختند و روز بروز سطح معلومات آنان برابر مقتضیات زمان بالاتر رفت . و بر اثر موفقیتهایی که نصیب نیروی هوائی ایران شده برنامه های آموزشی رشته های تخصصی در داخل ، و اعزام پرسنل به خارج جهت تکمیل معلومات خلبانان فنی ادامه یافت و خواهد یافت ، و بطوریکه اطلاع داریم نیروی هوائی ایران در حال حاضر به پیشرفتهای سریع و بی سابقه نائل شد و در ارزشیابی نیروی جهانی به شمار آمده است بویژه که علاوه بر مردان زنان ایران نیز که تا دیروز عضو ناقابل اجتماع بحساب میرفتند امروز بر اثر توجهات شاهنشاه وجودشان در این صنف هوائی هم مورد استفاده کامل میباشد و مهم تر از هر چیزی در خدمت مردم قرار گرفتن این نیرو است که اگر در اقصی نقاط ایران بیماری رخ دهد ، یا حوادث خطرناکی مثل زلزله و سیل و غیره پیش آمد کند سنگینی رفع آن نوع خطرات در درجه اول بدوش نیروی هوائی ایران گذارده میشود .

این بود خلاصه ای از تاریخچه نیروی هوائی ایران که با استفاده از مندرجات مجلات رسمی در این کتاب گردآوری شد .
چون این نیرو در تاریخ ایران نیروی جوانی است لذا مدارك

و مآخذ تاریخی آن نیز در مطبوعات چهل سال اخیر قابل جستجو بود که
برای حفظ وضبط آن در تاریخ به این کتاب انعکاس یافت تا در دسترس
علاقمندان قرار گیرد و آنان مجبور نشوند که به مآخذ متفرق و متشتت
مراجعه نمایند .

تشکیلات ژاندارمری ایران

فرمان تشکیل اداره امنیه که در تاریخ ۲۷ بهمن ماه

سال یکهزار و سیصد از طرف اعلیحضرت

رضاشاه کبیر شرفصدور یافته است:

از تاریخ اول حمل (فروردین) ۱۳۰۲ اداره امنیه در تحت اوامر وزارت جنگ تشکیل و ریاست آن بعهده سرلشگر علی آقاخان (سردار رفعت) واگذار میگردد. مشارالیه موظف است فوراً وسائل تشکیلات این اداره را فراهم نماید، ارتباط اداره امنیه با ارکان حرب کل قشون بتوسط دایره عملیات خواهد بود. علیخان سرهنگ که مأمور اصفهان است از همان تاریخ بمعاونت امنیه منصوب میگردد.

تهران مورخه ۲۷ برج دلو (بهمن ۱۳۰۰ شمسی)

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا رضا سردار سپه

از آغاز فرمانروائی پادشاهان ایران مأمورانی که با لباسهای مخصوص در راهها و کاخها پاسداری میدادند بنوعی وظیفه ژاندارمری را بعهده داشتند.

این دسته به مرور زمان در سلسلههای مختلف سلطنتی موقعیت خود را داشته و هر زمان بلباس و نام دیگری با همین وظیفه خدمت می نمودند.

در زمان ناصرالدین شاه که باب مرادوات ایران و اروپا باز شد و

مردم ایران کم کم شروع به آشنائی با تمدن ، فرهنگ، صنعت و سایر شئون اجتماعی مردم اروپا پیدا کردند ناصرالدین شاه به مسافرت اروپا رفت و در فرانسه ارتش منظم و ژاندارمری مرتب آن کشور را بازدید کرد و پیشرفتهای کشور فرانسه در شئون مختلف تأثیر فوق العاده در وی نمود لذا تصمیم گرفت برای ارتش ایران مقداری توپ و اسلحه خریداری کند و چندتن از افسران رشته های مختلف ارتش اطریش را برای تشکیل و تربیت ارتش ایران و ایجاد مدرسه نظام برای تهیه کادر تربیت شده و آشنائی با اصول صحیح نظامی استخدام نماید و پس از مراجعت بشیوه ژاندارمری فرانسه قوائی بنام «قره سوران» برای امنیت راهها و حفظ و حراست استانها و بدرقه گاریهای حامل پست دولتی و مسافری تشکیل داد ، در کنار راهها برای قره سوران برجهای و پناهگاههایی ساخته شد که مبنای پاسگاههای امروزی ژاندارمری است. در زمان مظفرالدین شاه بنا بر پیشنهاد دولت وقت و تصویب مجلس شورای ملی سازمانی بنام امنیت دولتی ایجاد گردید و سردار اسعد بختیاری که بعداً بمقام وزارت جنگ رسید بسمت ریاست امنیت دولتی انتخاب شد برای محل امنیت دولتی عمارت شمس المعمار در نظر گرفته شد و يك ژنرال اطریشی^۱ که برای تعلیم و تربیت افسران و درجه داران ارتش استخدام شده بود با چند نفر افسر ارتش بسازمان امنیت دولتی منتقل گردید و ستاد امنیت دولتی را ایجاد و قره سوران جوان و افراد امنیت دولتی را تشکیل داد . عده ای که مأموریت امنیت شهرها بعهدہ آنان بود بنام پلیس و عده ای که وظیفه دار مراقبت راهها و

روسته‌ها بودند بنام ژاندارم نامیده شدند که دسته اخیر و لباس آنان از نفرات نظمیه متمایز بود و دارای کلاه پوستی سفید با نشان شیر و خورشید (فرنج برنگ آبی روشن و شمشیر بودند).

در سال ۱۳۲۹ قمری ژاندارم خزانه در محوطه باغشاه با يك گردان مسلح مرکب از گروهانهای مسلح و گروهانهای سوار و پیاده که افراد آنها عناصر جوان ژاندارم و امنیه دولتی تشکیل میدادند به وجود آمد و برنامه کلی این بود که افراد جدید با طی دوره آموزشگاهی که مدت آن شش ماه و برنامه آن تعلیمات نظامی و اداری و آشنا ساختن افراد بطرز وصول مالیاتها بود سازمان ژاندارم^۱ خزانه ایالات را تشکیل دهند و بتدریج این سازمان توسعه یابد تا در سراسر کشور برقرار گردد.

اعلیحضرت رضاشاه کبیر و ژاندارمری :

ژاندارمری دولتی در جنگ بینالمللی اول خدمات و فداکاریهای زیادی نمود پس از کودتای ۱۲۹۹ بفرمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر ژاندارمری دولتی، قوای قزاق و بریگاد مرکزی تشکیل يك سازمان بنام ارتش را دادند.

با تشکیل ارتش جدید ایران به ترتیب بمأموریت مستشاران سوئدی ژاندارمری خاتمه داده شد. در تاریخ بیست و هفتم بهمن ماه سال ۱۳۰۰ فرمان تشکیل اداره امنیه از طرف اعلیحضرت همایون رضاشاه کبیر شرفصدور یافت.

۱- منظور زمان مستشاری مستر شوستر آمریکائی است.

از سال ۱۳۰۴ بتدریج تحولی در اداره امنیه کل مملکتی ایجاد گردید :

و آموزشگاه‌های ستوانی، استواری و بعداً امور مالی و در سال ۱۳۱۷ دانشکده تکمیلی ژاندارمری برای تکمیل آموزش افسران تشکیل شد که بوسیله افسران تحصیل کرده در دانشکده افسری آموزش لازم داده می‌شد. در سال ۱۳۰۷ ده نفر افسر و غیر نظامی دیپلمه داوطلب از طریق مسابقه انتخاب و به دانشکده ژاندارمری فرانسه برای طی دوره اعزام گردیدند و پس از مراجعت آنها آموزشگاه‌های ژاندارمری تشکیل گردید.

شاهنشاه آریامهر و ژاندارمری.

امنیه کل مملکتی تا سال ۱۳۲۰ تابع وزارت جنگ بود و هنگامی آن جزو سازمان لشگرها بودند لیکن در این سال بموجب ماده سوم قانون اصلاح بودجه کل مملکتی سال ۱۳۲۰ مصوب هشتم آبانماه ۱۳۲۰ ژاندارمری از وزارت جنگ منتزع و ضمیمه وزارت کشور گردید. در سال ۱۳۲۸ ژاندارمری بدو قسمت : نگهبانی و ژاندارمری تقسیم شده اداره نگهبانی تابع وزارت جنگ و سازمان ژاندارمری تابع وزارت کشور باقی ماند ، ولی در سال ۱۳۲۹ یعنی پس از یکسال مجدداً دو اداره بهم منظم و تشکیل ژاندارمری کشور را دادند و در یکم مهرماه ۱۳۴۲ بنا بفرمان و تصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران سازمان کادر مرزی به ژاندارمری کشور ملحق و کلیه وظایف مربوط نیز در حال حاضر از نظر امور مرزی کشور بعهده ژاندارمری کشور محول گردیده است .

ژاندارمری کشور در اجرای نیات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر علاوه بر فعالیت‌های محوله که برای حفظ نظم و تأمین امنیت و آسایش مردم و استقرار ثبات، آرامش در شهرهای دور افتاده و حفظ و حراست راهها و مرزهای کشور، جلوگیری از تخلف قوانین و مقررات و بی‌نظمی و کشف جرایم، تعقیب و دستگیری مجرمین و مبارزه با قاچاقچیان میباشد کوششهای ارزنده و درخشانی کرده است. ژاندارمری بواسطه داشتن پاسگاههای سازمانی در دوره افتاده‌ترین نقاط مرزی کشور اولین واحدی است که هنگام بروز حوادث از قبیل سیل، زلزله، حریق و قتل و غارت از وقوع آنها مطلع شده و اقدامات مؤثری بعمل می‌آورد.

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران روز بیست و هفتم بهمن ماه هر سال بنام «روز ژاندارمری» نامیده شد که فرمان‌خاصی براساس فرمان تشکیل اداره امنیه از طرف اعلیحضرت رضاشاه کبیر در تاریخ بیست و هفتم بهمن ماه سال ۱۳۰۰ شرفصدور یافته است.

پایان

